

دنيا چگونه ميگردد

How the World Turns

HC

دنيا چگونه ميگردد

How the World Turns

گرد آوری و نوشته: ح-ک

آرایش برگ ها، ویرایش:

ح-ک

آوریل ۲۰۱۸

آنچه در اين كتاب ميخوانيم

۱	يادداشت
۴	آنچه بايستي بدانيد
۹	كمي در مورد بيلدبرگ
۱۰	حلقه داخلي بيلدبرگ
۱۳	ارتباط فرا متفكران با ايران
۱۳	شوراي روابط خارجي و نظم نوين جهاني
۱۷	بلك نوبلتي
۱۸	كلاب روم
۲۷	جان كلمن كيست
۲۹	ميراث بازيگران انگليس
۳۷	در ايران چه گذشت
۳۹	خميني كيست
۴۶	حسين فاطمي و ملي شدن نفت
۵۱	نقشه فرقه بهاييگري
۵۵	موقوفه عوود (اوود)
۵۹	چگونه گردش دنيا در ايران اثر گذار شد
۶۴	تجزيه ايران
۶۶	روتچيلد و راکفلر صاحب بانكهاي مركزي
۷۰	تمايلات نابخردانه فراماسون ها
۷۶	تاريخچه فراماسوني در ايران
۸۱	فراماسون ها و سلطنت شاهنشاه ايران
۸۵	نقشه دولت انگلستان
۸۷	بي بي سي دشمن شماره يك ايران
۹۵	خانن به ايران كيست
۹۶	گناه شاه و مردم ايران چه بود؟
۱۰۰	انرژي اتمي و شاه
۱۰۷	عفو بين الملل و رژيم جمهوري اسلامي
۱۱۱	تماميت ارضي و استقلال ايران
۱۱۳	چرا ايران و نه عربستان سعودي
۱۱۶	خط لوله ترانزيت عربي
۱۱۷	چرا دور زدن تنگه هرمز
۱۱۸	گروگانگيري سفارت آمريكا
۱۲۰	تند روی همه جانبه
۱۲۲	موشك اسكندر و ايران
۱۲۵	نتيجه گيري

يادداشت

کتاب پيش رو با بهره گيري از نوشته هاي گوناگون در اينترنت، روزنامه ها و تارنما ها و يادداشت هايي که نويسنده در سالهاي گذشته گرد آوري کرده، با استفاده از شنيدن گفتگو ها و سخنراني هاي کساني که در اينجا نام برده ميشوند نوشته شده است.

اين کتاب در مسير فکري کسي قرار ندارد بلکه آگاهي هايي که در اينجا و آنجا بصورت پراکنده وجود داشته را براي آگاهي آناني که کمتر زحمت پژوهش را بخود هموار ميکنند يکجا گرد آورده است.

آلکس جونز مستندساز و محقق معروف آمريکايي، افشاگر توطئه کانون هايي چون کلوب بيلدبرگ و حادثه ۱۱ سپتامبر است. وي اولين کسي است که توانست به درون گروه **Bohemian Grove** نفوذ کند و براي نخستين بار از مناسک پنهان و شيطان پرستانه آنان فيلم بردارد. اعضاي کلوب بوهميان هر چند يکبار براي اجرائ مراسم پنهان شيطان پرستي در اين مکان گردهم مي آيند از جمله رونالد ريگان، جرالډ فورد، هنري فورد، جرج بوش پدر، جرج بوش پسر، هنري کيسينجر، کالين پاول، ديويډ راکفلر، دونالد رامسفلد و... .

بنابراين راز پنهاني در رابطه با ايلوميناتي ها وجود ندارد. همه جا در اين باره ميتوان خواند و شنيد، اين کتاب تلاش کرده است رنوس بسياري از مطالب را که تا حد زيادي به ايران مربوط ميشود را کنار هم گرد آورده و ارتباط آنها را به آنچه در ۴۰ سال گذشته در ايران روي داده است را بهم وصل کند.

البته اين کتاب کامل و جامع نيست زيرا تنها خواسته است به نکته هايي اشاره کند و خواننده را برآن دارد تا در راستاي خطي که در اينجا داده شده خود به پژوهش هاي بيشتري بپردازد، وگرنه موضوع فراماسوني در ايران خود تاريخي مفصل است که کتاب آقاي رايبين در اين باره هم کامل کننده نبوده است.

اين کتاب از نوشته ها و سخنراني هاي آقاي جان کلمن، که اشتياق ويژه اي دارد در باره ايلوميناتي ها بنويسد يا بگويد بهره برده است. برخي از بخش هاي اين کتاب به زماني مربوط است که آقاي دانالد ترامپ با شعار «آمريکاي فوق العاده» به منظور ضربه زدن به اقتصاد جهاني و از جمله آمريکا به رياست جمهوري رسيده و تقريبا يکسال و چند ماه از نشستن او بر صندلي اتاق بيضي در کاخ سفيد ميگذرد.

دربرخي از تارنما هاي پارسي زبان واژه «ايلوميناتي» به صورت «عماريون» يا طبقه ممتاز معرفي ميشود. ايلوميناتي و فراماسونها و صهيونيستها و واتیکان و خاندان سلطنتي بریتانیا که در مجموع یک درسد کل جمعیت جهان امروز را تشکیل میدهند بیش از ۸۰ درسد ثروت جهان را در اختیار دارند.

۷ ميليارد انسان باقی مانده با ۲۰ درسد ثروت دنيا زندگي ميکنند؛ علوم جادوگري و جن گيري، کابالا و پيشرفت تکنولوژي و فن آوري در يک قرن گذشته مثل دو بال براي پرواز اين طبقه به بالاترين درجات قدرت در اين دنيا شده و اين طبقه را، ابر قدرت دنيا و حاکم بر دنيا ساخته است. از يک طرف علوم کابالا و از طرف ديگر پيشرفت تصاعدي علم و دانش اين طبقه را به آنجايي رسانده که گمان ميکنند ميتوانند

قدرتی هم اندازه خدا داشته باشند و خود رامدیون ابلیس دانسته و میگویند آدم و حوا، توسط خدایی بی رحم در بهشت زندانی شده بودند و نمیدانستند میتوانند قدرتی مثل خدا داشته باشند ولی با کمک ابلیس به قدرت خرد و عقل به این قدرت رسیدند. در کابالا این درخت را درخت معرفت نامیده اند ایلومیناتی ها در واقع احیا کننده الهه های باستانی بخصوص الهه های بابل و میان رودان (بین النهرین) هستند.

ممکن است بسیاری این کتاب را از جمله توهم های تئوری سازان توطئه بدانند، ولی همه مطالبی که نوشته شده کم و بیش در گذشته در همه جا روی داده و آنانی که توجه به رویداد ها دارند در باره آن خوانده اند؛ یا در باره آن گفتگو شده است.

دیگر تئوری توطئه نیست آنگاه که هواپیمای شاهنشاه و همراهان در مسیر پرواز بدون هرگونه پیشبینی به بهانه بنزین گیری در فرودگاه آزورس فرود می آید و آمریکایی ها برای اینکه بتوانند گروگان هارا نجات بدهند دست به معامله برای بازگرداندن «شاه» و خانواده اش میشوند تا در برابر آن گروگان هارا پس بگیرند.

در این کتاب به گروه های ایلومیناتی، بیلدبرگ، فراماسون، بلاک نوبلیتی، آریستوکرات های سلطنتی انگلستان، «استخوان و جمجمه» یا **Munich Frauenkirche** و **Fraternal organisations** که مدعی است از ایلومیناتی های اصیل باواریا میباشد یا **Ordo Templi Orientis** که خود را ارثیه ایلومیناتی های قرون گذشته میداند اشاره بسیار کوتاه شده است. امروز نشانه هایی در دست است که این سامانه های پنهانی مخوف که دست هایشان به خون های بسیاری آلوده است و در ناپدید شدن هواپیما ها، غرق شدن کشتی ها، و ناپدید یا کشته شدن شخصیت ها یا سرنگونی سران کشور های



گوناگون آلوده است دارای نیت های اقتصادی و سیاسی هستند و بیشترشان بجای اینکه در همان وضع سری و پنهان بمانند حضور خودشان را به رخ میکشند و ارتباط های خودشان را به وسیله ایادی خودشان اعلام میکنند. حتا برخی دنبال آن هستند تا عضو هایی را جذب کنند.

خود این سامانه ها مطالبی را در قالب «تئوری های توطئه» بصورت پروپاگاندا منتشر میکنند و هرکس به آن موارد اشاره کند او را با وصله «دایی جان ناپولئونی» تخطئه کرده و به تمسخر میکشند ولی نظرشان اجرای همان پروژه است.

بسیاری از پروژه های کنترل شده در دنیا توسط همین سازمان های مخوف و پنهان اداره میشوند. در میان این پروژه ها کسانی مانند رییس جمهوری های آمریکا عضویت دارند و هدف نهایی این سازمان های مخوف و پنهان توسط دست هایی مانند نخست وزیران و ریاست جمهوری ها اجرا میشوند.

نگاره کناری یکی از نماد های ایلومیناتی است که بتازگی توسط یک فرانسوی که مسلمان شده در موزه رضوان، مشهد به نمایش گذاشته شده است.

از تنوری هایی که به ریشه های تاریخی بشر مربوط میشود و از سوی همین سامانه های سری اداره و مدیریت شده است میتوان به «انقلاب فرانسه»، «جنگ واترلو»، «کشته شدن جان اف. کندی»، «نظم نوین جهانی» که به منظور کوبیدن و از هم پاشیدن کومونیسیم طراحی شده بود، به «جنگ ویت نام»، «از هم پاشیدن کشورهای پشت دیوار آهنین (یوگسلاوی)»، به مسنله «گلوبالیزاسیون»، «شورش آیت الله ها و بروز اسلام تروریستی»، «جنگ درعراق»، حمله به برج های دوقلو نیویورک و حمله به افغانستان را نام برد.

در کوتاه سخن میتوان گفت، ایلومیناتی ها با نوشتن رمان ها یا سناریو هایی مانند «فرشتگان و شیاطین» که از روی کتابی به همین نام نوشته دان براون آمریکایی به فیلم سینمایی تبدیل شد، یا رمانی بنام **Pendolo di Foucault** (آونگ فوکو) نوشته **Umberto Eco** ذهن جامعه انسانی را آماده کرده و به نقشه های خود میرسند.

خواندن این کتاب را به همه نسل های جوان ایران که آینده سازان ایران هستند سفارش میکنم.

ح-ک

آنچه بایستی بدانید

در یکی از روزهای سال ۲۰۱۲ یک گفتگوی بی نظیر که هرگز پیش از آن روی نداده بود به روی برخی از رسانه های انگلیسی زبان آمد. در این گفتگو تلاش شده بود تا از اهمیت سازمان پنهانی که بنام بیلدبرگ شناخته میشود کاسته شود. این سازمان در تنظیم و روند کار بین المللی تلاش میکند و کسانی که در راس آن قرار دارند از جمله با نفوذترین آدم ها در هر گوشه دنیا میباشند.

در این گفتگوی رسانه ای گفته شده بود: «هر آنچه حاصل دیدار های ما است آن است که نادرستی را نشان بدهد، که ما برای حل مشکل دیدار نمیکنیم. بلکه به راستی رسیدن به پاسخی است که آیا به توافقی که نکته های یک و دو سه مربوط به مردم را حل میکند؟ نه این نیست مردم بیش از آن حساس هستند تا باور کنند چنین کاری ممکن است».

به همین پاسخ توجه فرمایید خود پاسخی برای کاری که انجام میشود است و خود گمراه کردن مردم در باورشان است؛ گوینده که رییس بیلدبرگ است به ویژه نامفهوم سخن گفته است.

مهم آن است که از سال ۱۹۵۴ هر ساله گروهی از مردمانی که در قدرت ها و ثروت های مهمی هستند در کنار هم دیدار هایی میکنند تا در باره آنچه بایستی در روابط بین کشورها میگذرد، به ویژه رابطه بین دوسوی اقیانوس اطلس و همپیمانان و حل مشکل آمریکا و اروپا و دیگر نقاط دنیا تبادل نظر کنند.

در این گروه دو تن از ۱۸ کشور دنیا حضور دارند. این گروه بنام بیلدبرگ شناخته میشود. بیلدبرگ نام هتلی است که چنین جلسه ای برای بار نخست در هلند تشکیل شد که در آن ۱۲۰ روزنامه نگار، سیاستمدار، بازرگان و بانکدار و صاحب شرکت های بزرگ حضور داشتند.

این جلسه به این دلیل تشکیل شده بود؛ آریستوکرات های ثروتمند و کسانی که گردش پول و سرمایه را در اختیار دارند به این فکر رسیده بودند که کسانی بایستی وجود داشته باشند تا همه سیاست هایی که در دنیا جاری است را تنظیم و مرتب کنند.

رییس این سازمان پنهان و نا شناخته در آن روز شخصی بود ۷۳ ساله بنام «ویسکونت اتین داوینیون **Viscount Etienne Davignon**» این آقا پیشتر مدیر اجرایی یکی از شرکت های هیولای اروپایی بوده است. دفتر او پر است از نقاشی های کارتونی خودش. او گرچه در راس بیلدبرگ بود ولی اگر در برابر پرسش اینکه بیلدبرگ چیست قرار میگرفت پاسخ میداد: «بیلدبرگ یک توطئه پنهانی است که میگویند دنیا را اداره میکند» در اصل او پرسش کننده را به یک «دایی جان ناپولنون تشبیه و به زبان بی زبانی میگفت شما به یک طرح توطئه ای که نادرست است باور میکنید». او اضافه میکرد:

«همواره کسانی خواهند بود که به اینگونه طرح‌های تئوری باور کنند؛ هرچه روی می‌دهد نمیتواند در این راستا مهم باشد.»

این موارد آنقدر پراکنده و گسترده و پیچیده هستند که در کوتاه سخن و زمان نمیتوان همه آگاهی‌های مربوط به این کنترل‌ها را در یک نوشته کوتاه به آگاهی همگان رسانید.

حقوق آزادی آگاهی‌ها **The Freedom of Information Act** که در بیشتر کشورها به ویژه در کانادا و آمریکا هرکسی را مجاز به دانستن و پرسش میکند وجود دارد، بنابراین حد اکثر هر از ۵۰ سال دولت‌ها یا سازمان‌ها ناچار هستند آگاهی‌هایی را هم که شاید سالها و دهه‌ها و قرن‌ها پنهان بوده را آشکار سازند.

به ویژه با پدید آمدن اینترنت و آزاد شدن آگاهی‌ها در همه گوشه‌کنار اینترنت گاهی حتا مطالبی که ممکن است جنبه امنیت همگانی داشته باشد هم فاش میشود. گاهی برخی از آگاهی‌های پخش شده در دسرها آفرین میشود و گاهی ندانستن آگاهی و راستی‌هایی که به زندگانی همگان مربوط میشود بسیار ناگوار و صدمه‌زننده است.

بررسی‌ها و پژوهش‌ها در رابطه با تاریخچه فراست‌های جاسوسی که در زبان انگلیسی آنرا **Intelligence** میخوانند، از جنگ جهانی دوم به این سو بسیار پیشرفت کرده است. ولی در بسیاری موارد دچار لغزش‌ها و نادرستی‌هایی هم هست که ناشی از نادانی و نا آگاهی‌زنان و مردان به مسئولیت‌های ملی سرزمینی خودشان میشود.

در این نوشته ما نخواهیم توانست به همه موارد پنهان‌کاری‌ها در کل جهان بپردازیم و تنها ناچار خواهیم بود سه یا چند مورد که بیشتر زندگانی راکفلر‌ها، روتچیلد‌ها یا بیلدربرگ یا برخی از سامانه‌های ایلمیناتی **illuminaties** که در اصل به سامانه‌هایی که کنترل‌های بزرگ را در اختیار دارند و خود را «روشنفکران» میخوانند را مورد بررسی قرار دهیم.

سازمان‌های امنیتی و یا فراست‌های جاسوسی انگلیس کاملاً در کنترل هر گوشه‌کنار دنیا قرار دارند و به ویژه هرگز آمریکا را به دلیل آنکه هم در جنگ جهانی اول و هم جنگ جهانی دوم به یاری و نجات انگلستان آمده و دانسته است که توسط انگلیس به این کار چرخانده و درگیر شده است را رها نکرده اند. فراست‌های جاسوسی و امنیتی انگلیسی در بسیاری از دانشگاه‌ها، موسسه‌های تجاری، حتا سازمان امنیت آمریکا «سیا» و در میان استادان دانشگاه‌ها یا سخنرانان و ثروتمندان نفوذ دارند. اگر این کنترل نبود امروز پس از آنکه آمریکا در جنگ دوم و اول جهانی اروپا را نجات داده است بخودی خود در قدرتی قرار میگرفت که فراتر از ایده‌های «هیتلر» را پی‌میگرفت و ممکن بود جایگزین هیتلر در بدست آوردن کنترل سرتاسر دنیا قرار بگیرد.

British Security Coordination (BSC) یا فرایند همسو کننده امنیت بریتانیا یک بنیاد خدماتی در جهت بکارگیری فراسات‌های جاسوسی بوده است که دو سامانه امنیتی آمریکایی را در کنترل و زیر نظارت پنهان خود نگاه داشته است. یکی از این همکاری‌ها و همسو کننده‌های فراسات امنیتی بنیادی بود با علامت اختصاری **OSS** که امروز بنام «سیا» شناخته می‌شود. سامانه دیگری که در آمریکا با گرایش‌های زیادی امور بانکی و تجارتي آمریکا را کنترل می‌کند «دفتر راکفلر»‌ها است. این گروه در املاک و بانکداری کنترل تجارت و بانک‌های آمریکا و دلار آمریکا را دارند.

امروز مردی در کاخ سفید به ریاست جمهوری رسیده است که ثروت کلان میلیاردي خود را از املاک و پول‌های شستشو شده بدست آورده است. این جمله معترضه را در نظر داشته باشید.

مرد ۴۴ ساله‌ای که در سال ۱۹۴۰ در راس سازمان امنیتی و فراجاسوسی آمریکا قرار گرفت تاجر انگلیسی بود بنام «**William S. Stephenson** ویلیام اس. ستیفنسون» امروز او را نه به عنوان سرکرده سازمان فراجاسوسی و امنیتی بلکه به عنوان یک تاجر نیویورکی می‌شناسند. این شخص در کانادا دنیا آمده بود ولی در سال ۱۹۴۰ کانادا خیلی شدید زیر کنترل و نفوذ انگلستان بود و هنوز استقلال ضمنی خود را بدست نیاورده بود.

درست است که اگر امروز در تاریخچه‌های اینترنتی یا کتابهای تاریخ نگاه کنید روز استقلال کانادا که نزدیک به روز استقلال آمریکا یعنی چهارم جولای در روز اول جولای به سال ۱۸۶۷ اشاره می‌کند ولی در اصل کانادا همواره تا سال ۱۹۴۹ سد درسد در کنترل بریتانیا بود و به عنوان کلونی (مستعمره یا دست‌نشانده) انگلستان به حساب می‌آمد. کانادا به عنوان (استان کانادا) در نوشته‌های انگلیسی‌ها دیده می‌شد تا آنکه دو استان **New Brunswick and Nova Scotia** نیو براونزویک و نوا اسکوشیا، بصورت کنفدراسیون بهم وصل شدند و این پدیده «کانادا» نامیده شد.

نام کانادا از واژه «کاناتا **Kanata**» در زبان محلی **Huron-Iroquois** می‌آید که به چم «ویلاج = دهکده» یا جای گرفتن می‌آید. در سال ۱۵۳۵ دو جوان محلی از سرنشینان اصلی سرزمین به پژوهشگر فرانسوی بنام ژاک کارتیه **Jacques Cartier** در باره جاده‌ای که به «کاناتا» میرفت گفتند. آنان در اصل میخواستند این پژوهشگر را به «دهکده» «استاداکونا **Stadacona**» هدایت کنند. این محل امروز شهر «کبک در ایالت کبک» کانادا است.

آنروز‌ها هنوز بخش‌های دیگر کانادا یعنی بزرگترین استان آن در کنترل فرانسوی‌ها بود تا در پی پیمان نامه «بریتانیایی آمریکای شمالی» با وصل شدن بخش‌های دیگری در کانادا سامانه دیگری که هنوز هم مستعمره انگلستان است تشکیل شد. تا آنکه در سال ۱۹۸۲ قانون اساسی تازه‌ای برای کانادا نوشته شد و در اصل شیوه استقلال ملی در کانادا جاری شد که کانادا میتواند برای هر ده استانش (امروز ۱۱ استان است) یک مجلس جداگانه و یک مجلس فدرال داشته باشد و نماینده‌های ملکه انگلستان زیر

عنوان فرماندار در بخش فدرال و در سطح استان ناظر بر امور کانادا باشند. از آن روز نظارت پارلمانی انگلستان از راه دور بر کانادا قطع شد. ولی ملکه انگلستان همچنان رهبر ملی کانادا باقی ماند.

آن تاجر انگلیسی زاده کانادا بارها و بارها به انگلستان سفر کرده با وینستون چرچیل دیدار های پنهانی داشته است.

این تاجر انگلیسی برخی از فراست های جاسوسی آلمانی ها و بلژیکی ها را دزدید و از روی آنها سازمان امنیتی در انگلستان تشکیل دادند که به ام آی شش ۶-MI شهرت پیدا کرد.

آقای استفینسون طبقه ۸۴ ساختمان راکفلر در نیویورک را برای «یک پنی» در ماه کرایه کرد تا یک آدرس بسیار روشن و شناخته شده ای زیر نامه «یک کرایه بسیار ارزان» را بخود ویژه بگرداند. هاآاا!..

آقای نلسون راکفلر در سال ۱۹۴۰ با اشاره انگلیسی ها به فرانکلن روزولت و مشاورش هری هاپکینز مراجعه کرد و طرحی را ارائه داد که مورد پذیرش روزولت و یک دوست بسیار نزدیک روزولت آقای ویل کلایتون قرار گرفت.

آنروز ها آلمان خطر بزرگی در اروپا شده بود و موجودیت انگلستان سخت در خطر بود. راکفلر تشنه نفت آمریکای لاتین بود که زیر دکترینی که بنام «Monroe Doctrine مونرو» در پی بدست آوردنش بود. بعد ها این دکترین بنام سیاست همسایگی خوب تغییر پیدا کرد.

از آنجا بود که راکفلر تصمیم گرفت تا آلمانی ها را به زانو در آورد تا در آرامش بتواند به شمار چاه های نفت و ثروت خود بیافزاید؛ در این راستا با شخصی بنام برایتون طرح دوستی ریخت تا برایتون آلمانی ها را نابود کند و راکفلر بتواند به ثروتش بیافزاید. در اصل راکفلر نماد آریستوکراسی انگلستان بود و در راستای نیت انگلیسی ها میخواست ثروت و کنترل بانک و سرمایه آمریکا را در کنترل داشته باشد.

کوتاه سخن آنکه؛ آقای (FDR) روزولت زیر فشار ها و سفارش های برایتون و راکفلر پذیرفت با این دو همکاری کند. هنوز هم امروز بیش از سد ها سامانه و بنیاد و شرکت و تجارت های درهم پیچیده وابسته به راکفلر ها همان سیاست سال ۱۹۴۰ در کنترل ریاست جمهوری های نشسته در کاخ سفید را اداره میکنند. البته بدون آنکه مردم آمریکا بدانند.

در سال ۲۰۰۹ در لندن فاش شد؛ «در هنگامه جنگ فالکلند، که در سال ۱۹۸۲ روی داده بود، انگلیسی ها اصرار داشتند تا یک تحریم بین المللی علیه آرژانتین برقرار شود که این نقشه باطل شد. اما در دیداری که بیلدبرگر ها داشتند دوید اوون از کشور دانمارک بلند شد و در یک سخنرانی آتشینی که کرد از انگلیسی ها طرفداری کرد و همان سخنرانی، جهت رفتار های بین المللی را تغییر داد. او گفت: «من خاطرم هستم که وزیران خارجه کشور ها که به کشور خودشان برگردند به رهبران خود خواهند گفت دوید اوون چه گفت. و میدانم که آن تحریم برپا خواهد شد».

فشاری که از سوی رسانه‌های وابسته به انگلیس و لابی‌های پیوسته به راکفلر ها و یهودی ها که بزرگترین تجارت‌ها در کنترل آنان است و مسئولیت‌هایی که در بیلدبرگ بر گردن آنان آویزان شده هرچه در این سامانه تصمیم گرفته میشود ناچار به اجرایی شدن هستند.

در ۲۹ آوریل ۱۹۶۸ در همان روزی که در مونت ترامبلان **Mont Tremblanc** در استان کبک کانادا، آقای پاول در هفتمین اجلاس بین‌المللی بیلدبرگ شرکت میکرد دریافت دست‌بالاتری از آنچه آمریکا دارد بر مسایل آمریکا فشار می‌آورد.

در ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۵ **Bill Hayton** بیل هایتون که نویسنده مقاله‌ای است بنام «دریای جنوبی چین»، این نوشته از سوی دانشگاه بیل **Yale University** به چاپ رسید، از جانب بی‌بی‌سی در جلسه سالانه بیلدبرگ شرکت کرده بود.

توجه شما را جلب میکنم به روابطی که بین رسانه‌ها، دانشگاه، آدم‌ها و بیلدبرگ و دیگر سامانه‌های فراپنهان وجود دارد.

بیل هایتون کتابی با عنوان «ویت نام: اژدهایی که بر میخیزد» در سال ۲۰۱۰ به چاپ رساند که آنهم از سوی دانشگاه بیل منتشر شد.

همانگونه که میدانیم دریای جنوب چین بسیار مورد توجه استراتژیکی و سوق‌الجیشی انگلیس و آمریکا است و بسیار مورد توجه چین. آقای هایتون سخنرانی بسیار مفصل و پر معنی در برابر کسانی که میشود گفت «مغزهای متفکر و اتاق فکر» کشور های بریتانیا، آمریکا، فیلیپین، مالزی، اندونزی و سنگاپور... هستند، انجام داده بود.

آقای بیل هایتون از زمان جنگ ویتنام برای بی‌بی‌سی کار میکرد و تا سال ۱۹۹۸ کارمند بی‌بی‌سی بود در سال ۲۰۰۶ گرچه ظاهراً برای بی‌بی‌سی کار نمیکرد ولی گزارش‌های او از میانمار وارد رسانه‌ها میشد. این شخص از نمونه کسانی است که بیلدبرگ او را پشتیبانی میکند و در اصل بجای بی‌بی‌سی برای بیلدبرگ کار میکند و به زبان دیگر بی‌بی‌سی برای بیلدبرگ کار میکند. او دانش‌آموخته کمبریج انگلستان است و شما متوجه میشوید کسانی که در کمبریج یا دانشگاه‌هایی مانند بیل، ام‌آی‌تی (بوستون آمریکا) یا هاروارد و پرینستون و وو آموزش دیده‌اند به کجاها ممکن است وصل بوده باشند.



آقای بیل کلینتون که فرماندار آرکانزاس بود و در سال ۱۹۹۲ در رقابت‌های ریاست جمهوری شرکت میکند، بار نخست آقای براون را در کنفرانس سال ۱۹۹۱ در هتلی که در کنار جنگل سیاه در بادن-

بدان از سوی بیلدربرگ تشکیل شده بود میبیند. او هم مانند دیگر روسای جمهور به بیلدربرگ کلیک میشود.

آقای آلك دوگلاس هوم، نخست وزیر پیشین انگلستان که در اکتبر سال ۱۹۹۵ در گذشته است؛ در سال ۱۹۷۷ زمانی که ۷۴ سالش بود در جلسه بیلدربرگ جای پرنس برنهارد هلند می نشیند. او پیش از آن در لیست کمیته دعوت کننده بیلدربرگ بوده است. پرنس برنهارد هلندی در سال ۱۹۷۶ در پی اسکندال معروف به «لاکهد» از پست های خود استعفا داد.

کمی در مورد بیلدربرگ:

در نوشته ای که از سوی آقای انور حسین فانتین هد (کله فواره) در هفتم فوریه ۲۰۰۶ روی اینترنت آمده نوشته است:

«دریکی از بسیار نادر مصاحبه های بی بی سی، اتین داوینون ۷۳ ساله که رئیس گروه بیلدربرگ است و سابق دیپلمات بلژیکی و همچنین رئیس اجرائی شورای اروپا، تکذیب کرده است که بیلدربرگ یک گروه جهانی است برای ترتیب توطئه ها برای گرداندن جهان توسط کسانی که خود به این سمت منصوب شده اند و سرآمد و نخبه دست های تکان دهنده و لرزاننده را تشکیل می دهند. تکذیب او خود یک نوع تبلیغ بر این است؛ زیرا که در غیر این صورت دوز و کلک و دسیسه توطئه بی معنی می شد. خواهشمند است مصاحبه را بخوانید تا برای شما روشن شود و نظر خودتان را بدست آورید، به قضاوت من تنها تکیه نکنید. هدف این گروه تشیکل یک طرح آمریکائی-اروپائی و بعضی معتقدند انگلیسی - آمریکائی است تا بتوانند جهان جدید را به نفع این سرآمدان تدارک ببینند!

مذاکرات بیلدربرگ بر روی قواعد و روش هائی طراحی شده است تا بیشتر به یک سری توافق های کلی برسند تا به جزئیات اجرائی و رای گیری های نهائی و نتیجه گیری. این چنین قدرتی با اعضای فعال وقتی به توافقی می رسند در جهت اجرای مقاصدی است که انتظار میرود در غرب بطور کلی به مورد اجرا در آید.

در روز های پس از سپتامبر ۲۰۰۱ میانه داران ژيو پولیتیک، بویژه گروهی که پشتیبان و حامی سیاست های خارجی دولت های ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر هستند، بطور ساده به این فکر رسیدند تا یک فرمول دقیقی برای جا انداختن (فروش) ترکیب بوش/بلیر بوجود آید. نظم نوین جهانی؛ با گروهی چنین ثابت قدم و حامی، چنان طرح را به گلوی مردم جهان و شهروندان دهکده جهانی فرو کرد بطوریکه "تروریسم جهانی" و "استقرار دموکراسی" و "صلح" و "آزادی" در نظر مردم ممکن جلوه نمود.

تنها سه اشاره کوتاه به گفته های رهبران آمریکائی-انگلیسی این مسئله را بقدر کافی ثابت می کند.

"خارج از این برهه از زمان تشنج زا [درگیری عراق/کویت] پنجمین هدف عینی ما از نظم نوین جهان را قابل لمس می کند جهان نوینی که در نظر ما است. سازمان مللی که توسط بنیان گذاران آن در مد

نظر بوده است؛ --" ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰ سخنان مربوط به عراق توسط جورج اج بوش (پدر)، --
"ماموریت ما روشن است: جهان را از شر شرورها خلاص کنیم" جورج دبلیو بوش فردای ۱۱ سپتامبر
۲۰۰۱

" بدنبال سایه شرر بار این واقعه (۹۱۱) بایستی یک ماندنی خوب ظهور کند... این لحظه قاپیدن و گرفتن
است... اجازه بدهید این جهان را دوباره نظم بدهیم." نخست وزیر انگلیس تونی بلر ۲ اکتبر ۲۰۰۱ -
(بی بی سی)».

حلقه داخلی بیلدربرگ

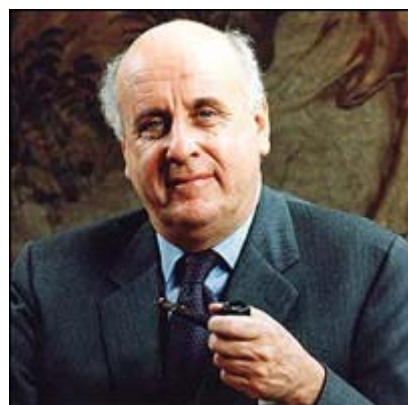
در سال ۲۰۰۹ آقای بیل هایتون نوشته ای در بی بی سی منتشر کرد که پرده از راز های حلقه درونی
بیلدربرگ بر میداشت.

در همان زمان آقای دکتر جان کلمن نیز مطالبی در رابطه با ایلومیناتی ها و حلقه درونی کنترل کننده
۳۰۰ تن که او آنرا «کمپته ۳۰۰» میخواند منتشر میکند. چرا بیلدربرگ و این فرا روشنفکران کنترل
کننده میخواهند تا بجای پنهان بودن شناخته شوند.

بی بی سی به قلم آقای هایتون مینویسد:

«چقدر حلقه های خصوصی ثروتمند در کنترل دولت ها و برقراری
سیاست ها و روابط بین المللی نفوذ دارند؟ یکی از این گروه ها
بیلدربرگ است که اغلب به دولت های سایه تشبیه میشوند».

اینجاست که میتوان فهمید چگونه بی بی سی با وصل بودن به این
گروه های ایلومیناتی از جمله بیلدربرگ در کنترل افکار مردم جهان
رسوخ و نفوذ دارد.



نگاره ای که در بالا میبینید آقای ویسکونت داوینیون است که در راس بیلدربرگ بوده است. رییس یک
بنیاد فرا پنهان که نه تنها نگاره اش بلکه سن ۷۳ سالگی او (سال ۲۰۰۹) و نام کاملش بصورت
Viscount Etienne Davignon و اینکه او ترجیح میدهد بجای «فرا سری یا فرا پنهان» خواندن
بیلدربرگ آنرا یک سامانه خصوصی بنامند و اینکه او را نه در راس بیلدربرگ بلکه رییس و مدیر یک
شرکت اروپایی بخوانن.

در نوشته آقای هایتون در بی بی سی نام شرکت ها و کسانی که در دیدار آلمان حلقه بیلدربرگ شرکت
کرده اند برده میشود. در آن نوشته به؛ بانک جهانی، به بانک مرکزی برخی از کشورها، نام رییس و
حلقه اداره کننده اصلی شرکت نوکیا، شرکت نفت بریتیش پترولیوم، دایملر بنز و کرایسلر، شرکت پیسی

(نوشابه بد تر از تریاک)، برخی شرکت های چند ملیتی بین المللی، ماموران عالیرتبه برخی از کشور ها، شاهزاده ها به ویژه شاهزاده بلژیک، و ملکه هلند بدون اشاره به ملکه انگلستان اشاره میشود.

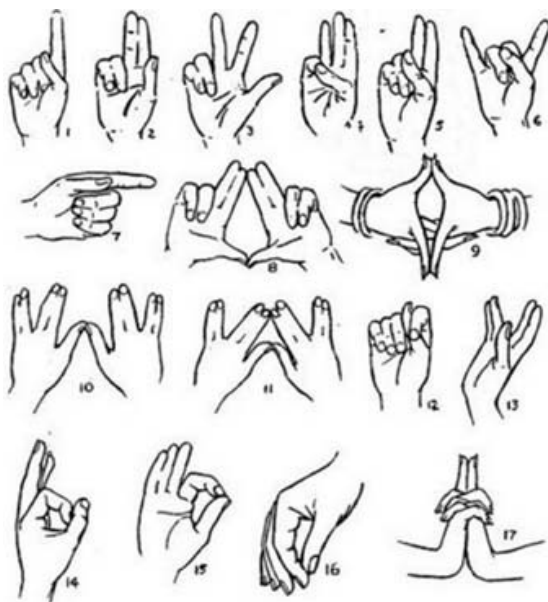
آقای هایتون در نوشته خود از زبان آقای داوینیون مینویسد: «من گمان نمیکنم ما یک حلقه اداره کننده دنیا باشیم، زیرا گمان نمیکنم چنین حلقه ای اصلا وجود دارد. تنها گمان میکنم آنانی که منافع شخصی دارند که در ارتباط با دیگر شرکت کننده ها است کنار هم گرد می آیند».

هرگز در باره تشکیل کنفرانس های بیلدبرگ یا فرا متفکران (ایلو میناتی ها) تبلیغ یا آگاهی رسانه ای در هیچ جا نمی بینید. همین مورد را همین آدم هایی که در این جلسه های پنهانی شرکت میکنند بهانه میکنند تا بگویند: «جلسه های بی اهمیتی است، وگرنه بی سرو صدا نبود».

آقای **Jim Tucker** جیم تاکر، که روزنامه نگاریک روزنامه دست راستی آمریکایی است در جایی نوشته بود؛ همین ها تصمیم میگیرند در کجا جنگ بشود و چگونه رهبران سیاسی دیگر را کله معلق بکنند یا چه آتش سوزی و یا سرنگونی هواپیمایی تدارک شود، همین ها را به راستی پایستی «شیطان» های غریب نام گذاشت. به راستی، آن راستی و درستی کجاست؟

ویل هاتون **Will Hutton** که در سال ۱۹۹۷ در جلسه بیلدبرگ شرکت کرده بود میگوید، مردمانی

در این جلسه گرد هم می آیند تا از نفوذ خود برای اینکه چگونه دنیا بگردد استفاده کنند، شرکت میکنند تا نفوذی را تشکیل دهند که آنرا «عقل سلیم بین المللی» **"the international common sense"** میخوانند.



32. Hand signs: Fig. 1 is a sign of the creator. 2, Holy Trinity. 3, gesture of Catholic and Episcopal priests in giving benediction. 4, benediction (Jewish). 5, vesica discis. 6, sign of the horns. 7, phallic sign. 8, 10, 11, mystic signs of Jewish rabbis. 9, hands of a Hindu dancer. (Compare with forms on Plate 48.) 12, sign of the fig. 13, yoni sign. 14, same as No. 7. 15, 16, yoni signs. 17, union of male and female.

این گروه آدم های پولدار و با نفوذ، از نیرو و پول و نفوذ خود بهره میگیرند تا در تجارت های دیگر تاثیر بگذارند، نخستین تصمیم های بزرگ اقتصادی و تجاری را از این ها میشنوید ولی هرگز در باره آن تبلیغ نمی کنند. اینان به حساب خود «عقل سلیم» را فرموله میکنند تا نفوذ خود را پیش ببرند.

ایلو میناتی ها، اعضای فراماسونری، جمجمه و استخوان، بلک نویلیتی ها دارای علامت های دست ویژه ای هستند که نشان میدهد کیستند و برای اینکه طرف مقابل خود را بشناسند با دست علامت میدهند

اگر طرف مقابل یک ایلو میناتی باشد خود را با علامت دست معرفی میکند.

آقای پرزیدنت آمریکا دانالد ترامپ شاید تنها پرزیدنتی باشد که عضو ایلومیناتی ها شده و مرتب علامت دست نشان میدهد. دیگر پرزیدنت ها اگر هم عضو بوده اند که بوده اند بندرت این علامت هارا نشان داده اند.

اگر آقای ترامپ عضو یکی از ایلومیناتی ها است خودش را هرروز و هر لحظه لو میدهد.



ممکن است آقای ترامپ برحسب اتفاق علامت دستی مانند بسته بودن دست با دو انگشت شصت را نشان بدهد. ایلومیناتی ها یا بیلدربرگی ها یا اعضای فراماسونی یا جمجمه و استخوان سامانه های جهانی هستند که گردن کلفت های مالی و تجاری و سیاسی را در خود جا داده اند تا دنیا را اداره کنند. اینان روش های دموکراتیک را دور میزنند و از پشت صحنه کارهایی که به هیچ سازمانی قابل شکایت و کنترل نیست را اداره میکنند.



برخی کسانی که این سامانه هارا در کنترل دنیا میخوانند را «طرفداران تئوری توطئه» میخوانند؛ میگویند طرف «دایی جان ناپولنون» شده. در صورتیکه همین هایی که علامت های دست را بکار میگیرند خودشان عضو همین ایلومیناتی ها هستند و خوب میدانند. جالب آن است که برخی کارهای آقای ترامپ به آن روش های معمول ایلومیناتی ها نمی ماند و شاید یکی از ترفند های ایلومیناتی ها است که این شخص توپ لُق را برای پراکنده کردن فکر مردم سرکار گذاشته اند. تا با اسباب خنده کردن یک پرزیدنت،

دنيا به آمریکا بخندد و آن اعتباری که دنيا به آمریکا داشت را از بین ببرند. سر نخ ایلومیناتی ها در ام آی شش انگلستان و در کلیسای کانتربری (نامش کلیسا است ولی از اصل مسیحیت تبعیت نمیکند- ملکه انگلیس و آریستوکرات های انگلیسی مانند بارون ها و دوک ها پشت آن هستند) از جمله دوک دو کنت که پسر خواهر ملکه باشد و از سردسته های ایلومیناتی ها است که صاحب بسیاری از کشتیرانی ها؛ بیمه ها (بیمه زوریخ یک شعبه بسیار کوچک آن است)؛ وبسیاری شرکت های ساخت و ساز را که در آمریکا و کانادا پروژه های بزرگ را میگیرند، میباشد.



آقای ۷۰ ساله بیلونر که برای سخنرانی های بی پرده و دریده و توییت های گسیخته اش شهرت یافته است بارها علامت دست میدهد؛ رییس بزرگ سازمان ترامپ هم دیده شده انگشت هایش را بصورتی که سمبل چیزی را نشان بدهد بهم میچسباند.

برخی بر این باورند که نشانه‌های دست ترامپ یک عادت بچگی است ولی برخی زمان‌ها نمیتوان تصادفی بودن و جدی بودن علامت‌های دست او را تشخیص داد.

ارتباط فرا متفکران با ایران

گرچه ایلومیناتی‌ها آنچه در ایران پیش روی ما گذاشته‌اند را امروز مرده ریگ توطئه‌های خود میدانند و آنرا با رضای خاطر یک پیروزی برای خود میدانند ولی در تبلیغ‌های خود میخواهند آنرا و هر تبهکاری حاصل از آنرا به نام «مردم ایران» بنویسند.

پس از دیدار در گوادلوپ توطئه ناجوانمردانه و خشونت بارشان با دقت برنامه‌ریزی شده بود و موفقیت آنان در مدل‌سازی از خمینی در قالب تروریسم بین‌المللی و اشاعه مذهب در قالب حمله به ملل دیگر بود.

توطئه گرانی که در آن شرکت کرده بودند و انگیزه آنان و سودی که آنان از انهدام پادشاهی و روی کار آوردن تندروهای مذهبی داشتند، چیست و چرا را در برگ‌های پسین خواهیم خواند.

دلیل آنکه میخواستند ایران را به دوران قرون وسطا بازگردانند چیست؟ میراث‌داران طرح پنهانی سال ۱۹۸۳ کیانند؟ طرح پنهان قرن هجدهم چه بود؟

«آدم وایزهاپ»^۱ طرحی در نظام نامه «ایلومیناتی»^۲ درج کرد. کتاب‌های بسیار زیادی در مورد فرا متفکران «ایلومیناتی» نوشته شده که همگی چه در نوشته‌های بیل هایتون یا بی‌بی سی یا نوشته‌ها و سخنرانی‌های آقای جان کلمن آمده است و چیز نا شناخته و پنهانی نیست. لاقلاً امروز دیگر پنهان نیست.

هدف «ایلومیناتی»‌ها برقرار کردن جهان «یک حکومتی» است در حالیکه میخواهند نظام‌های کنونی و همه ادیان به ویژه اسلام و مسیحیت نابود بشود. عنوان این هدف «نظم نوین جهانی»^۳ است که از ریشه یونانی آن اخذ شده. این شعار در پشت اسکناس یک دلاری آمریکا کاملاً مشهود است.

شورای روابط خارجی و نظم نوین جهانی

نشریه «کوریه The Courier» به قلم آقای William Blase و ویلیام بلیز می‌نویسد: آنانی که ممکن است بین بحث‌های همه گیر «نظم نوین جهانی» و «دنیای یک حکومتی» و همچنین توجه آمریکا به دادن قدرت فوق‌العاده به سازمان ملل گیر کرده باشند، آگاه نیستند که این آرزو‌ها همه فرایند

^۱ - Adam Weishaupt (۱۷۴۸-۱۸۳۰)

^۲ - Illuminati

^۳ - New World Order

دکترین گروه متفکرانی است که خود را «طبقه قابل احترام» میدانند و دغدغه «جنگ و صلح» را پی می‌گیرند که بنیان‌های آن در دانشگاه ایالت نیو مکزیکو از سوی Dr. Yosef Lapid دکتر یوسف لاپید تدریس میشود.

دکتر لاپید به عنوان متخصص تروریسم در خاورمیانه در بین محافل بالادستی و رسانه‌ها شناسانده میشود. او این تروریسم را، «اوهام خیالی، یا حد اقل دیوانگی ذهنی» قلمداد میکند. خوب خودتان آنرا برآورد کنید.

طرفداران این تنوری، بررسی این «اوهام و دیوانگی» نامی که آنان روی قضیه می‌گذارند؛ را از راه‌های علمی ممکن میدانند. باز هم برآورد و دادگری را به شما واگذار میکنم.

آیا این همان «تنوری توطئه» نیست که همین آقایان و طرفدارانشان براه می‌اندازند و کسانی را که آن‌ها را «پرچم عوضی» و «توطئه» جهت‌دار می‌خوانند را متهم به تنوریسین‌های تنوری توطئه میکنند؟؟

امروز با در اختیار داشتن یک موشواره و یک کامپیوتر که به اینترنت وصل بوده باشد میتوان هزاران منبع و سند و سخن و سخنرانی را نشانه گرفت که نه تنها شک و اوهام را برطرف میکند بلکه به راستی «راستگرایی» را به نمایش می‌گذارد.

آقای ویلیام بلیز مینویسد: «بنظر میرسد، نماد‌های بیماری‌های ذهنی، در آن سمتی قرار گرفته است که اسناد مربوط به این راستی‌ها را که در سدها کتاب آورده شده را انکار میکنند.» او اضافه میکند: «این‌ها هیچکدام آنقدر کور نیستند که نتوانند یا نخواهند ببینند، یا یک چیزی بدشگون‌تر در کار است، تا راستی چنین دانسته‌هایی را نخواهند شما بدانید.»

پارانوید یا اوهام و دیوانگی به معنای اعتقاد به توهم‌خطرات و آزار و اذیت است. اگر خطر راست است و نشانه‌های آن روشن است در آنصورت دیگر نمیتواند «توهم» یا «فریبکارانه» باشد. برای اینکه دلیل‌های مستند و اینکه آرزو کنیم که مردم راستی را در نیابند دیگران را به دیوانگی و یا همان پارانوید متهم میکنند.

نقطه نظر‌های سیاسی و یا فلسفه‌هایی که بافته میشود تا مردم را به «جنگ سرد» عادت بدهند و شاید آنان را به باوری بکشانند تا به فکر ناپود کردن ملتی بیافتند که هزاران کیلومتر در آن سوی کره خاکی قرار گرفته و بگویند کاری که رهبر آن کشور میکند مرزها و امنیت و تمامیت ما را به خطر می‌اندازد و میخواهند آن کشور را سرنگون کنند، نه قانونی است و نه جنبه انسانی و نه جنبه قابل تطبیق بر هرگونه علمی دارد.

تجاوز به حریم هرکشوری به هرصورتی با منشور سازمان ملل هم که باشد تجاوز است و از نظر سیاسی و مقررات و قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی تقبیح شده و محکوم است.

اگر یک گروه به تنهایی دولت‌های ملی را اداره میکند و شرکت‌های چندین ملیتی گردن کلفت می‌خواهند دولت‌های دیگر را کنترل کنند و از راه رسانه‌ها، برقرار کردن بنیاد‌های دهان‌پرکن، دادن وام‌های بلاعوض، یا امتیاز‌هایی کسانی را تشویق به همکاری با خودشان میکنند تا به مقصود برسند یک کار کاملاً خلاف انسانی و خلاف ملی در جریان است. یک نوع دیکتاتوری گروهی در جریان است.

شورای روابط خارجی **The Council on Foreign Relations (CFR)** همه این کارها را کرده است و در پی پیشبرد و تشویق «نظم‌نوین جهانی» است. این شورا هفتاد سال است نظرات گروه‌های ایلومیناتری را پی می‌گیرد.

این گروه انسان‌ها را بسوی قرون وسطا هدایت میکند. کشورهایی که از فنودالیت بیرون می‌آیند و راه تمدن را پیش می‌گیرند آنها را هدف قرار میدهند و دوباره به فنودالیت (گونه‌ای برده‌داری) و یا بهتر بخوانید به جهانی که تحت کنترل و مراقبت باشد راهنمایی میکنند. چنین سیستمی در اتحاد جماهیر شوروی و توسط رهبران فنودال حزب کومونیست به اجرا در آمده بود.

حزب کومونیست هم به کمک یک سرمایه‌دار انگلیسی از روی تنوری‌های کارل مارکس که برای آلمان نوشته شده بود پرداخته شد و به روسیه منتقل شد تا امپراتوری سزار‌های روس که رقبای دربار انگلستان شده بودند به نابودی کشانده شود.

هرگاه برآمده از "جبر" و "اختیار" مورد مهر قرار گیرد نبرد با گمان و انگاره اندیشه، نیزمورد مهر قرار خواهد گرفت.

مارکس در آلمان در شهر «تی‌یر» بدنیا آمد. او فیلسوفی بود که نظراتی را از هگل قرض گرفته بود و آنها را با تنوری‌های ماده‌گرایی غیرعملی خویش در هم آمیخته بود تا شاید بتوانیم بگوئیم آنرا به مدینه فاضله‌ای مبدل کرده بود.

انگلس، که میتوان او را مروج و کارفرمای مارکس نامید (مارکس برای پول می‌نوشت) یک انگلیسی پولدارصنعت‌گر بود. آیا انگلس روش زندگی‌اش را برای مقصودی که داشت عوض کرد؟ چه خیالاتی پشت این اتحاد غیر متعارف عقیدتی او بود؟ بهر حال همه چیز به منظور‌های سیاسی برای آلمان منظم شده بود. در این زمان تقریباً آلمان در یک تله گرفتار آمده بود. از برکت جنگ جهانی اول، موفق شدند لنین را در یک قطار دربسته و لاک و مهر شده از زوریخ به مسکو اعزام دارند. اینکار به کمک واگن‌های جنگی فعال خط مقدم جبهه انجام گرفت و براحتی تنوری که برای آلمان طراحی شده بود را به روسیه شوروی چرخش داد! او مورد حمایت قرار گرفت تا اینکه نتیجه نهایی حاصل گردد؛ پول لازم از طریق کانادا برای او حواله می‌شد. کاربرد و اجرای تنوری مارکس از مبداء اصلیش به روسیه چرخانده شد تا بدین جهت روسیه را در انتهای جنگ جهانی اول فلج کنند. امپراتوری روسیه را به زانو در آوردند، این یک موفقیت بود.

هرچه گفته شده بود انجام شد، اگر چیزی از قلم افتاد و یا مشتاقانه راهنمایی شده بود که خطا کند شرمساری بود که مارکس خود در تفسیر تئوری ساختگی ارزش افزوده با آن مواجه بود، هیچ کس نمی توانست او را کمک کند. بهر حال مارکس با چرخاندن و پیچ و تاب دادن به تئوری تلاش کرد تا خود را از این ماریپیچ سرسام آور و هذیانی که ساخته دست خودش بود خارج شود، فرار از مخلصه را با ابداع نوعی گروه های پیچیده آغاز کرد. شما خودتان قضاوت کنید.

"داس کاپیتال" کتابی است که هرکس بایستی آنرا بخواند تا بتواند تحلیل های متفکرانه را در دوباره خوانی و در سایه نگاهی غیر متعصبانه درک کند.

نکته قابل توجه در این کتاب عدم توجه مارکس به نوسانات و تغییرات طبیعی و احساس های عاطفی و جاه طلبی های طبیعی انسان ها است. مارکس نتوانست چوب را که حاصل جنگل است ببیند. بهمین دلیل هرگز نتوانست اقتصاد را به عنوان یک علم ثابت شده بپذیرد باین دلیل که در گوهر ذاتی با تغییر دائم نیازمندی ها تغییر ذائقه و احساسات و ... انسان ها همخوانی دارد. برای اینکه بتوان به مدینه فاضله پیشنهادی دست یافت بهتر خواهد بود پیشنهاد تاماس مور را دنبال کرد، اگر بتوان آنرا قابل جامه عمل پوشاندن دانست.

"طبقه کشمکش کننده (کارگر)" همان گروهی بود که روسیه شوروی را برای مدت ۷۵ سال بطور رقت آوری در گرداب فرو برد و بیروانی آنرا در یک فاجعه اجتماعی، اقتصادی و روانی غرق کرد! شاید مارکس دیگری بایست بیاید و این گمراهان را کمک کند تا از "بهشت خودساخته" خود بیرون آیند، همان نامی که اینها به سرزمین خودشان می دادند.

هیچگاه شخص نباید با افرادی که یکطرفه و بطور افراطی متعصبانه تفکر می کنند و خود را ندانسته گرفتار تار عنکبوتی ماتریالیسم دیالکتیکی کرده اند به بحث بنشیند، زیرا این بحث چیزی را در طرف مقابل تغییر نمی دهد تا بتوان به همگذاری و تلفیقی از نتیجه گیری ها رسید و نه می تواند به نتیجه منطقی و برآورد قابل لمسی برسد. بنا بر این باید باین موضوع بکلی خاتمه داد و آنها را در مدینه فاضله مارکس تنها گذاشت تا زخم خونین خود را بلیسند.

این داستان کمونیسم و بقیه ایسم های جدا شده از مارکس است. آنچه از آنها باقی مانده چند کتاب پوسیده و بدرد نخور است که مثل قصه حسین کرد شبستری از گوشه صندوقخانه ها بدر آمده و به لبو فروش محل داده خواهد شد.

این شیوه اداره دنیا است.

همان کاری را که CFR در اداره «الیت» کشور آمریکا انجام میدهد. بسیاری از سیاستمداران با نفوذ، آکادمیسین ها، رسانه ها، شخصیت های هالیوودی، اعضای کنگره و سرمایه داران بزرگ زیر نفوذ آموزه های «نظم نوین جهانی» گیر افتاده اند. متخصصین از هر سو نوشته، سناریو، فیلمنامه، کتاب و تئوری درسی در دبیرستان و دانشگاه راه می اندازند تا رسیدن به کنترل جهان زیر یک حکومت را برای

اعضای خودشان فراهم کنند. حقوق بشر، مبارزه با تروریسم، دموکراسی یا کمک به کودکان بی سرپرست یا برنامه های تلویزیونی از نوع هذیان های بی مورد که همه اش خنده و «خنده» نقطه زیر را تشویق میکند همه ابزار کار این گروه است.

بلاک نوبلیتی^۴ (نجای سیاه)

در پنج قرن گذشته «آلد فامیلیز»^۵ یا فامیل های کهنه و قدیمی، داری قدرت مطلقه بودند، چه در اروپا، مکزیک، انگلستان، آلمان، ویا چه در آمریکا. در اتحاد جماهیر شوروی این فامیل رانده شدند و جانشین آن طبقه آریستوکراتهای بسیار شرور و سرکوبگری گردیدند که به ترتیبی به دفتر مرکزی حزب سوسیالیست کومونیست یا بهتر بگوییم به «پولیت بورو» وصل بودند.

آریستوکراتها و خانواده سلطنتی،^۶ شورای روابط خارجی،^۷ فوندی^۸ ها زیر پوشش های فرا متفکرانی که در کنترل و اداره دنیا شرکت دارند قرار دارند ویا به ترتیبی این گروه های پنهان که امروز نیاز به آشکار سازی خود پیدا کرده اند را اداره میکنند.

بیشتر نجیب زادگان اروپا به مسیحیت گرایش نشان میدهند. درحقیقت نه به مسیحیت اعتقاد دارند و نه به اصول آن عمل میکنند، اما اکثریت این طبقه پرستندگان فرقه مذهبی هستند که بوجود خدا هم اعتقاد ندارند آنها معتقدند که مذهب عاملی برای استثمار انبوه مردم عامی است وازاین طریق مردم را با چنگالهای آهنی در دستانشان حفظ میکنند.

آنان میگویند و تبلیغ میکنند «کارل مارکس»^۹ بیهوده گفته است که «دین افیون توده هاست». این دکترین قالب بندی شده از سدها سال پیش پیرو داشته و توسط «رویال فامیلیز» که بطور منظم در کلیساها حضور میافتند و مراسم مذهبی راباشکوه زیاده از حد برگزار میکردند وجودداشت.

این پدیده پیش از کارل مارکس هم در دنیا وجود داشته و در همان ایران کسانی که با مذهب سرناسازگاری داشتند انرا به چکامه ها کشیده اند. حافظ میگوید:

وآن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد
طلب از گمشدگان لب دریا می کرد
کو به تایید نظر حل معما می کرد
و اندر آن آینه سد گونه تماشا می کرد
گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد
او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست
گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم
بی دلی در همه احوال خدا با او بود

^۴ - Black nobility

^۵ - Old Families

^۶ - Aristocrats and Royal Family

^۷ - Council On Foreign Relations

^۸ - Fondy

^۹ - Karl Marx

سامری پیش عصا و ید بیضا می کرد
جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد
دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می کرد
گفت حافظ گله ای از دل شیدا می کرد

این همه شعبده خویش که می کرد این جا
گفت آن یار کز او گشت سر دار بلند
فیض روح القدس از باز مدد فرماید
گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست

فرقه «دایانوسوس»^{۱۰} که یکی از پر پیشینه ترین گروه های وابسته به «بلاک نوبلیتی» هستند معتقدند «در روی زمین یک گروه از افراد بطور مطلق فرمانروای خاص هستند و تمامی منابع طبیعی آن متعلق به آنهاست»؛ ریشه این اعتقاد به چهار هزار سال قبل به دورانی که یهودی ها برو بیایی داشتند برمیگردد.

همین فکر «منور!» توسط ایادی انگلیسی از راه «حلیه المتقین» به کتاب های رساله ملایان شیعه نفوذ داده شده است.

این گروه این روز ها «المپین»^{۱۱} خوانده میشوند. «المپین»ها معتقدند که در منابع طبیعی عوامل کمیابی پیدا میشود که فقط در اختیار افراد منحصر به فرد هستند، اینگونه منابع طبیعی خیلی زود مصرف شده و تحلیل میروند زیرا علت آن رشد سریع جمعیت و سزاوار نابودی میدانند. این گروه مردم و جمعیت زیاد بیشتر از آنچه همان فامیل و اطرافیان خودشان باشد را بيمصرف و کم ارزش میدانند.

«المپین»ها خودگروهی وابسته به کمیته های سری هستند که پایداری خانواده حفظ روش و قوانین آن اولین مبحث ایمان و اعتقاد آنهاست. این همان آموزش و سفارشی است که «صهیون» های یهودی وابسته به خانواده های متعصب آنرا توصیه و عمل میکنند.

«المپین»ها متفاوت از «وایزهاپ» هستند زیرا «وایزهاپ» متمایل به تشکل گروهی است مثل نظم نوین جهانی، فرمی که بطور آشکار جهان خاکی را اداره کند درحالیکه «المپین»های امروزی هرچائی را که وایزهاپ ترک میکند جایگزین آن میشوند و عناوین مختلفی نظیر: همه ملل جهان زیر پوشش مستقیم «کمیته سیصد»^{۱۲} قرار میگیرند.

در شرایط فعلی این گروه خود را «المپین» نامیده و وابسته به «کمیته ۳۰۰» میباشند.

کلاب روم^{۱۳}

کلاب روم سازمانی است متشکل از کسانی که دارای نقطه نظر ها و نگرانی های هم سو هستند و آینده بشریت را به گفته خودشان در نظر میگیرند و میخواهند برای آینده بشریت کاری بکنند!

^{۱۰} - Dionysus

^{۱۱} - Olympians

^{۱۲} - Committee ۳۰۰

^{۱۳} - Club Rome

ميگويند اعضاي ما از ميان دانشمندان، اقتصاد دانان، تجار معتبر زن و مرد و خدمتگزاران غير دولتي و وزيران و نخست وزيران پيشين در گوشه کنار دنيا انتخاب شده اند.

کلاب روم مدعي است که تلاش هاي آنان از سوي يک دفتر اداري در Winterthur, Switzerland اداره ميشود. ميگويند مرکزي براي پژوهش هاي انساني در اروپا دارند که در شهر کنستانس آلمان به ثبت رسيده است و بنياد هاي وابسته به اين گروه در سي کشور دنيا حضور دارند. مدعي هستند کلاب روم در پي پژوهش هاي مربوط به انسان ها بوده و به منظور تبادل نظر کنفرانس ها، سخنراني ها و ديدار هاي در سطح بسيار بالا را تشکيل ميدهند. همچنين کلاب روم گزارش هايي را که از سوي کساني که وابسته به کلاب هستند مورد بررسي قرار ميگيرد را چاپ ميکنند.

کلاب روم ماموريتش نشان کردن و شرح چالش هاي بين المللي و شيوه درک مشکلات مربوط به انسان ها از راه علوم و آناليز زندگاني و تبادل نظر و راهنمايي است. شناخت چالش هاي متداخل بين جوامع گوناگون در کشور هاي مختلف را از جمله ماموريت هاي خود ميدانند و نقطه نظر هاي ارائه شده از سوي خود را تاريخي، سيستماتيک و دراز مدت ميدانند.

کلاب روم در بوجود آوردن شورش هاي منتهي به غصب آيت الله ها در ايران دخالت مستقيم داشته است که در بخش هاي ديگر به آن خواهيم پرداخت.

«کلاب روم» کمونيست ها، صيهونيست ها،^{۱۴} شوراي روابط خارجي، بنيادسلطنتي روابط بين المللي^{۱۵} گروه ميلنر،^{۱۶} سه جانبه ها،^{۱۷} بيلدبرگ^{۱۸} وانجن مونت پله رين^{۱۹} «هم درهمکاري باهم و هم جدا از هم در اداره امور کشور ها حضور دارند ولي اهميت برخي کمتر يا بيشتري از ديگري است. گروه هاي گوناگون زيادتري نيز هستند که از نظر تشکيلات توطئه گري، بسيار پيچيده و درهم اند که زير نام «جمجمه و استخوان»، «کوکلوس کلان» و يا برخي ديگر قرار ميگيرند که به کتاب ديگري نياز خواهد داشت. روي هم رفته کليه اين اعضا همراه با خانواده سلطنتي اروپا کميته ۳۰۰ را تشکيل ميدهند.

^{۱۴} - Zionists

^{۱۵} - Royal Institute for International

^{۱۶} - Milner Group

^{۱۷} - The Trilaterals

^{۱۸} - Bilderbergers

^{۱۹} - Monte pelerin Society



George H. Bush (left of clock) with the Skull and Crossbones group at Yale University, New Haven, CT circa 1947

آقای جورج اچ. بوش که در سمت چپ ساعت قرار گرفته در کنار اعضای دیگر گروه «جمجمه و استخوان در دانشگاه ییل - ۱۹۴۷

«کلاب روم» تشکیلات عمده ایست که ناظربرگروه های توطئه گر در سراسر جهانند، هموند های این کلاب موسسه هایی مانند «آسپن»، «فرا ماسون» ها خصوصاً شعبه «آنین اسکاتلند»^{۲۰} و بخش «پی ۲»^{۲۱} ایتالیا میباشند. یکی از مرموزترین لژهای «فراماسون» زیر نام «کواتور کروناتی»^{۲۲} لژی است که نام آنرا حتا اعضای «فراماسونی» ها کمتر شنیده اند. این لژ فراماسونی بیشترکارهای بخش سیاسی را اداره میکند. گروهی بسیار قدرتمند و پیچیده از شرکت های بزرگند که بانکها پشت سر آنها بصورت یک قدرت خارق العاده ایستاده اند.

این گروه در ویکی پدیا به این صورت معرفی شده است:

لژ ۲۰۷۶ کواترو کروناتی که در چم خود در زبان لاتین (چهار تاجدار) است یک گروه فراماسونی است که در لندن مستقر است. این لژ در سال ۱۸۸۶ در حالیکه در سالن فراماسونی در خیابان کویین (ملکه) دیدار میکرد تشکیل شده است.

^{۲۰} - Scottish Rit

^{۲۱} - Propagand p۲

^{۲۲} - Quator Coronati

نام این لژ از خط‌های ۴۹۷ تا ۵۳۴ چکامه (شعر) رجبوس برداشته شده است. این چکامه یکی از قدیمی‌ترین اسناد ماسونی است.

نه (۹) فراماسون؛ چارلز وارن، ویلیام هری ریلاندس، رابرت فرک گولد، یک کشیش بنام آدولفوس فردریک آلکساندر وودفورد، والتر بسان، جان پال ریلاندس، سرتیپ سیسون کوپر پرات، ویلیام جیمز هوگان و جورج ویلیام سپت^{۲۳} که از روش‌های گذشته فراماسونی ناخشنود بودند این لژ را بنیانگذاری میکنند. این لژ در سال ۱۸۸۴ صاحب نام میشود. به دلیل غیبت «مستر» (ارباب) سر چارلز وارن که در ماموریت دیپلماتیک در آفریقای جنوبی بود لژ رسماً در آن روز تا دو سال پس از آن که آقای وارن ماموریتش تمام میشد گشایش نیافت. این گروه تاکید داشتند به دلیل برخورد های ماسونیک و مطالعات تاریخی بایستی برخورد تازه همراه با ابتکار تازه در راهکارهای خود وارد کنند تا بتوانند از راه نوشته‌های تخیلی وابستگان فراماسونی گذشته نجات پیدا کنند. این ابتکار پس از آن بنام «مکتب معتبر Authentic School» نامگذاری شد.

این گروه بصورت فصلی (چهار بار) دیدار میکردند و هربار گزارش‌هایی را که از سوی لژ مطرح شده بود را در پاسخگویی به نشست می‌آوردند و چون بنام گزارش‌های چهار فصلی حلقه خود میدانستند آنرا **the Quatuor Coronati Correspondence Circle (QCCC)** مینامند و به دیگر فراماسونی‌های دنیا ابلاغ میکنند.

گراند مستر (ریاست عالی) های لژ در قرن نوزدهم عبارت بودند؛ دوک ساسکس، پرنس ویلز، و در قرن بیستم دوک کونات، دوک اول کنت، ارل هاروود، دوک دوونشایر، ارل اسکاربورو، و دوک دوم کنت.

دوک دوم کنت، پرنس ادوارد است که نام کامل آن ادوارد جورج نیکولاس پال پاتریک است و در ۹ اکتبر ۱۹۳۵ دنیا آمده است و نوه جورج پنجم و ملکه مری است. او دوک کنت را برای مدت ۷۵ سال حفظ کرده است و پس از مرگ پدرش در سقوط هواپیما در سال ۱۹۴۲ به این مقام رسیده است.

دوک کنت، یعنی این آریستوکرات انگلیسی، وظایف خاله زاده خود را که ملکه الیزابت دوم باشد را انجام میدهد. شاید این آقای پرنس ادوارد، را با عنوان پرزیدنت تمام تنیس‌های روی چمن و کلاب کروکت انگلستان بهتر بشناسید. او همواره در اهداء جایزه‌های قهرمانان این بازی‌های ورزشی خودنمایی میکند. این «شازده پسر» در سال ۲۰۰۱ بعنوان نماینده ویژه بریتانیای متحد برای امور تجارت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری فعالیت میکرد.

ملکه الیزابت ملکه انگلستان رهبری کمیته ۳۰۰ را عهده دار است و پسرخاله اش «دوک دو کنت» رهبر «آنین اسکاتلند» که متعلق به «فراماسون» هاست آنرا اداره میکند.

^{۲۳} - Charles Warren, William Harry Rylands, Robert Freke Gould, The Revd Adolphus Frederick Alexander Woodford, Walter Besant, John Paul Rylands, Major Sisson Cooper Pratt, William James Hughan, and George William Speth,

بیشتر شرکت های لوازم خانگی فروشی در آمریکا متعلق به آنهاست و توسط ملکه الیزابت کنترل و اداره میشوند مخصوصاً گروهی تحت عنوان «ایگل استار».

دو شرکت بیمه بزرگ جهان؛ یکی با نام «ایگل استار» که هر دو در ایتالیا مستقر هستند متعلق به کمیته ۳۰۰ میباشند. و درآمد های آن به جیب ملکه انگلستان و دیگر آریستوکراتهای انگلیسی خانواده سلطنتی انگیس و برخی آمریکائی هایی که پشتیبانان بزرگ بخش گسترده ای از موسسات پژوهشی و بنیادهائی که آنها را با نام دهان پرکن «تینک تانکس»^{۲۴} مینامند واریز میشود.



EAGLE STAR

اگر در آمریکا نمیتوانند بیمه بهداشت ملی برای مردم فراهم بسازند بیمه های گردن کلفتی که به خانواده انگلیس وابسته هستند مانع چنین پیشرفت اجتماعی میباشند.

ایگل استار یک شرکت بسیار بزرگ بیمه انگلیسی است که بیشتر تجارت های سنگین را بیمه میکند و هرگونه ریسک های بزرگ و مسئولیت های بیمه مربوط به بیمه شخص ثالث، آتش سوزی، تصادف، کشتیرانی، موتور های هیولای صنعتی، بیمه عمر، تصادف های مربوط به هوا و توفان و غیره را می پذیرد. این بیمه در بازار بورس لندن زیر FTSE ۱۰۰ Index سهام خود را عرضه کرده است. مرکز این بیمه در چالنتهام در جنوب انگلستان است و بیمه و سرمایه گذاری زوریخ دیگر منفعت برنده این شرکت بیمه بزرگ میباشد.

این شرکت در سال ۱۹۰۴ توسط ادوارد مونتین Edward Mountain با نام اولیه *the British Dominions Marine Insurance Company* که به بیمه کشتیرانی می پرداخت گشایش یافت. این شرکت نخستین با بیمه آتش سوزی، و تصادف را در سال ۱۹۱۱ آغاز کرد. بیمه عمر را در سال ۱۹۱۶ آغاز نمود. در همان سالهای نخست کاری خودش در پی آن بود تا بیمه *Eagle* ایگل را که در سال ۱۸۰۷ توسط سر ویلیام راولینز براه افتاده بود و بیمه سپتر *the Sceptre* که در سال ۱۸۶۴ و بیمه استار *the Star* را که در سال ۱۸۴۳ را بخرد یا زیر نفوذ خود در بیاورد. در سال ۱۹۱۷ موفق به این کار میشود و نامش به ایگل استار بریتیش دامینیون *Eagle Star & British Dominions* و در سال ۱۹۳۷ به ایگل استار خالی تبدیل میکند. دلیل تغییر نام آن بود که فرزند آقای ادوارد مونتین در آمریکا بود و میخواست تجارت را گسترش بدهد. یک آمریکایی به او گفته بود نام درازی است مگر شما میخواهید آواز بخوانید که نام به این مفصلی انتخاب کرده اید. البته آن آمریکایی میخواست وازه انگلستان (بریتانیا) کنار زده شود و این انگلیسی هم میخواست بازار آمریکا را تصاحب بکند.

برای سالهای درازی دفتر مرکزی بیمه در شماره یک خیابان ترد نیدل (نخ سوزن) **Threadneedle ۱ Street, London EC۲** در لندن انگلستان بود. در سال ۱۹۶۸ دفتر مجیزی به کامپیوتر در چلنتهام

باز شد. در ۱۹۸۱ شرکت های بیمه آلیانترز و جرمن را تصاحب کرد و امروزه زیر نام شرکت زوریخ پنهان است و از نام قدیمی استفاده نمیشود.

این گروهها هستند که سیاستهای کلی را سمت و سو میدهند، در بین آنها مشهورترینشان «مرکز تحقیقاتی استانفورد، راند کوپریشن، هریتیج فاندریشن، و آرتن اسکول اکونومیس، ام-آی-تی، موسسه ازلان»^{۲۰} قرار گرفته اند.

نوشته ای به زبان انگلیسی از شخصی بنام انور حسین فانتین هد (کله فواره) در هفتم فوریه ۲۰۰۶ روی اینترنت آمده که من برگردان آنرا به لیست بزرگی بصورت آگاهی نامه فرستادم. آن متن را باهم میخوانیم:

«کارتون های موهنی که جهان اسلام را درگیرودار یک سری خشونت ها و تظاهرات قرار داد، نخستین بار در سپتامبر ۲۰۰۵ در یک روزنامه دانمارکی بنام جلیندز پوستن چاپ شد. دوباره همان کارتون ها در ژانویه در یک نشریه اتریشی و سپس در اوائل فوریه در چندین روزنامه اروپائی، فرانسوی و آلمانی و هلندی، ایتالیائی و اسپانیائی به چاپ رسید.

از همان زمان تظاهرات خشونت باری در جهان اسلام از جمله فرانسه و بریتانیا رخ داد. حداقل شش تن تا بحال مرده اند. لانه زنبور انگولک شده و بحران زاینده در حال گسترش است و ریشه آن دیده نمی شود.

آیا همه این اتفاقات بدون ضرر و بر حسب تصادف رخ داده است و یا یک نیت خاص و عمدی در پنهان به آن پیوند دارد؟

برای پاسخ به این پرسش اجازه بدهید زمان را به عقب یعنی ماه مه ۲۰۰۵ برگردانیم

فقط چهار ماه پیش از این بحران، بین روز های ۵ و ۸ ماه مه ۲۰۰۵ گروهی قدرتمند با پشتوانه ای اقتصادی، صنعتی، سیاسی بسیار قوی، در یک اجتماع مخفی ولی گرم در یک هتل پنج ستاره بنام **Dorint Sofitel Seehotel Überfahrt** در حومه شهر روتاخ ایگن آلمان دور هم جمع شدند. بیرون هتل، گارد های خصوصی و امنیتی با اسلحه های اتوماتیک و سگ های تعلیم دیده مراقب اوضاع بودند. آسمان خاکستری باوریا بشدت می بارید.

این رشته قدرتمند از مردان در یک ملاقات سری با نام دیگری بنام بیلدربرگ (یک تجسس در تارنمای گوگول هزاران جواب را پاسخ خواهد داد) خوانده میشوند. بیلدربرگ گروهی است بین المللی سری که مجله تایم آنرا جزو سری ترین ها اگر از یک تا ده نمره بدهیم قرار داده وبه آن نمره ۱۰ را داده است.

پس چگونه یک سری کارتون توهین آمیز با بیلدربرگ ارتباط پیدا می کند؟ اجازه بدهید نگاهی به نام کسانی که در آن کنفرانس ۵ مه ۲۰۰۵ شرکت داشته اند بیانداریم، آنها عبارتند از:

^{۲۰} - Rand corporation, Heritage Foundation, Arten School Economies, MIT, Esalen Institute

Josef Ackermann, Chairman, Group Executive Committee. Deutsche Bank AG, Germany
Joaquin Almunia Amann, Commissioner, European Commission; José M. Durno Barroso, President, European Commission, Portugal; Franco Bernabe, Vice Chairman, Rothschild Europe, Italy; Martin S. Feldstein, President and CEO, National Bureau of Economic Research, U.S.A.. William C. Ford, Jr., Chairman and CEO, Ford Motor Company, U.S.A., Timothy F. Geithner, President, Federal Reserve Bank of New York, U.S.A., Donald E. Graham, Chairman and CEO, The Washington Post Company, U.S.A., Richard N. Haass, President, Council on Foreign Relations, U.S.A., Jaap Hoop de Scheffer, Secretary General, NATO, Netherlands, Allan B. Hubbard, Assistant to the President for Economic Policy and Director of the National Economic Council, U.S.A., John M. Keane, President, GSI, LLC; General, US Army, Retired, U.S.A., Henry A. Kissinger, Chairman, Kissinger Associates, Inc., U.S.A., Neelie Kroes, Commissioner, European Commission, Michael A. Ledeen, American Enterprise Institute, U.S.A., William J. Luti, Deputy Under Secretary of Defense for Near Eastern & South Asian Affairs, U.S.A., Jessica T. Mathews, President, Carnegie Endowment for International Peace, U.S.A., Kenneth B. Mehlman, Chairman, Republican National Committee, U.S.A., Elena Nemirovskaya, Founder and Director, Moscow School of Political Studies, Russia, Queen Beatrix of the Netherlands, Andrzej Olechowski, Leader Civic Platform, Poland, Norman Pearlstine, Editor-in-Chief, Time Inc., U.S.A., Richard N. Perle, Resident Fellow, American Enterprise Institute for Public Policy Research, U.S.A., Friedbert Pflüger, Member of Parliament, CDU/CSU Fraktion, Germany, H.R.H. Prince Philippe, Belgium, Rato Y Figaredo, Rodrigo de, Managing Director, IMF, David Rockefeller, Member, JP Morgan International Council, U.S.A., Judith Rodin, President, The Rockefeller Foundation, U.S.A., Dennis B. Ross, Director, The Washington Institute for Near East Policy, U.S.A., H.M. the Queen of Spain, Peter D. Sutherland, Chairman, Goldman Sachs International; Jean-Claude Trichet, Governor, European Central Bank, James D. Wolfensohn, President,

The World Bank, U.S.A., Paul Wolfowitz, President designate, The World Bank, U.S.A.,

جوزف آکرمن، رئیس کمیته اجرایی گروه بانک های آلمان- جاکین آلمونیا امان، عضو عالی‌رتبه هیئت کمیسیون اروپا- خوزه ام. دورنو باروسو، رئیس کمیسیون اروپا، پرتقال- فرانکو برنابی، معاون رئیس کمیته اجرایی گروه روچیلد اروپا-ایتالی-، مارتین اس. فلدشتین، رئیس و مدیر اجرایی، سازمان تحقیقات اقتصادی بین المللی آمریکا- ویلیام سی. فورد پسر، رئیس و مدیر اجرایی کمپانی فورد آمریکا- تیموتی اف. گیتنر، رئیس بانک ذخائر فدرال آمریکا در نیویورک- آمریکا- دونالد ای. گراهام، رئیس و مدیر اجرایی، شرکت واشنگتن پست آمریکا-، ریچارد ان. هاس، رئیس شورای ارتباطات خارجی، آمریکا- جاپ هوپ دو شفر، رئیس کل ناتو در هلند- آلن بی. هابارد، مشاور رئیس سیاست های اقتصادی و مدیر شورای ملی اقتصادی آمریکا-، جان ام. کائن، رئیس گروه بازنشستگان ارتش آمریکا- هنری آ. کسینجر، رئیس شرکت همپیوندان کیسینجر، آمریکا- نیل کرونس، رئیس هیئت اروپائی- مایکل لدین، انیستیتو انترپرایز آمریکا، آمریکا- ویلیام جی. لوتی، معاون وزیر دفاع در امور مربوط به امور آسیای نزدیک و جنوب آسیا، آمریکا- جسیکا تی. ماتیو، رئیس اعطاء کارنگی در امور صلح بین المللی، آمریکا-، کنت بی. مهلمان، رئیس کمیته ملی دموکرات ها، آمریکا-، النانمیروسکایا، بنیان گذار و مدیر مطالعات سیاسی مسکو، روسی-، ملکه بناتریکس از هلن-، اندریج اولکوسکی، رهبر غیرنظامیان هلن-، نرمن پیرلستاین، مدیر ویراستگری موسسه تایم آمریکا-، ریچارد ان. پر-، یکی از اعضای عالی‌رتبه انیستیتو انترپرایز آمریکائی در امور تحقیق سیاست، آمریکا-، فریدبرت پفلوگر، عضو پارلمان از حزب CDU/CSU آلمان- پرنس فیلیپ بلژی-، راتو وای. فیگارادو رودریگو دو مدیر موسسه آی ام اف- دویدراکفلر، عضو ارشد شورای بین المللی مورگان، آمریکا- جودیت رودین رئیس بنیاد راکفلر، آمریکا- دنیس بی. راس، مدیر موسسه واشنگتن در امور سیاست های خاور نزدیک آمریکا-، ملکه اسپانیا- پیتر دی. سوترلند، رئیس موسسه بین المللی گولدمن ساک-، ژان کلود تیشهت، فرماندار بانک مرکزی اروپا-، جمز دی. ولفنسون، رئیس بانک جهانی، آمریکا-، پال وولفوویتز، رئیس انتخاب شده بعدی بانک جهانی، آمریکا.

البته همانند همیشه نخست وزیران و مقامات رسمی آمریکائی دیگری هم در این جلسه بوده اند. از جمله کسانی که قادر هستند رسانه های غربی را تکان داده و بحرکت بیاورند از میان آنها کسانی که رئیس رسانه های گروهی کشور هائی که انتخاب شده بودند؛ این کارتون های توهین آمیز را منتشر کردند. نام افرادی مثل مایکل لدین و ریچار پرل و پاول وولفوویتز، کیسینجر... بهر حال می تواند زنگی آشنا را بصدا در آورد.

از جمله کسانی که شرکت داشته اند آندره الدرپ از دانمارک بود. آندره الدرپ همسر یکی از افراد فامیل مریت الدرپ است. این خانم رئیس اجرایی شرکت **JP/Politikens Hus** (JP for Jyllands-Posten) است که کارتون های توهین آمیز را بر علیه اسلام در دانمارک بچاپ رسانیده بود.

نه آندره الدرپ یک شخص معمولی است و نه مثل دیک و تام، نه همسرش یک بچه که نفهمند معنی حضورشان و باز گردانی این حرکت ها چیست.

مرت الدرپ، همسر (زن) منشی سابق وزیر اقتصاد و تجارت خارجی و معاون مدیرقدرتمند انرژی دانمارک می باشد.

و آندره آدرپ، همسر (مرد) برجسته و ممتاز او در حال حاضر رئیس شرکت نفت و گاز طبیعی شرکت دونگ دانمارک است و همچنین منشی دائم وزیر امور اقتصادی دانمارک تا سال ۲۰۰۱ بوده است. او همچنین در پنج جلسه بیلدبرگ پیشین شرکت داشته است. جالب توجه اینکه یک مدیر ویرایشگر نشریه "پولیتیکن" و یک روزنامه جی پی پولیتیکنز شخصی بنام توگر سیندنفان برای دوران مدیری خود جزو بیلدبرگ بوده است.

پرسش من این است:

آیا این کارتون های اسلامی یک آزمایش از پاکی و بی گناهی بیش نیست برای اینکه آزادی بیان و موضوعات قابل بحث حساس را بیشتر جا بیاندازند--- ضد یهودی جلوگیری شود، با واژه و یا عمل، با قانونی که در بیشتر کشور های غربی وجود دارد؟

یا زمان مناسبی که ما در آن قرار داریم، در زمانی که مسلمانان تحریک شده اند و احساساتشان را جلوه گر میسازند، آنرا بجوشش و غلیان می اندازند، تا توده های مردم را مثل علف هرز در دهان گوسپندان بیاندازند، مردان غارنشین خشمگین بر سرو کول خود می زنند تا موجب نابودی خودشان شوند؟ حداقل یکی هم نیست، بپرسد این هیاهو ها برای چیست؟ برای مردم دنیا؟؟ برای صلح؟؟ برای بشریت؟؟ برای رفع گرسنگی در بنگلادش، بیافرا، میانمار، آفریقای سیاه؟؟

یا اینکه نویسنده بیش از اندازه اعلام خطر می کند؟

در بین نام ها:

زیاد ابو عامر فلسطینی، فرانک مکینن سفیر پیشین کانادا پیش از انتخابات اخیر کانادا در آمریکا، علی بابکان - وزیر امور اقتصادی ترکیه، ارشاد منجی - بنیان گذار موسسه انتشاراتی "اجتهاد"، آنجلا مرکل صدر اعظم جدید آلمان، فرید زکریا ویرایشگر نشریه نیوز ویک و گوینده برنامه تلویزیونی «جی پی اس» در کانال سی ان ان، نیز دیده می شوند.»

افزون بر آقای انور حسین؛ کسان دیگری مانند دکتر جان کلمن در رابطه با کمیته ۳۰۰ و بیلدبرگ و ایلومیناتی ها نوشته و سخنرانی کرده اند. به دلیل اهمیت و گسترش نوشته و سخنرانی های آقای جان کلمن لازم است شناسایی کوتاهی از زندگی او داشته باشیم.

جان کلمن کیست؟

جان کلمن John Coleman در سال ۱۹۳۵ میلادی بدنیا آمده است. او امروز ۸۳ سال دارد. جان کلمن یک نویسنده، تحلیل‌گر سیاسی و مسایل بین‌المللی است. او در شرح زندگانی خود می‌گوید افسر اداره اطلاعاتی انگلستان (ام‌آی شش MI۶) بوده است.

آقای کلمن کتاب‌ها و نوشته‌های زیادی نوشته است. تحلیل‌های سیاسی او جنبه ساختار جهانی دارد. آقای کلمن معتقد است گروه کوچکی هستند که خود را کمیته ۳۰۰ می‌خوانند و دنیا را اداره می‌کنند. در میان این گروه کسانی که سرکرده‌های کشورهای مهم جهان هستند حضور دارند که یک هدف کلی را دنبال می‌کنند و آن هدف اداره جهان بصورت یک دولت است.

کتاب‌هایی که آقای کلمن نوشته است بسیار خواننده داشته ولی برخی که ظاهراً از عوامل همان کمیته ۳۰۰ بوده باشند نوشته‌های آقای کلمن را در قالب «تئوری‌های توطئه» میدانند. کسانی مانند دوید ایک و جیم مارس David Icke and Jim Marrs در کتاب‌های خود از آقای جان کلمن یاد می‌کنند.

آقای کلمن بر این باور است که اخوان المسلمین یک شاخه سری و مخوف از فراماسون‌ها هستند که از سوی کسانی مانند تی‌ای لاورنس، (همان لارنس عربستان)، سنت جان فیلیپی و برتراند راسل پشتیبانی شده است. این شبکه فراماسونی در قالب اسلام برای کنترل خاورمیانه و پسروری خاورمیانه به دوران توحش و دوران قرن ششم تا دهم کار می‌کند.

آقای کلمن بر این باور است که منابع طبیعی جهان از جمله نفت، الماس، اورانیوم ویا دیگر منابع طبیعی نمیتوانند از سوی آریستوکرات‌ها و ایلومیناتی‌ها غارت بشوند مگر بشر بصورت عقب افتاده نگاه داشته شود. دلیل اینکه بسیاری از کشورهای آفریقایی و خاورمیانه همواره عقب داشته شده اند همین مسئله است.

آقای کلمن، کلاب روم، بنیاد جیورجیو چینی Giorgio Cini Foundation، و گلوبال ۲۰۰۰، انیستیتو تاویستوک را سازمان‌های مخوف کنترل‌کننده جهان به حساب می‌آورد.

آقای کلمن، ۱۲ کتاب بسیار خواندنی و مشهور دارد و سد‌ها یادداشت بسیار مهم در رسانه‌های همگانی به چاپ رسانده است. از جمله کتاب‌های او:

- ***The Rothschild Dynasty - A book documenting the extensive and secretive influence of the Rothschild extended-family of bankers.***

• *خاندان روتچیلد* - کتابی است که با ارائه اسناد زیادی نفوذ سری روتچیلد‌ها و فامیل بانکداری آن خاندان را شرح میدهد.

- ***The Tavistock Institute Of Human Relations: Shaping the Moral, Spiritual, Cultural, Political and Economic Decline of the United States of America***

- موسسه تاویستوک و روابط بشری که در رابطه با شکل‌گیری روحی و روانی و فرهنگی سیاسی اقتصادی و سقوط جامعه آمریکا سخن می‌گوید.
- **Conspirators Hierarchy: The Story of the Committee of 300**
- تنوری گران موروثی، داستان کمیته ۳۰۰ است.
- **One World Order: Socialist Dictatorship (formerly titled Socialism: The Road To Slavery)**
- *نظم جهان یکتا- دیکتاتوری سوسیالیستی است که پیشتر زیر نام سوسیالیسم و راه به سوی برادگی منتشر شده است.*
- **Diplomacy by Deception: An Account of the Treasonous Conduct by the Governments of Britain and the United States**
- دیپلماسی با تزویر- داستان خیانت پیشگی دولت‌های بریتانیا و ایالات متحده آمریکا است.
- **Beyond The Conspiracy: Unmasking The Invisible World Government, The Committee Of 300**
- در ماورای توطئه‌ها- برداشتن نقاب از چهر دولت‌های پنهانی و کمیته ۳۰۰
- **What You Should Know About The United States Constitution And The Bill Of Right**
- آنچه شما بایستی در باره قانون اساسی آمریکا و منشور حقوق بشر بدانید.

آقای جان کلمن بر این باور است که کشته شدن جان اف کندی یک عملیات سری ام‌آی شش انگلستان با همکاری سیا و اف‌بی‌آی بود که همزمان بازی شده است. چیزی که بایستی به درستی روشن بشود این است که مردم آمریکا بدانند رییس جمهور آنان در هنگام کشته شدن مأمور حفاظتی نداشت و بلکه همانند کسی که لخت شده باشد در تیررس قرار داشت و ابزار دفاعی از خود نداشت. پلیس دالاس حفاظت خود را و خدمات امنیتی را در هنگام دیدار جان اف کندی از کنار مسیر کندی برداشته بود. نیروهای نظامی ارتش آموزش دیده بودند تا از رییس جمهور حفاظت کنند ولی در ۲۲ نوامبر پلیس امنیتی ارتش هم از حفاظت رییس جمهوری خودداری می‌کند.

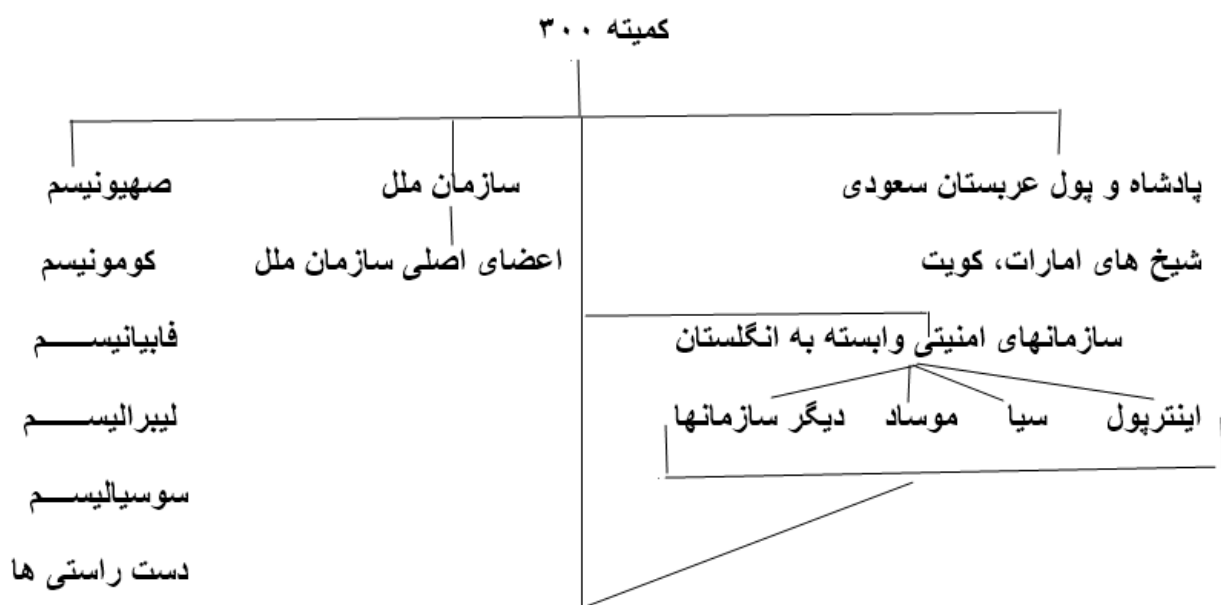
آقای کلمن در کتاب کمیته ۳۰۰ خود مینویسد: همه سه شبکه تلویزیونی آمریکا از گم‌آر سی (RCA) بیرون آمده و به ویژه (NBC) National Broadcasting Company، که دنباله آن در سال ۱۹۵۱ بوجود آورنده (ABC) American Broadcasting Company بوده است شبکه سومی بنام (CBS) Columbia Broadcasting System را ساخته است که هر سه خواهران همدیگر بوده و از سوی اداره امنیت انگلیس زیر نفوذ میباشند و ویلیام پبلی در موسسه تاویستوک آموزش دیده بود تا از تکنیک مغز شویی برای راهبرد سیاسی در کانال سی بی اس استفاده کند.

ملک فیصل عربستان سعودی اگر به کار انگلستان می‌آید به این دلیل است که تی‌ای لاورنس (لورنس عربستان) دمشق را به نفع عرب‌ها از چنگ دولت عثمانی در می‌آورد، این درحالی است که در سال ۱۹۲۰ دولت فرانسه قول داده بود سوریه را اداره کند ولی ناگهان به وعده داده شده پایان می‌دهد. فیصل یکسال پس از آن سرزمین را به انگلیسی‌ها میسپارد زیرا اداره کشور عراق شیعه به ملک فیصل سنی سپرده می‌شود. فیصل اول تا سال ۱۹۳۳ که مرگش فرامیرسد در عراق حکومت پادشاهی می‌کند و سپس پسرش قاضی عراق را تا سال ۱۹۳۹ اداره می‌کند و بدنبال او فیصل دوم پادشاه کشور عراق می‌شود که در کودتای نظامی سال ۱۹۵۸ کشته می‌شود. همه اینها با نظارت و کنترل انگلیسی‌ها انجام می‌شود.

خاندان هاشمی اداره کشور اردن را با نسل سوم تا به امروز اداره میکند. سرزمین اردن به پرنس عبد الله سپرده میشود و او تا سال ۱۹۲۱ درحالیکه طرفداری شدیدی از سوی انگلستان او را یاری میکرد اداره میکند. عبدالله دریافته بود که اگر با اربابان خود بد رفتاری بکند؛ آینده ای نخواهد داشت به همین دلیل بریتانیایی ها از او برضد مردمش استفاده میکنند و زمینه را برای تشکیل دولت اسرائیل آماده میسازند. عبدالله در مقام پادشاه در سال ۱۹۵۱ در مسجد الاقصی کشته میشود و نوه ۱۶ ساله او حسین تاج پادشاهی را بدست میآورد. «ملک حسین» تا سال ۱۹۹۹ که مرگ به سراغش میآید به انگلستان وفادار میماند و حتا در دوران گرفتاری کسی که او را برادر میخواند (شاهنشاه) به شاه ایران کمکی نمیکند. پسر او عبدالله دوم سرزمین پادشاهی اردن را زیر نظر انگلستان اداره میکند.

ولی انگلستان پادشاه ایران را که به کاخ باکینگهام گوش نمیکرد را توسط خمینی از میان برمیدارد.

آقای جان کلمن کمیته ۳۰۰ را به این ترتیب نشان میدهد:



انیستیتوی وابسته به خاندان سلطنتی انگلستان

میراث بازیگران انگلیسی

برای اینکه بدانیم دنیا چگونه می‌گردد لازم است زیاد خوانده شود. هرچه بیشتر خوانده و پژوهش بشود بیشتر چرخش دنیا را ملموس خواهید دید و معنی و مفهوم تبلیغ ها و نوشته روزنامه، فیلم های کمدی و درام و حتا وسترن هالیوود را خواهید فهمید.

برای اینکه بدانیم چگونه این مردان و زنان با نفوذ در آمریکا به قدرت میرسند و عضو سازمان هایی میشوند تا با اشتیاق بسیار زیادی قانون اساسی آمریکا را نادیده گرفته و بر مردم حکومت کنند بایستی قانون اساسی آمریکا با دقت خوانده شود.

استقلال و تمامیت ارضی آمریکا تنها بر روی کاغذ نوشته شده است. برای درک این موضوع حساس بایستی به گذشته رفت، به سال ۱۹۰۰، از آنجایی که تاریخ آمریکا با کنترل انگلیسی‌ها آغاز می‌شود.

قدرتمندان اداره کننده آمریکا در پشت صحنه به جاهایی وصل هستند که مردم عادی آمریکا آنرا نمیدانند. آقای فلیکس فرانکفورتر **Felix Frankfurter** که بین سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۶۲ رییس دادگاه عالی آمریکا بود گفت: «اداره کنندگان راستین در واشنگتن به چشم دیده نمی‌شوند، و همانان قدرت اداری را در پشت صحنه در دست دارند» ۲۱ نوامبر ۱۹۳۳.

وی در نامه ای در ۲۳ فوریه ۱۹۵۴ به یکی از کسانی که با او دوست بود (فرانکلین روزولت) می نویسد: «حقیقت مهم همانگونه که شما میدانید آن است که یک دایره پولی بسیار بزرگی دولت را صاحب است، این تصاحب از همان زمانی که آندرو جکسون بر سر کار آمد جاری است».

سناتور ویلیام جنر **William Jenner** در یک سخنرانی میگوید: «متظاهران ما صاحب یک قانون اساسی هستیم که اداره کننده دولت است، ما در دایره قانونی سیستم سیاسی و اداری خود انجام وظیفه میکنیم، یک بدنه دیگر گونه دیگری از دولت را موازی براه میبرد که گمان میکند سیستم بروکراسی قانون اساسی ما از مد افتاده است».

بارون ام. اِ روتچیلد **Baron M.A. Rothschild**، می نویسد: «کنترل ارز های مصرفی یک ملت را در اختیار من بگذارید دیگر برای من مهم نیست چه کسی از قانون حرف میزند». آنچه مهم است اینکه اداره و کنترل دولت ها در زیر یوغ «پول» اسیر است. یک بانک مرکزی با مونوپولی و قدرت مطلقه تنقیه پول و اعتبار به جامعه تنها چیزی است که لازم است.

این تمام آن چیزی است که در اروپای مرکزی انجام شده و بانک های مرکزی برخی از این کشور ها بصورت بانک های مرکزی خصوصی اداره میشوند، از آن جمله بانک انگلستان است.

پروفسور دانشگاه جورج تاون؛ دکتر کارول کویگلی **Dr. Carroll Quigley** که استاد راهنمای بیل کلینتون در همان دانشگاه بوده است می نویسد: «هدفی که بانک های سرمایه گذاری دنبال میکنند کنترل بانک مرکزی است». چیزی کمتر از کنترل سیستم های مالی در دست بخش خصوصی نمیتواند کنترل امور سیاسی را در یک کشور دست بگیرد. کنترل به شیوه فنودالی در سیستم بانکی آنهم در دست موسسات خصوصی بانکی، چیزی است که قادر به کنترل همه دنیا خواهد بود.

کنترل به سبک فنودالی، معاملات سری، حضور در جلسه های بسیار محرمانه و کنفرانس های وابسته چیزی است که در کنترل نظم نوین جهانی دست دارند.

نخستین تلاش پرزیدنت آندرو جکسون برای تشکیل بانک مرکزی در آمریکا این بود تا بانک آمریکا را بین سالهای ۱۸۱۶ تا ۱۸۳۶ از بین ببرد. او براین باور بود که این بانک کشور را به خطر می اندازد و نوشت: «تلاش های جسورانه بانک کنونی برای کنترل دولت، تهدیدی که به شیوه ناخوشآیندی تولید

کرده، نادرست است، مردم آمریکا در این انتظار بسر می‌برند تا با فداکاری این نهاد اشتباه را برای همیشه از بین ببرند».

تاماس جفرسون نوشت: «بانک مرکزی یک نهاد مرگ آور و تهدید کننده علیه نماد های موجود در شکل قانون اساسی ما است... اگر مردم آمریکا اجازه بدهند تا بانک های خصوصی کنترل صدور اسکناس و تورم و روند پول را در دست گیرند، بانک ها و شرکت های بزرگ که در اطراف آنها رشد میکنند همه ثروت و مایملک موجود مردم را به تاراج خواهند برد تا آنجا که فرزندان آنان روزی بیدار خواهند شد که دریابند بی خانمان شده اند گرچه پدرانشان پیروزمند بوده اند».

آیا همین مورد هم امروز در آمریکا جاری و ساری نیست؟؟ چندی پیش در هنگامه بیرون رفت آقای جورج دبلیو بوش پسر و برسرکار آمدن حسین برک اوباما همین وضعیت را بانک ها با همکاری بانک مرکزی، بیمه ها و موسسات وام دهنده برسر مردم نیاوردند تا آنجا که شهر بسیار صنعتی دیترویت که صنایع اتومبیل سازی در آنجا بود بکلی ورشکست شد و مردم ورشکسته، خانه های خود را ده دلار و صد دلار فروختند؛ یا رها کردند و رفتند؟

دانشگاه جورج تان، موسسه سرمایه گذاری راکفلر، بنیاد فورد، شرکتهای همه پرسی نظیر «یانکدویچ، شرلی و وایت»^{۲۶} از همین طبقه هستند و داستان آنان در دست کسانی است که نابودی آمریکا برایشان سود آور است.

این ها مردم رامجبور میکنند تا باورشان شود آنچه آنها میگویند عقاید ملت است، در این خصوص نیاز به تهیه لیست بلند بالایی از این وابستگی ها است.

آمریکا تا آغاز قرن بیستم بدون بانک مرکزی خود را کشید ولی در سال ۱۹۰۷ یکی از وکلای کنگره بنام چارلز لیندبرگ پسر، کنگره را در پی اسکاندال و وحشت اقتصادی که بوجود آورده شده بود مجبور کرد تا کمیسیون ملی پولی آمریکا تدارک دیده شود. این نهاد مالی را سناتور نلسون آلدریچ که پدر زن جان د. راکفلر بود اداره میکرد. این کمیسیون در نهایت سفارش کرد تا بانک مرکزی تاسیس شود.

گروه های زیر بانک های جهان راتحت کنترل دارند:

- ۱- بانک انگلستان، ۲- فدرال رزرو بانک، ۳- بانک سرمایه گزاری بین المللی^{۲۷}

آقای کلمن که در بالا شناسانده شد؛ در سال ۱۹۶۹ رابطه بین فراماسون ها، دانشگاه ساسکس، و «موسسه تاویستاک»^{۲۸} لندن را برملا کرد.

^{۲۶} - Yankdovitch

^{۲۷} - The Bank of England. The Federal Reserve Banks. The Bank of International

^{۲۸} - Tavistock Institute

او گفت: «انگلستان از راه همین بنیاد و نهاد و موسسه های دهان پرکن، سیاست های داخلی و خارجی آمریکا را از سال هزارونهد و چهارده (۱۹۱۴) تا کنون تحت کنترل دارد.

در دوران جنگ جهانی دوم توافق بین «چرچیل» و «روزولت» که در سال (۱۹۳۸) نهادی بوجود آمد که سیاست های کلی آن از انگلستان و از راه «اواس-اس»^{۲۹} که توسط لردی انگلیسی اداره میشد؛ دیکته میشد و با آموزش کامل بوجود آمدن «سی-آی-ای» را فراهم کرد».

نامی از تاویستاک به میان آمد؛ این موسسه که بنام **The Tavistock Institute of Human Relations** شناخته میشود و خود را پشت نام حقوق بشر پنهان میکند سازمانی است که مدعی است نیت سود آوری ندارد، بلکه در پی علوم اجتماعی در رابطه با مشکل های روزمره مردم پژوهش میکند در سال ۱۹۴۶ برپا شده است.

نخست کلینیکی بنام تاویستاک بوجود آمد و مدعی شد در سپتامبر ۱۹۴۷ از آن سامانه جدا شده و مستقل است. روزنامه «روابط انسانی» که از سوی تاویستاک منتشر میشود از سوی موسسه انتشاراتی سیج **Sage Publications** اداره میشود که در محله ایزلینگتون انگلستان قرار گرفته است.

بهرحال انیستیتو تاویستاک با کلینیک تاویستاک باهم مرزهای مشترکی دارند زیرا بسیاری از کارمندان آن کلینیک در رابه با جنگ جهانی دوم در سطح بسیار گسترده ای باهم کار کرده اند و نتیجه آن همکاری دوران جنگ انیستیتو تاویستاک را بوجود آورده است.

در دوران جنگ جهانی دوم کلینیک تاویستاک نقش بسیار مهمی را برای مسایل روان درمانی در ارتش انگلستان را بازی کرد. این کلینیک با هنگ پزشکی ارتش سلطنتی انگلستان همکاری نزدیک داشت. این همکاری اتاق جنگی را با کسانی که با دقت انتخاب شده ودر راس اداری آن قرار گرفته بودند بوجود آورده بود. این گروه به مسایل روانشناسی و رواندرمانی و جنگ های روانی تکیه داشت که از عهده کارهای غیر منتظره ای برآمده بود. بهمین دلیل این پژوهش و پروژه همچنان پس از جنگ هم ادامه یافت. بسیاری از سران با نفوذ انگلیسی از این کلینیک و انیستیتو بازدید کرده اند تا آنجا که این دو موسسه جزیی از خدمات بهداشت ملی انگلستان شده است.

این موسسه به اصطلاح روان درمانی و بهداشتی که به بهداشت ملی انگلیس وصل است با شرکت های دارویی و نفتی بزرگ از جمله، تولیدات احمدآباد (هندوستان)، انتشارات کالیکو، شرکت نفت شل، داروسازی بایر، سازمان ملی ذغال سنگ وصل هستند و از جمله طرفدار مدیریت بانوان در محل کار میباشند و خود را محق میدانند تا تکنولوژی های مدرن را پذیرفته یا در باره آن نظریه ردی بدهند. این گروه در رابطه با روابط تکنولوژی و مردم صاحب موسسه ای شده است بنام «گرایش اجتماعی با تکنیک».

در سال ۱۹۵۰ این گروه به اصطلاح پزشکی، بهداشتی در پی پژوهش به نفع مصرف کننده‌ها وارد پژوهشی که به ماهی، قهوه و موی سر مربوط می‌شد وارد شدند و نتایج آنرا برای گمراه کردن مردم در مصرف مواد مصرفی به خورد همگان دادند.

بین سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ تمرکز این سازمان به اصطلاح بهداشتی روی بیمارستان‌ها بود تا چگونه بخش‌های بیمارستان‌ها اداره بشوند بلکه از راه نظافتچی‌ها هزینه بیمارستان کمتر بشود.

اشتباه نکنید، این پژوهش در این رابطه نبوده که هزینه نظافت بیمارستان را کم کنند، بلکه ترتیبی در شیوه نظافت بدهند تا بیمار زودتر خلاص شود و هزینه‌های اضافی نداشته باشد. آنگاه که نظافت ظاهری باشد ولی میکرب از گوشه‌ای به گوشه‌ای چرخانده بشود بیمارانی که وارد بیمارستان میشوند با تخت و ملافه و دستگیره در تماس هستند به بیماری‌هایی مانند «ذات‌الریه» مبتلا میشوند که تنفس فوری بیمار را از پا می‌اندازد به ویژه در سنین ۸۰-۹۰. هرکس دقت کند ۹۶ درصد بیماران در این سن دوز پس از ورود به بیمارستان نخست دچار ذات‌الریه (نمونیا) میشوند که در اغلب موارد کشنده است.

آقای جان کلمن در سخنرانی و نوشته‌های خود می‌آورد:

«شتشوی مغزی عموم ملت یکی از تحقیقات عمده «موسسه تاویستاک» است این خط فکری را ژنرال «جان رولینک ریس»^{۳۰} در سال (۱۹۲۵) تقویت کرد که تا امروز نیز ادامه دارد.

یکی از دست‌آموزان «ریس» توانست به نحو موفقیت آمیزی مردم آمریکا را به این باور برساند و بر اثر آن در مدت زمان کمی یک سیاستمدار اهل (جورجیا) توانست رهبر پر توان یک ملت بزرگ جهان گردد و بالاخره این «آلمپین»‌ها هستند که همه چیز را در داخل و خارج از آمریکا کنترل میکنند.

در مورد سیاست خارجی آمریکا هیچ تصمیمی بدون تصویب دولت انگلیس اتخاذ نمیشود.

«آلمپین»‌های کمیته ۳۰۰ فراماسون‌ها را کنترل میکنند علاوه بر آن کنترل تجارت مواد مخدر و همچنین موزیک «راک» که احساسات جوانان را تحریک کرده و به هیجان می‌آورد تا بدین وسیله آنان را بسوی مواد مخدر سوق دهد را نیز در دست دارند.

این برنامه‌ها که خیلی با دقت رهبری و تنظیم میشوند در اصل توسط «تاویستاک» رهبری می‌گردند.

بهمین دلیل است که بهترین خوانندگان جاز از انگلستان بر می‌خیزند. این «تاویستاک» بود که (ال-اس-دی) معروف را در آمریکا توسعه و آنرا پروژه «ام-ک-اولترا»^{۳۱} نامید، این پروژه توسط دانشگاه استنفورد برای مدت بیست سال مدیریت شد. کسانی که در این پروژه جهنمی شرکت داشتند:

^{۳۰} - J. R. Reese

^{۳۱} - Mk Ultra

برتراند راسل، الدوس هاگزلی^{۳۲} بودند، یکی از غامض ترین شرکت هایی که موسسه «تاویستاک» با آنها همکاری داشت شرکت دارویی «هاف من لاروش» است که کاشف مواد مخدر (اِل-اِس-دی) است.

در گذر بیست سال گذشته «آلمپین» ها شاهد رشد سریع جمعیت در جهان شدند خصوصاً طول عمر زوجها که مدیون پیشرفت علوم بود، آنها استدلال میکنند که خیلی از این مردم مصرف کنندگان سریع منابع طبیعی هستند ممکن است این اندکی غلوآمیز باشد اما اگر گزارش سال دوهزار (۲۰۰۰)، جلد بیست و شش مربوط به «پروژه ۸۰» که «سی-اف-آر» شورای روابط خارجی آمریکا، نوشته را خوانده باشید می بینید که تمام مباحث مذکور دارای یک مشکل اصلی هستند و این گزارش راه حلی را پیشنهاد میکند که «اورلیو پچی»^{۳۳} آنرا دشمن سیاره زمین مینامد شاید شما خواننده هرگز شانس خواندن این گزارشات را بدست نیاورید ولی من (آقای کلمن) مجبور به مطالعه آنها هستم بنابراین امیدوارم که مرا باور کنید».

آمریکا مستقل که نیست هیچ بلکه اسیر کسانی است که در پست های با نفوذ نشسته اند و کارها را به گونه ای تنظیم و قوانین را به ترتیبی تنظیم میکنند که در اصل در پشت پرده منافع انگلستان که در کنترل دنیا است تامین میشود.

وکیل کنگره آمریکا آقای لویز مک فادن که در سال ۱۹۲۰-۱۹۳۱ در کمیته پول و بانکداری صندلی ریاست را داشت، گفته است: «آنگاه که قانون فدرال رزرو (بانک مرکزی) تصویب شد مردم نفهمیدند که سیستم بانکداری بین المللی در اینجا برقرار شد، یک کنترل بین المللی بانکداری و یک موسسه مالی در کل چنان در همه جای دنیا باهم آمیخته اند که میتوانند هر تلاشی برای اعمال قدرت را کنترل کنند ولی راستی آن است که دولت را کنترل میکنند».

گرچه «فدرال» خوانده میشود ولی این بانک مرکزی مالکیت خصوصی دارد و اعضای هیئت مدیره آن سیاست های خودش را دنبال میکند و به سیاست ها کنگره یا پرزیدنت نگاهی نمیکند. بلکه دیکته میکند کدام پول بیاید کدام بسته و متوقف شود. بانک مرکزی یا «فدرال رزرو» تنها به پوهای مردمی اجازه ردوبدل شدن میدهد که قدرت وامدهی آنها را مخدوش نکند.

آقای معمر قذافی و صدام حسین آنروزی ناچار به رفتن درسوراخ و رسوایی و کشته شدن فاجعه آمیز شدند که میخواستند بیرون از دایره فدرال رزرو که کنترل آن در دست راکفلرها و بانکدار ها، بیمه های کنترل شده از سوی آریستوکرات های انگلیسی است بیرون بوده باشند و تجارت خود را بجز دلار آمریکا با یورو یا با پولهای دیگر انجام بدهند. قذافی در پی آن بود تا گونه پول رایج برای سرتاسر آفریقا طراحی کند. تقریباً شبیه همین یورو. از زمانی که اروپا پول مشترک درست کرده است انگلیس وارد سیستم بانکی نشده و مبارزه ای بی امان با یورو در جریان است. برخی گروکشی ها مانند به ورشکستی کشاندن یونان، متزلزل شدن اقتصاد ایتالیا، و همین روز های در هفته های بین نیمه مارچ تا نیمه آوریل ۲۰۱۸ اعتصاب های سراسری کارگران و کارمندان دولت در فرانسه که شامل کارمندان فرودگاه ها و خلبان و

^{۳۲} - Aldous Huxley

^{۳۳} - Pecci

خدمه هم میشود برای بیرون راندن یورو است. مشابه کاری که با آقای ژنرال دوگل در سال ۱۹۶۷-۱۹۶۸ شد و دوگل ناچار به استعفا شد و سپس چندی نگذشت که دق کرد و درگذشت.

آقای پیتر کرشاو، در «نظم اقتصادی» خودش سرمایه و سهامداران عمده فدرال رزرو را در بانک مرکزی آمریکا اینگونه نام میبرد.

- ۱- روتچیلد- لندن و برلین ۲- برادران لازارد؛ پاریس ۳- سیف اسراییل، ایتالیا، کوهن، کمپانی لئوب
- ۴- آلمان واریبورگ؛ هامبورگ و آمستردام ۵- برادران لهمان؛ نیویورک ۶- گلدمن و ساش؛ نیویورک
- ۷- راکفلر نیویورک.

این سرمایه داران، اغلب یهودی هستند و ممکن است بخواهید خودتان به داد بنشینید چرا. تمام موازنه بورس های دنیا در کنترل اعضای تجاری بانک ها است.

دوجنگ جهانی، جنگ کره و جنگ ویتنام آن نتیجه ای که منظور نظر «راسل» بود را در برنداشتند، برنده جهانی جایزه صلح (راسل) در اثرش میگوید:

«در مورد گاهش جمعیت باید روش و متدهای دیگری را پیدا کرد. (متدهای دیگر) آقای راسل در گزارش جهانی سال ۲۰۰۰، طرح نسل کشی «شورای روابط خارجی» آمریکا بنام حذف حدود چهارصد میلیون (۴۰۰،۰۰۰،۰۰۰) جمعیت در همان سال مندرج است.»

تضعیف کردن اقتصاد آمریکا به آقای «سایروس وانس» واگذار گردید همچنین نیاز به تخریب پایگاه های صنعتی کشورهای پیشرفته و کشورهای جهان سوم که توانایی گسترش و استفاده از انرژی اتمی را نیز داشتند تا به نقطه (صفر) برسانند، مغز متفکر و برتر این امر «کلاب روم» بود بهمین دلیل است که ناگهان پیشرفت در صنایع به بدی گرانی و اعلام شد که صنایع باعث اضمحلال طبیعت اطراف ما شده است.

ما اثر این رهنمود کلاب روم در سمپوزیوم شیراز و در روند رو به تصاحب کشور از سوی عوامل کلاب روم را در سال ۱۹۷۸-۷۹ دیدیم.

احسان نراقی، هرمز حکمت، و برخی دیگر در ایران مامور اجرای این پروژه بودند. احسان نراقی در سمپوزیوم شیراز در سال ۱۹۷۵ در نطقی گفت: «دانشگاه ها و مراکز تحقیق در غرب که تمام مطالعات خود را بر اساس مشغله فکری علم انسان ها در جهت «غربگرایی» بنیاد نهاده اند و ریشه آنها در عینی بودن عقل گرایی (خرد گرایی) کار گذاشته اند، امروز به بن بست رسیده و در صدد مبارزه با آن هستند. مهم این نیست که تجلیل از عقل گرایی به شادی انسان ها منجر خواهد شد، حال میبایست تا به آن حد تهییج شده باشیم که در صدد پیدا کردن دیسیپلینی-روانی-تحلیلی بر آنیم تا بتواند درمان بیماری فرا عقلی زندگی که با بی خردی همراه شده را فراهم نماید. چرا فرهنگی مثل فرهنگ ماکه در سرتاسر آن وجود انسان در جلوه گری است باید در پایان خطی که از ذات اصلی خویش محروم شده به بی عقلی برسد» ظاهرا تا اینجا گفتار وی از دل بر آمده و به دل مینشیند ولی وی اضافه کرد «هجوم ماشین

به زندگی سنتی ممکن است زندگی و خلاقیت را با خطر مواجه کند» اینجا بود که غرب بیدار شد. و هیولای مذهب به ایران سرازیر شد.

(بازگشت به طبیعت) وزیست شناسی بصورت یک حرکت مثل قارچ های هرزه که بعد از بارندگی بهاره از زمین سر میزنند آغاز شد این حرکت و جنبش در همه جا بیدار شد مهمتر از آن ارتباط دادن همه چیز ها به یکدیگر است که «بنیاد جهانی زندگانی وحش و کلوب سیرا»^{۳۴} ضمن تاکید بر آن، به آن نیز عمل کردند. هر دو گروه های زیستی خلق شده توسط «کلاب روم» هستند و حمایت مالی از آنها توسط کمپانیهای وابسته به «کمیته ۳۰۰» صورت میگیرد.

در رابطه با شورش ۱۹۷۹ آیت الله ها در ایران، میتوان به نوشته های روزنامه های انگلیسی و فرانسوی و دیگر کشورها بین سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ نگاه کرد و جای پای کسانی مانند مظفر فیروز، اریک رولو، روزنامه لوموند، مجله فکاهی اردک زنجیر گسیخته Le Canard enchaîné یا حتا روزنامه ها و مجله هایی که در ایران منتشر میشد مانند، خواندنی ها، تهران مصور، آیندگان، فکاهی نامه های دیگر نگاه کرد و دریافت چگونه در گذر زمان زمینه سازی های لازم برای شستشوی مغزی جوانان و جامعه ایران را فراهم کردند.

طرح کلاب روم و موسسه اسپن که در گوادلوپ به تایید کشور های خریدار نفت رسیده بود به راهی رفت که آنرا از پیش در راستای مبارزه با طرح صنعتی کردن کشور توسط شاهنشاه و به عقب راندن کشور تا مرز تباهی رشته بودند؛ آنرا بقدری ماهرانه انجام دادند که حتی پول های لازم را از خود شاه و فرح گرفتند. نفود آنان بقدری پیشرفته بود که حتا اطرافیانی مانند فلسفه دان درباری و دوست نزدیک شاه یعنی سید حسین نصر و هوشنگ نهاوندی که بعد ها رئیس دفتر شهبانو فرح پهلوی نیز شدند را گول زدند تا واسطه دوشیدن شاه و ایران شوند. البته دیرتر دریافتیم حسین نصر و هوشنگ نهاوندی هم از مهره های اسپن و کلاب روم بوده اند. سالها بعد حتا هوشنگ نهاوندی با افتخار به نویسنده این سطر ها گفت: «افتخار بزرگ من آن بود که عضویت فراماسون را داشتم».

بعد ها وقتی نقشه اسپن گرفت و از طریق دکتر شریعتی و ایادی دیگری همانند منوچهر گنجی، که با عباس میلانی عضو حزب توده در ارتباط بود لرزه به ستون سلطنت افتاد.

در اوایل سال ۱۹۷۷ کلاب رم به کمک اسپن و ایادی مانند Jaques Freymond و Peccei را که در اروپا روی پروژه «برادری مسلمین اروپا» (Europe Muslim Brotherhood) کار میکردند را بر آن داشتند تا افکار «اسلام و غرب» را شیوع بدهند. این نیرنگ به تحریک انگلیسی ها در دانشگاه کمبریج انگلیس زیر نظر لرد کاردن و رهبر اخوان المسلمین اروپا شخصی بنام "معروف الدوالبی" دوره ای براه انداختند که ظاهرا علم و تکنولوژی در اسلام را مورد بررسی و مطالعه قرار میدادند. در زیر این ظاهر سازی ها به گسترش علم و تکنولوژی در غرب و آمریکا حمله میشد. پس از فراهم شدن این زمینه دیگر انگلستان به علی شریعتی نیازی نداشت. او مهره سوخته ای شده بود. او را کشتند (اعلام کردند سخته قلبی کرده) و گناه را هم گردن «ساواک» انداختند.

^{۳۴} - World Wild Life Fund. Siera

سایروس ونس و Peccei با چند تن از افراد جنبش برادری مسلمانان از در دوستی بر آمدند تا نزدیکی آنان با سید حسین نصر فراهم شود. گارودی (Garaudy) که ابوالحسن بنی صدر زیاد از او نام میبرد به همراه موریس گورنیه از جمله مشاوران اقتصادی این نیرنگبازان بودند که خود را آنقدر به دربار نزدیک کرده بودند که بخود اجازه میدادند استراتژی اقتصادی ایران را با شاه مورد بررسی قرار دهند.

در واقع اینان با موسسه تحقیقاتی مدیترانه که در سال ۱۹۷۷ توسط پال ویی "Paul Veille" جامعه شناسی رادیکال افتتاح شده بود و ابوالحسن بنی صدر یکی از همکاران نزدیک او بود در ارتباط بودند. میدانیم که گارودی یکی از کهنه کار ترین افراد سازمان اطلاعاتی انگلیس میباشد؛ وی در این خیمه شب بازی ظاهراً قبلاً تنورسین حزب کمونیست معرفی شده بود و از آنان سوا شده و به یک رومن کاتولیک دو آتشه تبدیل شده بود. چه فنومنی!! گرگ در لباس میش!!

با همین گرگ های در کمین ستون خیمه ایران را از درون برداشتند و خیمه ای که میرفت به تمدنی بزرگ مبدل و الماس خاورمیانه بشود را همانند شیشه ای بشکستند.

در ایران چه گذشت

آقای جان کلمن که او را در بالا شناختیم در جایی نوشته است: ((«کنفرانسی توسط «کلاب روم» برپا شد و در نشست دیگری نظام سیاسی مورد بحث آن بدست «سایروس ونس» افتاد.

تصمیم بر سقوط شاه ایران توسط «جان -اف-کندی» و ژنرال «تیمور بختیار» اتخاذ گردید و روش تحلیلی آن بعهده «آی- آر-پی-سی»^{۳۵} گذاشته شد که در محل «بلاژیو» منعقد گردید در این اجلاس روسای مذهبی نظیر «سُل لینیوویتس، فیلیپ کولوتس نیک، سایروس ونس، پروفیسور برنارد لونیس و ریچارد فالک»^{۳۶} شرکت جستند.

شاه تصمیم گرفت که کشورش را از تحت فشار دولت امپریالیست انگلستان و صیهونیست خارج کند چون این فشار ها باعث مشکلات زیادی برای ایران شده بود.

شاه بطور جداگانه با مدیر شرکت ایتالیایی «ئی-ان-آی» آقای «انریکوماتتی»^{۳۷} وارد معامله میشود، شاه این کار را بخاطر مقابله با انگلستان که میخواست شاه فقط با دو شرکت انگلیسی «فیل برو و بریتیش پترولیوم»^{۳۸} و شرکت هائیکه بعنوان هفت خواهران نفتی معروف بودند معامله نماید، همچنین شاه تصمیم گرفت تا از انجام ۹۰ بیلیون دلار سرمایه گذاری روی برنامه انرژی اتمی که توسط انگلیسی ها صورت خواهد گرفت خودداری بعمل آورد.

^{۳۵} - Interreligious Peace Scholarship (Colledge)

^{۳۶} - Sol Linowitz. Philip Klutznick. Cyrus Vence. Bernard Lewis. Richard. Faulk

^{۳۷} - Enrico Mattei

^{۳۸} - British Petroleum. Philbro

جزئیات اینکه (چقدر خوب است که شاه سقوط کند) مثل جوجه ای درحال از تخم درآمدن بود که در گزارشات موسسه «تاویستاک» و «آی-آر-پی-سی» بطور روزانه مندرج گردیده بود و برای اجرا و تداوم آنرا به دو استاد دانشگاه (پرنستون) واگذار نمودند.

این دو استاد یکی «برنارد لوئیس» و دیگری «ریچارد فالک» بودند همچنین «آر-دبلیو-اس-کوفین»^{۳۹} از طرف (آی-آر-پی-سی) در آن جلسات حضور بهم میرساندند.

«آی-آر-پی-سی» (گردهمائی مذاهب برای صلح) پیشنهاد داد که برای بی ثبات کردن ایران از (سنت گرایان) مذهبی استفاده شود، از آن گروه مسلمان سنت گرا که آنها را خوب شستشوی مغزی داده تا باور کنند دین آنها توسط حکومت در خطر افتاده، بنابراین باید عکس العمل شدیدی در جهت دفاع از دین خودشان مقابل شاه نشان دهند دقیقاً همان روشی که در شستشوی مغزی مسیحیان سنت گرا جهت سقوط افراد غیر مذهبی در آمریکا بکار بسته بودند.

موسسه «آسپین» در کلورادوی آمریکا، منزلگاه کمیته ۳۰۰ حرف های زیادی برای گفتن داشت که ایده بسیار ساده ای بود، ارتباط دادن نقشه های مدرنیزه کردن ایران توسط شاه و منطبق کردن آن با ایده منحنی غربی و سپس اعلام به ایرانیان که مدرن کردن ایران باعث انحطاط و سقوط اسلام خواهد شد.

آوای بلندی که باید بگوش همه ی مسلمین برسد:

تقلید از غرب را متوقف سازید، به سنت گرایی مذهبی خود روی آورید، در همان حال نیز فرهنگ غربی شاه را بصورت یک عمل شیطانی به او مربوط نموده و سرزنش کنیم که میخواید فرهنگ منحنی غربی را جایگزین اعتقادات اسلامی نماید.

روستائی ساده دل اخبار واصله از طرف خمینی را باور میکند و دلش شعله ور میشود این شعله به جمعیت تهران سرایت میکند و آتش بپا میخیزد. نقشه های متجدد کردن ایران توسط شاه بعنوان عمل شیطانی غربی طبقه بندی میشود و بدین طریق نام شاه در سراسر ایران آلوده به اتهام میگردد. یک بار رئیس جمهور کارتر موافقت خود را با اولین شلیک و تهاجم علیه شاه را توسط «سازمان عفو بین المللی» به مرحله اجرا درآورد سازمان مذکور تحت رهبری بنیاد «برتراندراسل» که تصور میشد مردی صلح دوست است درحالیکه با توسعه مواد مخدر در مقدار بسیار زیاد بجنگ جوانان آمریکائی رفته بود قرار داد.

اجازه دهید عین گفته های «راسل» را برای شما نقل کنم تا ببینید چه اندازه در مورد حقوق بشر و صلح ریاکارانه عمل کرد. «راسل» در اثرش بنام **Impact of science on society** که در سال هزار و نهمصد پنجاه و یک (۱۹۵۱) منتشر کرد میگوید:

«رشد جمعیت جهان در شرایط کنونی ۵۸،۰۰۰ تن در روز است چنانچه ملاحظه میشود جنگ تاثیر آنچنان مهمی در این افزایش روزانه نداشته و در سراسر دنیا این حرکت درحال رشد است، جنگ برای

این فرایند متأسفانه نا امیدکننده بوده شاید جنگ بیولوژی بتواند بطور موثری درکاستن این رشد تاثیر گذار باشد. اگر مرگ سیاه (طاعون گاوی) هر سال یکبار بین نسل ها منتشر شود باقیماندگان می توانند براحتی به تولید مثل ادامه داده بدون آنکه دنیا را از جمعیت پر کنند».

بیان اینگونه مسائل ممکن است ناخوشایند باشد... اما چه میتوان کرد؟ افراد اصول گرا نسبت به این مسئله بی تفاوتند خصوصاً نسبت به انسانهای دیگر.

شهر نشینی فعلی و مراکز صنعتی ویران خواهند شد حتی اگر جمعیت آنان زنده بوده و روش زندگی خود را ترک نمایند و به روش کارگری قرون وسطا نظیر زندگانی پدرانشان برگردند. هیچ بیانیه ای میتواند تا این حد بی رحمانه باشد؟ اما بطور خلاصه بگویم، این نقشه و طرح بندیش توسط «پچی» صورت گرفته و در گزارش جهانی ۲۰۰۰ در ارتباط با «شورای روابط خارجی» پروژه ۸۰ مندرج گردیده است. حالا خواهش میکنم فراموش نکنید این همان آقای «راسل» است که کمپین خلع سلاح اتمی (سی-ان-دی) را در ایستر سال ۱۹۹۹ با حضور هزاران انسان فریب خورده انگلیسی که دست در دست هم داده و زنجیره انسانی که حدود ۱۲ مایل بود برای اعتراض به استقرار موشک های آمریکائی در انگلستان برپا کردند.

«راسل» انسانی فریب کار بود او هیچ توجهی به شادی انسانها نداشت او میخواست انسانها را بدوره فنودالیت و قرون وسطائی و برده داری برگرداند. بهر تقدیر «سازمان عفو بین المللی» شاه را بدلیل نقض حقوق بشرو خشونت در سراسر ایران محکوم کرد و صدای آنرا توسط روزنامه نگاران طرفدارش به گوش جهانیان رسانید.

آیت الله خمینی انقلاب را بوجود نیاورد او فقط آلت دست و انتخاب شده توطئه گران بود او از ۱۵ سال پیش از انقلاب (شورش) برگزیده شده و برای این نقش آماده اش کرده بودند. توطئه علیه شاه توسط دولت «کارت، بنجامین سی ولتی، سایروس ونس، هنری کسینجر، جرج بال» و موسسه «آسپین» پایه ریزی شده و در این توطئه دانشگاه «جورج تاون» و اعضای «فراماسون» هم دخالت داشتند. پشت سر همه ی این توطئه گران حمایت گروه «تینک تانکس» وابسته به موسسه «تاویستاک» قرار داشت.»

خمینی کیست؟

امروز نزدیک به چهل سال از ناپدید شدن شخصی بنام امام (آیت الله) موسی صدر میگذرد. چهل سال پیش در یک دیدار از لیبی کسی که در ایران زاده شده بود و طبق شواهد و اسنادی که بر روی کاغذ و یا در خاطره های کسانی که زنده هستند موجود است یک روحانی طرفدار پادشاهی بود ناپدید شد.

امام موسی صدر در لبنان زندگی میکرد و امام شیعیان لبنان بود که گرایش فراوانی به ایران پادشاهی نشان میداد. امام موسی صدر همواره از اینکه خمینی را در مقام «آیت الله» یا «امامت» بشناسد پرهیز میکرد. او مترصد بود تا بتواند بصورت نافذ در افکار خمینی و مسلط بر او در صحنه سیاسی باقی بماند و او اینرا به کسانی که امروز زنده هستند آشکارا گفته بود. امام موسی صدر به آنانی که در پی سرنگون کردن شاه بودند میگفت پا در پوست پنجه گربه می اندازند.

موسی صدر بصورت بسیار مرموزی در لیبی ناپدید میشود و جسد او هرگز پیدا نمیشود. همین مورد راه رسیدن خمینی به تهران را هموار میکند. خمینی نه در تهران دنیا آمده بود و نه اصلاً از خون ایرانی بود و نه اصلاً احساسی نسبت به ایران داشت. او هیچگونه وابستگی به ایران نداشت و اینرا در پاسخ خبرنگاری که توسط صادق قطب زاده برگردان پارسی شد، که از او پرسیده بود چه احساسی دارد که به ایران برمیگردد گفت: «هیچ».

مردی که حرفهایش بیشتر شبیه هیتلر بود؛ شباهتی به مهر ایرانی و کارهایش شبیه حرکت چنگیزخان مغول و تاتارها هرگز احساسی برای ایران نداشت و تنها آموزش دیده بود از اسلام فقاهتی پشتیبانی بکند.

جان کلمن می نویسد: «نام راستین او روح الله خمینی الموسوی نبود بلکه این نام را در سال ۱۹۳۰ انتخاب کرد، پدرش یا افغانی و یا کشمیری بود و کلیه خانواده او از مسلمانان هندوستان بودند. خمینی در ابتدای سن بیست سالگی از هندوستان به ایران مهاجرت کرد و در قم مشغول تحصیل و سپس مآلشد. هنگامیکه پدرش در شورش های زمان رضا شاه کشته شد خمینی رضا شاه را مقصر دانست. در آن زمان انگلستان کلیه ملاها را تحت کنترل داشت و این موضوعی بود که کلیه ایرانیان در مورد ملاها می گفتند، زمانی هم شوخی خاصی بود که گفته میشد همه ملاها مهر «ساخت انگلستان» خورده اند. دیر زمانی نگذشت که اظهار تنفر خمینی از شاه بگوش سرویس مخفی انگلستان در تهران رسید و از آن به بعد از این تنفر بخوبی استفاده کردند.

انگلیسی ها سرخ چاقوکش ها و سنت گرایانی که میتوانند به اجتماع شوک وارد کنند را در دست داشتند، مامور امنیتی سرویس مخفی اسرائیل «شین بت»^{۴۰} هم با آنها همکاری میکرد و مسئول آموزش افراد ساواک بود خصوصاً «ژنرال فردوست».

انگلستان سیاست خارجی دولت آمریکا را تحت کنترل داشت و این حقیقت زمانی آشکار میشود که به رئیس جمهور «جان اف کندی» گفته میشود تا رژیم شاه که عدم همکاریش را با شرکت های نفتی هفت خواهران اعلام نموده بی ثبات نماید که «کندی» هم نمایش بزرگ سال ۱۹۶۱ را برپا کرد. هم زمان با قسم خوردن «کندی» در تهران شورش بزرگی برپا شد و کوتاه زمانی بعد از آن رئیس شرکت (ایئ-ان-آی) کمپانی انرژی ایتالیایی که شاه از قبل با او در مورد صنعت نفت مذاکره کرده بود تا بتواند از چنگال انگلستان و اسرائیل خارج شود به نحو وحشیانه ای کشته شد».

در خاطرات مرتضی پسندیده که مدعی است برادر خمینی میباشد آمده است: «سید دین علی شاه، پسری بنام سید احمد داشت که بین سالهای ۱۸۲۴ تا ۱۸۳۴ میلادی از کشمیر به عتبات نجف و کربلا مسافرت میکند. سید احمد با برخی افراد آشنایی پیدا میکند، یکی هم یوسف خان است که از اهالی خمین بود. یوسف خان جد مارا به خمین دعوت میکند».

^{۴۰} - Shin Bet

در ادامه نوشته های مرتضی پسندیده میتوان دریافت که یوسف خان میتوانسته شخصی وابسته به انگلیسی ها بوده باشد که با کمپانی هند شرقی که مرکز آن در هندوستان بود رابطه داشته.

در یادداشت های سر دنیس رایت میتوان دریافت که «لیارد» که از عمال دولت بریتانیا بوده است، گفته است نقشه انگلیسی ها نبود که علیه حکومت «شاه» دست به دسیسه و تحریک بزنند، بلکه آن بود که برای کسانی که مسئولیت دفاع از هندوستان را عهده دار بودند اطلاعاتی فراهم کنند.

با بررسی ها و پژوهش ها میتوان دریافت که سید احمد هندی یک تبعه انگلیسی بود. گذرنامه او هنگام خروج از هند توسط دولت بریتانیا صادر شده بود و هویت و تابعیت او را انگلیسی نشان میداد.

با نگاه به نوشته های آقای محمود محمود، تمام فتنه های گوناگونی که در ایران بپا شده است گرچه بنظر می آید دلیل و جهتی نداشته ولی اگر پژوهش ژرفی بشود با دقت تمام با طراحی های ریز و هدف دار علیه نفوذ ایران در منطقه بوده است و همگی جنبه مذهبی آن رعایت شده و یک آخوند در آن دخالت داشته است.

شورش که بنام شورش محمد تقی خان بختیاری توسط محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس آمده که خوانین بختیار بر بسیاری از فارس و اصفهان مسلط شد، در این میان حاکم شوشتر که خود را قادر به کنترل ندید اداره شوشتر را هم به محمد تقی خان سپرد. این شورش طبق شواهد موجود با دخالت ماموران پنهان انگلیس مانند سید احمد هندی که به سر اوستین هنری لیارد انگلیسی وصل بوده صورت گرفته است.

آرم پرچم جمهوری اسلامی از آرم سیک های هندی که در آغاز مسلمان بوده اند اقتباس شده است.

اسناد بسیاری در دست است که خمینی ایرانی الاصل نبود. نشانه های مستندی در دست است که او اصلا در حد «آیت الله» نبود. زیرا خودش با مهر شخصی و دستخط اش در پشت رساله ای که آیت الله شریعتمداری و گلپایگانی نوشته بودند تا بنام او چاپ شود نوشته بود: «رساله ای که آقایان حضرات آیات عظام تهیه کرده اند مورد پذیرش اینجانب میباشد» و مهر کرده است، «روح الله الموسوی الخمینی». اگر آن رساله نوشته نشده بود بدون شک در پی آن شورش که در سال ۱۹۶۴ در مسجد بازار راه انداخته بود در زندان ابد یا در موردی که خیانت او ثابت میشد اعدام میشد. طرفداران او در سال ۱۹۷۹ تلاش میکنند تا آنجا که امکان دارد آن رساله را که نوشته داخل جلدش هم چاپ و تکثیر شده بود را گردآوری و نابود کنند. ولی نمونه هایی از آن رساله هنوز در برخی از خانه ها یافت میشود.

یکی از نخستین حرکت های خمینی پس از آنکه شاپور بختیار در دوران کوتاه نخست وزیری اش ساواک را منحل کرده بود اعدام های انقلابی و خونین سران ساواک و افسرانی بود که پیشینه او را میدانستند.

سرلشگر حسن پاکروان که در زمان شورش خرداد ماه خمینی در راس سازمان اطلاعات و امنیت کشور بود از نخستین کسانی بود که در پشت بام مدرسه رفاهی به جوخه اعدام سپرده میشود.

خمینی بدون معطلی آیت الله شریعتمداری و گلپایگانی را که برای او رساله فقهی نوشته بودند را به هر بهانه ای بود میکشد یا خانه نشین میکند. اگر آن آیت الله ها آن رساله کذابی را ننوشته بودند خمینی به عنوان خیانتکار و توطئه علیه نظام پادشاهی به اعدام محکوم میشد. چون اعدام آیت الله در قانون مجاز نبود او را به این ترتیب به مقام آیت اللهی میرسانند که در این پروسه تیمسار سرلشگر پاکروان هم از روی انساندوستی و در راستای اینکه دستش به خون کسی آلوده نباشد با این کار موافقت کرده بود. شاه هم که همواره همه توطئه کننده ها علیه جان خودش را بخشیده بود در این مورد هم گذشت میکند و خمینی به ترکیه و سپس به عراق تبعید میشود.

البته خمینی برای آیت الله شریعتمداری توطئه قتل چیده بود که با شکست روبرو میشود و در پی آن خمینی دستور میدهد او را خانه نشین و از پیروانش جدا و زیر نظر داشته باشند. شریعتمداری حتا اجازه رفتن به مسجد را هم نداشت. همه یاران و فامیل شریعتمداری مخالف حکومت خمینی بودند.

خمینی از سوی مادر کشمیری بود و ایرانیان کمی هم بودند که میگفتند پدرش هم غیر ایرانی بوده است. گویا یکی از سناتور های دوران پادشاهی شجره نامه او را یافته بود و میدانست او تابعیت ایرانی را با نیرنگ و با کمک انگلیسی ها یافته است و جایگاه زاده شدنش و تاریخ آن را هم تغییر داده تا از خدمت سربازی معاف شده باشد».

جان کلمن می نویسد: «آقای "آوریل هریمن" سرپرست هیئت دیپلوماتیک آمریکا با پیام خصوصی «کندی» به ایران رهسپار میشود که: فرمانبرداری کن یا سرنوشتی نظیر سرنوشت رئیس کمپانی نفتی (انی - ای) خواهی داشت.

بخاطر این که شاه پیام آمریکا را بخوبی دریافت کرده باشد اعتصاب معلمین توسط «ریچارد گوت رام»^۱ پروفیسور دانشگاه (پیت برگ) ترتیب داده شد، بدین طریق آمریکا در امور کشور ایران دخالت وحشیانه ای کرد که مغایر با قانون اساسی آمریکا بود. در پاسخ به این نمایش عریان دولت آمریکا امپریالیست توانمند، شاه به «کندی» تلفن میزند و «کندی» از او در سال ۱۹۶۲ جهت بازدید از آمریکا دعوت بعمل میآورد، بین شاه و «کندی» توافقی صورت میگیرد که ایران به مذاکرات مستقلش با شرکت های نفتی خاتمه داده و فقط با شرکت (بی پی) و (فیلیپ رو) مذاکره و همکاری بعمل آورد در عوض به شاه اجازه داده میشود تا عروسک خیمه شب بازی آمریکا به نام «امینی» را نخست وزیر کند.

اما وقتی که شاه به ایران بازگشت به توافقی عمل نکرد و «امینی» را برکنار کرد و مستقیماً به سراغ شرکت نفتی (انی-ان-آی) رفت و بطور فعالانه ای نیز با سایر کشورها وارد معاملات نفتی شد. «کندی» از این که نارو خورده بود بسیار خشمگین شد و به دنبال ژنرال تیمور بختیار که بطور تبعیدی بسر میبرد فرستاد، بختیار هم در سال ۱۹۶۲ به واشنگتن و مستقیماً به کاخ سفید میرود اما هیچ یک از روزنامه نگاران جسور آمریکائی سؤال نمی کنند مردی که عامل زجر و شکنجه بود و توسط «راسل» سرپرست حقوق بشر محکوم شده بود، در کاخ سفید چه میکند؟ چرا در مورد این ملاقات مهر سکوت بر لب زده

^۱ - Richarg Cottram

بودند. ماحصل این ملاقات انتخاب شدن «خمینی» به رهبری انقلاب توسط تیمور بختیار و بنا بدستور سرویس امنیتی انگلستان که او کارمندش بود، همراه با تائید «کندی» می‌باشد. خمینی در اثنای اقامتش در قم بیکار نبود تنفراو از شاه مبتنی بر دستور کشتن پدرش بود که از او یک رهبر مذهبی بوجود آورد. خمینی در سال ۱۹۶۳ علم مخالفت با انقلاب سفید شاه را بلندکرد، شاه تمامی سعی اش را در خارج ساختن خود از یوغ انگلیس، آمریکا و اسرائیل بعمل آورد (در آن زمان ۱۹۶۳ در حدود ۵۰۰ تن مامور امنیتی موساد در تهران بودند) بموجب اخبار رادیوی صدای آزاد ایران در سال ۱۹۸۰ دشمنان شاه را چهار طبقه تشکیل میداند:

۱- سیاستمداران ایرانی حقوق بگیر «شن بت»

۲- کار گزاران سراسری «سی-آی-ای»

۳- فنودالها و صاحبان املاک

۴- فراماسون ها و اخوان المسلمین

رادیوی صدای آزاد ایران گفت: خمینی در سالهای اقامت در قم همه ماهه از طرف دولت انگلستان مقرر دریافت میکرد و پیوسته با اربابش انگلستان در تماس بود. ده سال پس از اغتشاشات خیابانی به نفع شاه، حالا خمینی در اغتشاشات علیه شاه شرکت میکند. خمینی در سال ۱۹۶۳ دوبار بخاطر اینگونه فعالیتها توقیف میشود.

شاه دقیقاً قلب فنودالها و صاحبان املاک را با ملی کردن زمین هایشان به نفع رعایا و تحویل آن به تعاون و امورروستائی هدف قرارداد. در همین زمان هم خمینی رهبری مذهبی خود را وسعت بخشیده و پیروان زیادتری پیدا کرده بود. او در سال ۱۹۶۴ دستگیر و سپس به خارج از ایران تبعیدشد. بعد از توقف کوتاهی در ترکیه خمینی به عراق رفت با این شهرت که او آدمی شر در ایران بوده است. حکومت بعثی عراق هم ناظر بر فعالیت های او بود.

رئیس اداره امنیت ایران «ساواک» تیمسار سرلشگر حسن پاکروان که جان خمینی را در سال ۱۹۶۴ نجات داده بود در شبی که خمینی در مدرسه رفاهی چای و شربت میخورد به بالای پشت بام برده شد و در خون غلطید. این اعدام ناظرانی مانند علیرضا نوریزاده، ابراهیم یزدی و صادق قطب زاده داشته است. ممکن است هنوز پرونده ساواک خمینی در یک جایی در سازمان امنیت امروزی زیر نظر ملایان (ساواما) موجود باشد که به همه این پرسش ها پاسخ مثبت خواهد داد.

پرسش اینکه چرا خمینی به ایران بازگشت و آن حمام خون را راه انداخت گرچه پیشتر گفته بود، در بازگشت به ایران خیلی هارا خواهد کشت. او همه ایرانیانی که در زمان شاه زندگی کرده بودند را گناهکار میدانست مگر بتوانند بی گناهی خود را ثابت کند. آنهم در قالب قوانین قرآن و اسلام و نه قوانین مدنی و حقوق بشر.

در تارنمای «پژوهشی در اسلام» نوشته شده است؛ پدر راستین خمینی ویلیام ریچارد ویلیامسون بود که در بریستول انگلستان و در سال ۱۸۷۲ دنیا آمده است. پدر خمینی یک انگلیسی بوده است. سایت

اینترنتی یاد شده مینویسد؛ این جزییات دست اول است و از سوی یک کارمند پیشین شرکت نفت ایران و انگلیس که بعد ها با نام «بریتیش پترولیوم» شناخته شد که با ویلیامسون همکار بوده و با او ملاقات کرده است تعریف شده است. این مورد تابحال با وجود شورش ۱۹۷۹ و سرکار آمدن خمینی و اطرافیانش هرگز انتقاد یا انکار و تکذیب نشده است. سرهنگ آرچی چیزهولم یک افسر سیاسی پیشین شرکت نفت بریتیش پترولیوم و ویراستار فناناشیال تایمز که در زادگاهش ایرلند مورد گفتگو قرار گرفت به روزنامه انگلیسی گفته را تایید کرده است.

سرهنگ چیزهولم، ۷۸ ساله گفته است: من حاجی [منظورش ویلیامسون است] را میشناختم با او کار کردم. یقیناً او پسری داشت ولی اینکه پدر خمینی باشد را دقیق نمیدانم؛ آیا پاسخ منفعلانه و بی رحمانه همان پاسخ طبیعی نیست؟ آیا راستی برای پدر و مادر انگلیسی بهترین پاسخ نیست؟ برای کسی که حاجی را میشناخت و با او کار کرد؟

این انگلیسی با دورویی تمام بطور غیرمستقیم ویلیامسون را پدر خمینی میداند. البته ممکن است تنها با مادر خمینی در یک عشق بازی موقتی او را باردار کرده باشد و مادر کشمیری خمینی بعداً همسر دیگری اختیار کرده باشد.

چیزهولم در پی پاسخ پس از آن گفته است؛ آرزو داشتم میتوانستم از پاسخ دادن به پرسش های بحث انگیز خودداری کنم، به ویژه در روزگاری که خمینی ایران را به تصاحب خود در آورده است. من به عنوان یک افسر سیاسی انگلیسی نمیخواهم بریتانیا را وارد معرکه ای که در خاورمیانه بالا زده است بکنم.

اجازه بدهید دوباره به سراغ پژوهش های جان کلمن برویم، او مینویسد:

«آیت الله خمینی از طریق ارتباط مستقیم با سفارت انگلیس در تهران راهنمایی های لازم را از بختیار دریافت میکرد. شاه فئودالها و دولت انگلیس را تقبیح کرد و گفت: آنها میخواهند ایران را به قرون وسطا رجعت دهند. حدود ۵،۰۰۰ ایرانی بر اثر این شورش که توسط «ام-آی-۶» و خمینی برپا شده بود کشته شدند. در سال ۱۹۷۰ بخت از « تیموربختیار» رخت برپست او که در نزدیکی کامل به مرز ایران بود توسط یک تیرانداز به هلاکت رسید. حالا خمینی بدون راهنماتند ولی بدون کمک دولت انگلستان نماند.



تیمور بختیار نشسته- دستگیری وزیر خارجه دوران مصدق با ریش و دستبند

روزنامه های جهان، مرگ «ژنرال تیموربختیار» را یک حادثه در شکار قلمداد کردند تا فعالیت‌های او را علیه شاه در پرده استتار قرار دهند.

دولت عراق خمینی را توقیف کرد؛ در این زمان فشارهای بسیار زیادی از طرف انگلستان و آمریکا به دولت عراق وارد آمد تا او را نکشد ولی تبعیدش نماید.

انگلیسی ها همزمان به رئیس جمهور فرانسه آقای «ژیسکاردستن» فشار وارد آوردند تا به خمینی پناهندگی داده و اجازه دهد مطالعات مذهبی خودش را در فرانسه ادامه دهد. رئیس جمهور فرانسه به این فشارها سر تعظیم فرود آورد و خمینی را به «نوفل لوشاتو» نزدیک پاریس اعزام کرد تا در آنجا به کارهای مذهبیش بپردازد.»

آن چه امروز کاملاً روشن و واضح است خمینی یک مسلمان راستین نبود حتا رساله اش را خودش ننوشته است؛ او عادت کرده بود و آموزش دیده بود تا بالاترین شیوه های دغلبازی را بکار گیرد. در اسلام مورد، تقیه، تنفیح، کتمان و تزویر خوب به این ملایان آموزش داده میشود. یکی از دغلبازترین کسانی که هم با روسها لاس میزد و هم در آمریکا زندگی کرده بود شخصی بود بنام «صادق قطب زاده» که پولی که آمریکایی ها در اختیار خمینی گذاشته بودند در کیف او پیدا شد در پاریس در کنار خمینی بود.

قطب زاده لیستی از خمینی گرفته بود که شراب، آجیو ودخانیات را نیز در برمیگرفت که حرام شمرده میشدند، اما اشاره ای به حشیش و تریاک و هرویین نشده بود و در تاکیدی هم گفته شده بود آنها جزء حرامی ها نیستند.

«احمد» پسر خمینی در گفتگویی که با خبرنگار روزنامه «فیگارو» داشت، در تهران گفته بود؛ پدرش معمولاً در عالم دیگرست و اصولاً توجهی به اطرافیان خود ندارد. این چنین مردی را «کارت» به سفارش انگلیسی ها برای سقوط شاه انتخاب کرده بود.

دولت انگلستان برخلاف آمریکایی ها که خدمتگزاران خود را پس از آنکه کارشان تمام شد میکشند، خدمتگزاران خود را حفاظت میکند.

میدانیم گرچه «اخوان المسلمین» نام مسلمانی و عربی دارد ولی در اصل شعبه ای از دین اسلام نیست همانطوریکه «فراماسون»ها شعبه ای از دین مسیح نیستند. این ها فرقه هستند.

فرقه واژه ای است که شاید امروز به عبارتی برای اشاره به جنبش های تازه پیدا شده دینی بکار برود ولی در اصل به گروهی گفته میشود که رفتارهایشان از نظر مردم غیرعادی و غریب بنظر میرسد، و به عنوان ابزاری برای تخریب علیه گروه ویا سامانه دیگر یا اعتقادات دیگر بکار گرفته میشود. بدون آنکه تعریف جامع و دقیقی از فرقه ارائه شود میتوان به پژوهش های سال ۱۹۳۰ در حوزه علوم اجتماعی برای بررسی رفتار های مذهبی نگاه کرد که نیتش این بود تا گروه هایی را در جریان زندگی روزانه مقابل مسیحیت قرار بدهند. در سال ۱۹۷۰ جنبش های ضد فرقه ای بوجود آمدند که خمینی در قالب

اسلام ضد فرقه‌های اسلامی قد علم کرد و تابحال طالبان، داعش، بوکو حرام و دیگر فرقه‌های اسلامی از جمله اخوان المسلمین در مصر را تابحال با شکست مواجه کرده‌اند.

فرقه‌های پنهانی، شاید هم یکی از مرموزترین فرقه‌ها در دنیا با اسم رمز و کد مخصوص برای ارتباط با یکدیگر وجود دارند، ولی هرگز لیست کامل و درستی در دست نیست.

برخی از این فرقه‌ها تنها برای راه انداختن فریادهای خیابانی و گروهی هم برای چاقوکشی هستند. شاید بتوان وجود مجاهدین خلق را از جمله این ابزارهای استحالته برشمرد. یا گروه‌های فشاری که در داخل رژیم اسلامی برای راه اندازی راه پیمایی و سروصدای دروغی و گروهی با چماق و شلاق برای مقابله با آنها تحریک میشوند.

البته نیابستی غافل بود در این زنجیره افرادی هم یافت میشوند که با لباس یونیفرم بصورت ابزارهای کنترل همراه مدیرانی که با هواپیمای جت خصوصی پرواز می‌کنند و زیر پایشان «رولزرویس» هست گمارده شده‌اند تا جاسوسی کنند. محققاً این سازمان فقط تشکیلات شبه نظامی خواهد بود.

مهمترین چیزی که در باره داعش، بوکو حرام، طالبان و یا دیگر فرقه‌ها باید به خاطر سپرد این است که آنها فقط بخش کوچکی از صدها میلیون مسلمانان معتقد به دین اسلام هستند.

حسین فاطمی و ملی شدن نفت!

در بالا نگاره‌ای از حسین فاطمی که توسط خائنی که میخواست کودتا کند (تیمور بختیار) دستگیر شده را میبینیم، نمیتوانیم اشاره‌ای به او نکرده بگذریم.

هرگاه صحبت از حسین فاطمی می‌شود به ملی شدن نفت اشاره می‌کنند! درحالی‌که اگر کاملاً در جریان قرار بگیریم متوجه خواهیم شد که ارتباط ملی شدن نفت به مصدق و حسین فاطمی به صورتیکه عنوان می‌شود درست با حقایق تاریخی مطابق نیست.

در ۲۴ مرداد ۱۳۲۴ خورشیدی ژاپن بلا شرط تسلیم شد و جنگ جهانی دوم خاتمه یافت. در همین روز عده‌ای از سربازان، درجه‌داران و افسران لشکر خراسان فرار کردند و مقداری اسلحه و مهمات از راه بروجرد با خود به گرگان بردند و در پادگان‌های وسط راه با مقاومت نظامیان و درگنبد کاووس با ژاندارمری و مامورین شهربانی زد و خورد کردند. بعداً این افراد از مرز گذشته و به سوی روسیه شوروی سوسیالیستی آن زمان روان شدند. در ساری بین مردم و افراد حزب توده زد و خورد شد و دولت که ۲۰۰ تن ژاندارم برای مقابله اعزام کرده بود در میان راه با نیروهای روسیه که در خاک ایران بودند روبرو شدند و اجازه ندادند نیروهای دولتی به ساری برسند.

در مهر ماه ۱۳۲۴ دموکرات‌ها و عده‌ای از اهالی زنجان درگیر شدند و تعداد زیادی کشته شدند.

در ۲۶ آبان همین سال وزارت خارجه استدعا کرد که روسیه به نیرو های خود دستور دهد تا ماموران نظامی ایران بتوانند برای رساندن کمک به منطقه اعزام شوند و امنیت را برقرار نمایند؛ ولی روسیه با چنین درخواستی موافقت نکرد.

در ۲۸ آبان همان سال در اهر، سراب، مراغه و میانه از طرف افراد حزب دموکرات شورش هائی به عمل آمد.

در ۲۱ آذر همان سال شهر تبریز که توسط فرقه دموکرات در محاصره بود سه ساعت پیش از ظهر اعلام موجودیت مجلس ملی آذربایجان را کرد و پیشه وری وزرای خود را به مجلس معرفی نمود. شبستری نیز در این دسیسه همراه پیشه وری بود!

یک روز بعد علی اکبر درخشانی فرمانده لشکر آذربایجان بلا شرط به نیرو های شوروی تسلیم شد! قوائی که در قزوین مستقر بود و برای کمک عازم آذربایجان بود از طرف قوای روسیه متوقف شد و به آذربایجان نرسید.

۲۶ آذر ماه به دستور کومله کردستان پرچم ایران پائین آورده شد و پرچم استقلال کرد برافراشته شد.

۲۷ آذر ماه لشکر رضائیه هم از پای در آمد و به شوروی تسلیم شد.

محمد مصدق که وکیل دوره ۱۴ بود در سخنرانی مجلس گفت با آذربایجان نباید جنگ کرد و باید رفع شکایت کرد که بتواند با مرکز تماس داشته باشند که این موضوع امکان پذیر نبود. میبینید چطور مصدق میخواست نظر اربابان تجزیه طلب خود را فراهم کند.

احمد قوام روز ۶ بهمن ۱۳۲۴ با رای تمایل مجلس و صدور فرمان از سوی شاه به نخست وزیری رسید و ۱۹ روز بعد یعنی در ۲۵ بهمن بهمن ۱۳۲۴ وزرای خود را معرفی کرد و ۲۹ بهمن برابر با ۱۸ فوریه ۱۹۴۶ همراه با هیئتی عازم مسکو شد.

احمد قوام ۲۰ روز در روسیه بود و در روز ۱۹ اسفند ۱۳۲۴ (۱۰ مارس ۱۹۴۶) به تهران برگشت. دو روز پیش از پایان دوره ۱۴ مجلس بود. مجلس روز ۱۹ مهر قانون انتخابات مجلس ۱۵ را تصویب کرده بود مبنی بر اینکه چون نیرو های بیگانه درکشور هستند انتخابات مجلس انجام نشود. چون احمد قوام یقین داشت مجلس بعدی باین زودی تشکیل نخواهد شد طرح سیاسی را در سر می پروراند.

روز ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ موافقت نامه نفت شمال بین احمد قوام و سادچکوف سفیر شوروی امضا شد و دولت اطلاعیه ای منتشر نمود که با روسیه توافق شده است که یک ماه و نیم بعد نیرو های شوروی از خاک ایران خارج شوند. قرار داد مختلط ایران و شوروی ۷ ماه بعد به مجلس تقدیم شود و چون مسئله آذربایجان امری داخلی است با روح خیر خواهی نسبت به اهالی آذربایجان موضوع فیصله داده شود.

امروز همه با شادمانی نسبت به سیاست قوام ابراز قدر دانی می‌کنند؛ این بهترین سیاستی بود که بر علیه روسیه میتوانست اعمال شود، زیرا این قرار داد که در ابتدا ۵۱ درصد روس ها و ۴۹ درصد ایران را در منافع نفت شمال شریک میکرد و بعدا این شراکت به ۵۰-۵۰ می‌رسید که در آن زمان بهترین قرار داد نفتی بود که ایران تنظیم کرده بود و حتی می‌توانست برای همیشه قرار داد های بین ایران و انگلیس را متزلزل کند. ولی چون دولت انگلیس منافع خود را در خطر می‌دید دست بکار شد. زیرا رقیب بزرگی را در مورد نفت در کنار خود می‌دید. بنا براین آمریکایی ها را هم تحریک نمود و آنها نیز به گونه هائی با این موافقتنامه به مخالفت برخاستند.

روز ۲۵ تیر ماه ۱۳۲۶ (۱۷ ژوئن ۱۹۴۷) مجلس ۱۵ افتتاح شد و در روز ۶ امرداد رسمی شد و در ۶ شهریور طبق روش معمول دولت قوام استعفا داد تا بتواند در جلسه مجلس رای اعتماد بگیرد. روز ۷ شهریور با اکثریت رای اعتماد گرفت. در ۱۹ شهریور وزرای خود را معرفی نمود و در ۲۹ مهر ماه گزارش مسافرت به مسکو را در مجلس مطرح نمود و مفاد موافقت نامه مربوط به نفت شمال را تشریح کرد ولی نمایندگان با طرحی که در رداین موافقتنامه داشتند با قید دو فوریت آنرا رد کردند.

آمریکا که تازه وارد میدان شده بود منابع نفتی خاور میانه را هدف قرار داده و بسیاری از شرکت های نفتی را در اختیار گرفته و هدف بعدی آنها منابع نفت ایران بود.

از خصوصیات انگلیس این است که وقتی لازم است، یک یا چند تن از ایادی خود را وارد گود می‌کند تا مسیر واقعی روند مسائل سیاسی و یا اجتماعی را که به ضرر انگلیس است مطرح کنند تا از این راه افکار عمومی را منحرف سازد. اگر امروز به این مطلب اشاره می‌کنیم به این دلیل است که می‌تواند در سیاست های روز و یا آینده کشور ما موثر واقع شود.

در طرحی که نمایندگان مجلس بکار گرفتند همین ترفند مورد بهره برداری قرار گرفته بود و بند (ه) این طرح بشرح زیر:

« دولت مکلف است در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور اعم از منابع زیر زمینی و غیر آن مورد تضییع واقع شده است بخصوص راجع به نفت جنوب بمنظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازمه را به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع کند» به منظور منحرف کردن قضیه موافقتنامه شمال گنجانده شده بود. گرچه این عمل به ضرر انگلیس بود ولی هیچگاه به آن اعتراض نکرد! نکته قابل توجه آن مسئله تحریک احساسات ملی ایرانیان و مردم بود که همین تحریک احساسات به ملی شدن ظاهری صنایع نفت انجامید که نتیجه ملی شدن ظاهری به نفع انگلستان تمام شد. نباید فراموش کرد انگلیس از به نتیجه رسیدن نهضت ملی شدن نفت دو منظور عمده را دنبال می‌کرد؛ اولاً پس از سال ها به مقصود خود که همانا بیرون آمدن از بسیاری از قرار داد هائی که حداقل ۲۰ درصد از سهام آن به ایران تعلق داشت نائل می‌آمد و هم سد بزرگی در پیشروی شوروی و آمریکا و بدست آوردن امتیاز های نفت بوجود می‌آورد.

همین تحریک احساسات، به ملی شدن نفت انجامید و در نهایت جلوی پیشروی آمریکا را هم مسدود کرد.

بسیاری معتقدند که چند تن در مجلس به دلیل مبارزه با رزم آرا تصمیم گرفتند نهضت ملی شدن را پیش بکشند. بهر حال هر مقصودی از این کار بوده با پایان یافتن مجلس ۱۵ در ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۹ که طی آن نهضت ملی ایران بوجود آمده بود و با نطق آتشین دکتر بقائی و ملکی در آخرین روز های مجلس ۱۵ جوش و خروشی در بین مردم و نمایندگان بوجود آمد که بعدا منجر به ملی شدن صنایع نفت شد. آن جوش و خروش ملی گرایی که به ابتکار شاه بوجود آمده بود هم با ترفند ظاهری ملی شدن نفت به فراموشی رفت. برای اینکه موضوع «مشوب» شود به اشاره انگلیس حزب پان ایرانیست هم سروکله اش پیدا شد.

هرگاه صحبت از مصدق و یا حسین فاطمی می شود، طرفدارانشان فوری گریزی به نهضت نفت می زنند آنرا به این دوتن نسبت می دهند ولی در آن زمان هنوز حسین فاطمی و دکتر مصدق در مجلس نبودند که وارث نهضت نفت شده باشند. حسین فاطمی در آن زمان در فرانسه بود.

حسین فاطمی در سال ۱۳۲۷ به ایران آمد و حتی در آن روز ها روز نامه هم نداشت و اولین روزنامه او در ۸ مرداد ۱۳۲۸ منتشر شد.

بعد از پایان دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، در حالیکه نهضت ملی ایران که عملا و اصلا ارتباطی به ملی شدن نفت نداشت، عملا ، پیش از حسین فاطمی و مصدق، آغاز شده بود بنا به دعوت نمایندگان اقلیت مجلس چهاردهم در روز ۲۳ شهریور ۱۳۲۸ روزنامه نگاران در ۲۵ شهریور با مصدق مصاحبه مفصلی در خانه اش در احمد آباد انجام دادند و به این ترتیب مصدق به نهضت ملی چسبانده شد. جالب توجه اینکه با لحنی که مصدق بکار گرفت نهضت مورد تائید آمریکا، شوروی و ایادی حزب توده و شاه قرار گرفت، نهضتی که با ۲۸ مرداد به آن خاتمه داده شد.

جورج آلن سفیر آمریکا در ایران در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۷ صریحا اعلام کرد: «ایرانیان صاحب خانه و مختار در امور کشور خود می باشند، آنان آزادی کامل برای رد و یا قبول قرار داد قوام- سادچکوف دارند و اگر تصمیم به رد کردن آن بگیرند دولت آمریکا در مقابل هر گونه رویه تهدید و ادعائی که شورویها پیش گیرند به ایران کمک و مساعدت خواهد کرد» وی با این قبیل بیانات مشوق نمایندگان در رد قرار داد قوام- سادچکوف گردید.

در این زمان دولت انگلستان در ایران به پهلوان پیر و ضعیفی شبیه بود که یک پایش در دست نهضت ملی ایران و پای دیگرش در دست حزب توده گرفتار بود و بر سینه اش پهلوان قوی و قدرتمند و تازه به دوران رسیده ای به نام آمریکا نشسته بود و بر روی سرش روسیه قرار داشت و شاه هم با خیال راحت بر او سیلی میزد. ولی با علم کردن شعار بی موقع ملی شدن نفت، حزب توده، آمریکا و روسیه با آن به مخالفت برخاستند. از روز بعد بین مردم در شهرستان های مختلف با اعضای حزب توده مبارزه خیابانی به وجود آمد.

بنا بر اين مشاهده ميشود كه شروع نهضت نفت به مصدق و حسين فاطمي ارتباط ندارد و آنان هيچ نقشي در آغاز بازي نكردند؛ تا اين زمان ايران به عنوان قهرمانی سر پا بود ولی بعدا كه شعار ملی كردن نفت مطرح شد همه بر روی اين قهرمان افتادند!

پيشنهاد غير عملی ملی شدن صنعت نفت در سراسر ايران چند سالی با سرنوشت مردم ايران بازي كرد و ضرر و زيان غير قابل جبرانی به كشور وارد نمود و بالاخره هم ناچار شد علاوه بر اينكه غرامت هنگفتی به دولت انگليس پرداخت كليه امور مربوط به اكتشاف و استخراج، تصفيه و فروش را به كنسرسیومی مركب از متخصصان خارجی محول سازند. هنگامه ای كه با دسيسه انگليس و با تحريك احساسات ملی و شعار ملی شدن صنایع نفت مطرح شد وضعیت قهرمانی كه ايران نام داشت را بكلی عوض كرد.

دولت انگليس تا آن زمان هيچ متخصص ایرانی كه بتواند صنایع نفت را اداره كند تربيت نكرده بود. بسیاری از كار های تخصصی همه در اختيار انگلیسی ها و غير ایرانی ها بود و فقط كار های عملگی و كارگری را به ایرانیان واگذار نموده بود! طبقه پائین همه در حلی آباد ها زندگی ميکردند و انگليس حاضر نبود به كارگران نفت بیش از اين رفاه و آسایش تامین نماید.

دولت روسيه با كمك ایادی حزب توده خود حساب خودش را جدا كرد و با ملی شدن نفت به مخالفت برخاستند. دولت آمریکا در تاريخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ یعنی بیست روز پس از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت رسماً اعلام نمود كه از اين قانون و نظر دولت ايران حمایت نمی كند و اگر نفت از دولت انگليس گرفته شود حاضر به فرستادن متخصص برای اداره صنعت نفت ايران نخواهد بود. آمریکا وحشت كرد كه پیروز شدن ايران بهر صورت موجب تشویق مردم در سایر كشور های نفت خیز خواهد شد و منافع آمریکا در اين كشور ها به خطر خواهد افتاد. انگليس توسط ایادی بنیان كن و دست بسینه خود از داخل مشغول تیشه زدن به ریشه بود. انگليس سال های قبل از آن همزمان با درمیان كشیدن قرار داد آرمیتاژ سمیت كه بعد ها توسط مصدق كه وزیر دارائی بود اجرای آن به تائید رسید قصد داشت شركت های تابعه نفت را كه حد اقل ۲۰ درصد منافع آنها به ايران تعلق داشت را یا منحل كند و یا از بین ببرد. اين كار به دست همین افرادی كه ملی كردن نفت را برای خود پیروزی لقب می دهند بدون هر گونه اشكال و سوئی تفاهمی به انجام رسید و ۴۶ شركت وابسته به نفت بدون دریافت هرگونه خسارت یا پول سهامی به انگليس واگذار شد. اينكار توسط محمد مصدق و حسين فاطمی و دارودسته او انجام شد.

آنچه می تواند به مصدق و حسين فاطمی نسبت داده شود همین بذل و بخشش خائنانه و يكجانیه اموال ايران به نفع انگلستان میباشد.

ملی كردن صنایع نفت به نفع انگلستان تمام شد؛ از دو نظر یکی اينكه از شر شركت های تابعه خلاص شد و ديگر اينكه سد راه پیشروی شوروی در امور نفت شد و شاید اگر بدقت به قضیه نگاه كنیم برای مدتی آمریکا را هم از پیشروی در بدست آوردن منابع نفتی در خاور میانه كند و یا بكلی منع نمود.

اقدامات حسین فاطمی در ۲۵ مرداد که خود سرانه به کاخ حمله کرد و خواست در آنجا نفوذ نموده و جواهرات و اسباب و اثاثیه دربار را غارت کند با سفارش مصدق لاک و مهر شد ولی وی در مصاحبه ۲۵ مرداد خود با مطبوعات وقتیکه از ملکه ثریا ذکر کرد با کمال وقاحت و بی شرمی گفت: «ثریا رفت و همه جواهرات را برد و فقط "تنکه اش" در دربار باقی مانده است!»

او در ۲۵ مرداد تهمت های بی شرمانه و کثیفی علیه شاه و خانواده اش سر هم کرد. شایگان، رضوی و جلالی موسوی نیز علیه شاه صحبت کردند ولی وقاحت و بی شرمی سخنان و تهمت هائی که فاطمی علیه شاه کرد بی اندازه کثیف و مستهجن بود که شاه بعد از دو سال سائیرین را بخشید ولی هرگز از سر تقصیرات فاطمی نمی توانست بگذرد. اهانت های فاطمی نه به شاه و ثریا بلکه به تمام ایرانیان بود! فاطمی مطالبی گفته بود که مجازاتش فقط اعدام بود.

او اسم شاه را "هیولای شهوت" گذاشته بود و در مقالات مستهجن این مطلب را تشریح می کرد. او در روزنامه اش که هزینه آن از سوی انگلیسی ها تامین میشد نوشته بود: «این هیولای شهوت خلف الصدق همان پدری است که سرانجام در روزی که باید از منافع کشورش دفاع کند مردم را به تانک و توپ سپرد و خود با کامیون های جواهرات فرار کرد (یعنی رضا شاه) برو ای خائن که تو را اجانب نیز پست و حقیر شناخته اند» نوشته های حسین فاطمی زیننده روزنامه و یا رادیو ها نبود. اونه تنها به حرمت دربار بلکه با بکار گیری و کشیدن واژه های کثیف و مستهجن به روزنامه ها به همه ایرانیان بی احترامی کرده است. تاریخ ثابت کرده است نه رضا شاه بزرگ و نه محمد رضا شاه هیچکدام جواهر های سلطنتی و اموال ایران را نبروده اند و سرتاسر این پروپاگاندا ریشه انگلیسی و دروغ دارد.

خطاب به شاه فریاد بر آورده بود: «برو ای خائن، مزدی به تو نخواستند داد زیرا ملت ایران تشنه انتقام است» در حالیکه خودش تنها کسی بود که تشنه انتقام بود. اگر مصدق جلوی او را مهار نکرده بود جواهراتی که هیچگاه از دربار خارج نشده بود توسط او غارت شده بود.

شاه بعدا برای بازماندگان حسین فاطمی مقرری معین نمود و تا زمان شورش ملایان همچنان پرداخت می شد که بر اساس تصویب نامه شورای انقلاب خمینی آن مقرری را قطع و فقط از صندوق بازنشستگی، حقوق و وظیفه بگیران را جایگزین آن کرد.

نقش فرقه بهاییگری

در سال ۱۹۱۲ «ابیل اوها» (عبدالبهاء) بنیانگزار و رهبر بهائیان بازدیدی از آمریکا بعمل آورد و جشن و سور مفصلی توسط مسیحیان (مورمون ها - کاتولیک ها و پروتستان ها) و یهودیان برای او بر پاشد.

عبدالبهاء در ۶۷ سالگی از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳ از فلسطین سفرهایی به غرب انجام داد. عبدالبهاء پسر بهاء الله بنیان گذار فرقه بهاییگری به همراه او در زندان و تبعید بسر میبرد. او جانشین و رییس فرقه بهایی تعیین شده بود و پس از درگذشت بهاء الله در ۲۹ مه ۱۸۹۲ مسئولیت جامعه بهایی را به گردن گرفت.

عمده جوامع بهایی به کمک انگلیسی ها در ایران قرار داشت. جوامع بهایی دیگری در باکو، آذربایجان شوروی [آران]، عشق آباد، ترکمنستان، تاشکند و ازبکستان وجود داشت.

فرقه بهایی در دهه ۱۸۹۰ به غرب راه یافت و تنها چند تن و در کل جهان چندین هزار بودند. عبدالبها برای گسترش آموزش های بهایی در غرب راهی سفر های اروپایی و آمریکایی شد. نخستین سفرش در بیرون ایران به مصر بود. یکسال در مصر اقامت کرد و سپس راهی سفر به آمریکای شمالی شد. این سفر نزدیک به هشت ماه به درازا کشید.

وی در این سفر به سراسر ایالات متحده، عمده شهر های ساحل خاوری؛ کالیفرنیا و سپس مونتال و کانادا سفر نمود

وی شش ماه هم عازم چندین کشور اروپایی از جمله فرانسه، انگلیس و آلمان شد و سپس شش ماه در مصر اقامت داشت و در نهایت به حیفا بازگشت.

پیام او را با پیام ایلومیناتی ها و گروه های وابسته به آریستوکراسی انگلیسی مقایسه کنید؛ آنان قصد تشکیل یک دولت و یک حکومت را دارند--- تقریباً همان چیزی که هیتلر در پی آن بود، فرقه بهایی هم میگوید: (همه ملل و مذاهب فقط جهان برادری را برای بشر بوجود آورده اند) این پیام در حقیقت صدای «آدام وایزهاپ» است که از قعر گور او بلند شده است. فرقه بهایی بعد از دیدار «عبدالبهاء» از آمریکا نقش عمده ای در رهبری چنین دنیائی بازی کرد.

عبدالبهاء در نیمه شب ۳۰ اوت ۱۹۱۲ به مونتال وارد شد و تا ۹ سپتامبر در آنجا بود. از فعالیت های او در مونتال می توان به سخنرانی در کلیسای موحدین و کلیسای سنت جیمز اشاره کرد. ویلیام پیترسون- رئیس دانشگاه مکگیل در آن زمان و پل بروچسی، اسقف کلیسای کاتولیک مونتال به دیدار او رفتند. شاید تا آن زمان کسی جز مسیحی ها حق موعظه در کلیسا را نداشت ولی این دانشگاه و کلیسایه فراماسون ها تعلق داشت و چنین اجازه ای لازم نداشت.



دیدار عبدالبهاء از آمریکا پارک لینکلن- شیکاگو ۱۹۱۲

در سال ۱۹۱۸ ملکه الیزابت «عبدالبهاء» را به نشان شوالیه مفتخر کرد. جای بسی شگفتی بود که رهبر کلیسای انگلیکن که به عهده ملکه الیزابت است یا سد درسد به آن وابستگی دارند برای یک مذهبی دیگری نشان افتخار بدهد.



پیش از آنکه خمینی به ایران برسد بسیاری از بهائیان که در دستگاه های اداری بودند از آمدن خمینی آگاه شدند و فوری به هربهانه ای بود یا استعفا یا با مرخصی های بدون حقوق و غیره از ایران خارج شدند. بهایی ها میدانستند فرقه خمینی جان سالم برای فرقه بهایی که در اصل مشتق از اسلام است گرچه ضد اسلام نیستند ولی از نظر مسلمانان شیعه دشمن فرقه شیعه به حساب می آیند نخواهند گذاشت.

هنگامیکه «خمینی» در نوفل لوشاتوی فرانسه مستقر شد بطور مداوم سیلی از ملاقات کنندگان که بسیاری از آنها اعضای (بی-بی-سی)، (سی-آی-ای) و (ام-آی-۶) انگلستان بودند و در میان آنها بهائیهایی بصورت پنهانی داشت. آنها با خمینی، ابراهیم یزدی، قطب زاده و بنی صدر معتمدان خمینی مشورت میکردند.

پس از جلسه گوادلوپ تمام رسانه های دنیا، به ویژه آنان که در کنترل یهودی ها بودند؛ رسانه های وابسته به انگلستان؛ بنیاد تبلیغاتی بی بی سی، شاخه های وابسته به آن؛ نوکرهای «بلاک نوبلیتی»؛ «کلاب روم»، شرکت های نفتی؛ سیاستمداران؛ و حتا وابستگان به روس و چین همه راه ها را برای خمینی هموار و درها را برویش باز مینمودند.

مردی که اعلام کرده بود همه غیر مسلمانان نجس هستند از او پشتیبانی میکردند. (بی-بی-سی) هم همه سخنرانی های او را بصورت نوار تهیه میکرد و برای توزیع در سراسر ایران در اختیار آخوندها قرار میداد و همان باعث شعله ور شدن احساسات روستائیان گردید.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک همه درکار بودند تا همه مردان و زنان وابسته به بلک نوبلیتی ها؛ به بیلدربرگ ها از راه رسانه ها و بی بی سی هر چه برای نابودی «شاه» در چنته داشتند بکار بردند. ابراهیم یزدی مرتبا میدان پیدا میکرد تا به شاه و ساواک حمله کند.

هرکس از همراهان خمینی با هر رسانه ای گفتگو میکرد و به ایران پادشاهی و به ساواک فحاشی میکرد بی بی سی با ماموریتی که داشت فوری آنرا با کانال ویژه ای که روبه ایران برقرار کرده بود به بوق و کرنا میکشید.

در دسامبر ۱۹۷۸، حدود دو ماه پیش از پیروزی فرقه تبه‌کاران اسلامی، هنگامی که آیت‌الله خمینی، در نوفل لوشاتو در تبعید به سر می‌برد، به پرسشی درباره‌ی آزادی سیاسی یا دینی بهائیان تحت حاکمیت دولت اسلامی چنین پاسخ داد: «آنها یک حزب سیاسی هستند؛ مضرند. مقبول نخواهند بود». مصاحبه‌کننده، پرفسور جیمز کاکرافت استاد دانشگاه راتگرز، سؤال دیگری کرد: آیا برای انجام شعایر دینی خود آزادی خواهند داشت؟ خمینی که کینه ای نسبت به بهائیان داشت پاسخ داد: "نه".

کسانی که وعده‌ی قاطع آیت‌الله خمینی مبنی بر حمایت از همه‌ی گروه‌های سیاسی و دینی را شنیده بودند ممکن است این اظهارات را عجیب و غریب یافته باشند اما کسانی که با سابقه‌ی طولانی ضدیت او با بهائیان آشنایی داشتند تعجب نکردند.

در اصل مخالفت خمینی طبق آموزش بود، و این مورد برای مظلوم‌نمایی یهودیان و مطرح کردن آنان و سرزبان انداختن بهائیان از سوی انگلیس و ایلومیناتی‌های وابسته به بخش «فرقه» گرای بی‌لدربرگ و کلاب روم لازم بود و هست.

برای چپاول نفت و منابع طبیعی لازم است آب گل آلود بشود و این مردان فقط یک ماموریت عالی در زندگانشان داشتند تا بتوانند از منابع طبیعی نظیر نفت را بفع «بلاک نوبلیتی»ها و آریستوکرات‌های انگلیسی غارت نمایند.

اهداف آنها از آن زمان تاکنون هنوز به قدرت خود باقیست در این میان فقط شخصیت‌ها و بازیکنان این نمایش عوض شده اند؛ بنابراین برای انسان‌هایی که در جامعه هوشمند زیست میکردند باعث تعجب نبود تا کشف کنند چگونه دخالت عظیم دولت انگلیس باعث ظهور قدرت خمینی شد.

قدرت فقهای شیعه در دوره قاجار (۱۹۲۵-۱۷۹۶) افزایش یافت. شاهان قاجار مانند شاهان صفوی ادعای نیابت امام و رهبری دینی نداشتند. بنابراین نقش نایب امام غائب مهدی در این دوره خودبخود به فقهای شیعه سپرده شد و همچنین مفهوم "نیابت عامه" که در اواخر دوره صفوی شکل گرفته بود در دوره قاجار بیشتر تقویت شد.

انگلستان و روس‌ها نمیخواستند «شاه» در ایران به مقام «الوهیت» برسد. درحالی‌که در انگلستان ملکه انگلیس در مقام «مدافع دین» قرار دارد. این بدان معنی است که ملکه انگلستان نقش کلیسای انگلستان و اسکاتلند و همه کلیساهای موجود در بریتانیای کبیر و از جمله طبق قانون پادشاه کشور پهناور ولی گسترده بصورت مشترک المنافع به حساب می‌آید.

تنها ایرلند شمالی و ویل Wales کلیسای متشکلی در قالب مذهبی ندارند و این از ۱۸۶۹ در ایرلند شمالی و از ۱۹۲۰ در ویل همچنان برقرار است. چون برخی از کشورهای مشترک المنافع دارای

کلیسای متشکلی نیستند و برخی مانند هندوستان سدها گونه مذهب را دنبال میکنند علاوه بر نقش ملکه در کسوت مذهبی وابسته به کلیسا ملکه از دیگر مذاهب جاری در آن کشور ها هم پشتیبانی میکند.

یه همین دلیل انگلستان کمک کرد تا در قرن نوزدهم شمار مجتهدان شیعه بسیار افزایش پیدا کند و هم سلسله مراتب در میان روحانیون شکل بگیرد. به ترتیبی که در صدر آن مرجع تقلید به عنوان مجتهدی دارای بالاترین توانایی‌ها در میان مجتهدان قرار گرفت و آیت خدا در روی زمین لقب گرفت.

بدین ترتیب روحانیون هم درجات مختلف پیدا کردند و همه از سطحی که در آن بودند راضی نبودند. در این دوره همچنین علما گام به گام امتیازهای منتسب به امام غائب را از آن خود کردند، امتیازهایی چون سهم امام، امامت نماز جمعه، صدور احکام حد، امر به معروف و نهی از منکر و امر به جهاد. استفاده علما از "تکفیر" برای حفظ ارتدکسی و منزوی کردن تفاسیر دیگری که آن را "بدعت" می‌نامیدند نیز از همین دوره در تاریخ ثبت شده است.

در این دوره ملایان صاحب کتابی بنام رساله شدند که از نوشته های کلینی اقتباس میشد و پولی بنام خمس به آنان تعلق گرفت تا دغدغه زندگی نداشته باشند. البته موقوفه اوود (عود) هم درآمد دیگری بود که انگلیسی ها برای ملایان تعیین کردند.

در دوره قاجار فقر و بیعدالتی بیداد می‌کرد. دو کشور روسیه و انگلیس نیز با هم در رقابت بودند تا نفوذ هر چه بیشتری در منطقه و از جمله ایران داشته باشند. در حالی که گروهی از سیاستمداران و بازرگانان در روبرویی با پیشرفت‌های فرنگستان، از جمله در عرصه نظامی، به فکر یافتن علل عقب‌ماندگی ایران و جبران آن با روی‌آوری به مظاهر تجدد برآمدند، بسیاری دیگر، چه معمم و چه مکلا، سرخورده از وضع موجود و حکومت و روحانیون به دنبال کسی می‌گشتند که نجاتشان دهد.

در همین دوره بود که جنبش شیخیه پا گرفت. بسیاری از شیخی‌ها انتظار بازگشت امام دوازدهم را در سال ۱۸۴۴ داشتند، یعنی هزار سال پس از غیبتش. چون ملایان دکان خود را متزلزل یافتند تکفیر آنان این جنبش فرقه ای مشتق از اسلام را به حاشیه راند.

پس از آن یک سید جوان بازاری به نام علی‌محمد شیرازی (متولد ۱۸۱۹) نخست در سال ۱۸۴۳ اعلام کرد که در آغاز سال ۱۲۶۱ هجری (۱۰ ژانویه ۱۸۴۵) امام غائب در کربلا ظهور می‌کند و خود را نیز "باب" امام دوازدهم خواند، سوار بر اسب سفید با شال سبز به کمر با شمشیر و سپر خود را ظاهر کرد.

علی‌محمد شیرازی با وجود چند بار تکفیر علما و شرکت در مناظره با آنها و تحمل حبس و شکنجه در شیراز و اصفهان و آذربایجان در پایان سال ۱۸۴۷ ادعا کرد که امام غائب شیعیان خود اوست و به عنوان مهدی و قائم، قوانین اسلام را ملغا اعلام می‌کند چون آخر زمان رسیده است. روحانیون ادعای او را تعرضی به اسلام شیعه می‌دانستند بخصوص که او وعده داده بود که پیامبری جدید نیز در راه است.

موقوفه اوود (عود)

اولین نمایندگان و ماموران حسابگر و نفع طلب انگلیسی که جز تعصب شدید در مورد عظمت بریتانیای کبیر، هیچ تعصب دیگری مخصوصا از نظر مذهب نداشته اند ضمن بررسی های دقیقی که از همان ابتدا

در ایران به عمل آمده اند، متوجه استفاده هائی که می‌توانند از پیشوایان بزرگ روحانی به عمل آورند شده اند.

اینان ابتدا در صدد برآمده اند که روحانیون بزرگ وقت را با وسائلی که همیشه در این قبیل مواقع معمول می‌باشد، تطمیع کرده و به انجام خیانت های مورد نظر خود وادار سازند. اما ظاهراً در این راه موفقیت چندانی نصیبشان نشده است. زیرا همواره یکی از مهمترین وسایل ماموران استعمار گر برای وادار ساختن اهالی کشور های دیگر به خیانتکاری پول بوده است. ولی این روحانیون بزرگ با در اختیار داشتن در آمد سرشار موقوفات و وجوه شرعیه فراوان، احساس احتیاج به پول نمی‌کرده اند تا اینکه خود را در مقابل دریافت مبلغی در اختیار بیگانگان قرار دهند.

وسیله مهم دیگر ماموران استعمار، رساندن ایادی خود به مشاغل و مقامات حساس و عالی از طریق تبلیغ، انواع صحنه سازی ها و حتی جنایت بوده است، با این شرط که آنان پس از نیل به آن مقامات و مشاغل هر اقدام خیانتکارانه ای را بی چون و چرا به مرحله اجراء در آورند. این امر نیز نمی‌توانسته است در مورد آن روحانیون بزرگ قابل اجرا باشد، زیرا آنان به قدر کافی در نظر مردم محترم بوده اند و ماموران استعمار، نمی‌توانسته اند مقام و احترامی بالاتر، برای آنان دست و پا کنند.

وسیله دیگر ماموران استعمار گر استفاده از زنان جوان و زیبا بوده است که از این حیث نیز همواره حتی برای هر روحانی درجه دوم نیز وفور نعمت، وجود داشته است و دارد! یعنی هر یک از آنان گذشته از یک یا چند زن عقدی دائمی، غالباً در حرمسرای خود تعدادی زن صیغه ای هم داشته اند. اگر هیچ یک نبود با سه طلاقه کردن برخی زنان از شوهرانشان واسطه «محلل» بازگشت زن به شوهر و ازدواج دوباره باب دندان این دستار پسران بوده است.

در هر حال در این شرائط دولت استعماری انگلستان به این نتیجه رسیده است که مرکز مذهبی اصفهان و روحانیون موجود در آن به دردش نمی‌خورد و از اوائل دوران قاجاریه تصمیم گرفته است که مرکز جدیدی در جا های دیگر تاسیس نماید و در آن مراکز از همان ابتدا روشی را معمول دارد که هیچکس جز ایادی و نوکران گوش به فرمان خودش نتوانند به مقام رهبری شیعیان دست یابند. به عبارت روشنتر، نیل به مقام مرجعیت یا رهبری شیعیان را وسیله تطمیع برای افراد خانن و ریا کاری قرار دهد که برای سر سپردگی و خدمت به انگلستان آمادگی دارند.

در اجرای این تصمیم، قرعه فال جهت تاسیس مراکز مذهبی جدید بنام "کربلا و نجف" افتاده است. زیرا این دو شهر در آن زمان در قلمرو امپراطوری سنی مذهب عثمانی قرار داشته اند و با توجه به تعداد قابل توجهی افراد شیعه مذهب در بین النهرین آن زمان و عراق کنونی، دولت انگلستان می‌توانسته است در زمان های مقتضی از این مراکز شیعه مذهب مانند شمشیر دو دم هم بر علیه دولت عثمانی و هم بر علیه دولت ایران استفاده کند.

یعنی اولاً؛ به علت خارج بودن دو شهر از قدرت و تسلط دولت ایران، مراجع تقلید مقیم آنها بتوانند، بدون دغدغه خاطر و ترس، به صدور هر فتوایی بر علیه هریک از زمامداران و قدرتمندان در کشور ایران مبادرت کنند.

اما شواهد موجود نشان می‌دهد که دولت انگلستان کاظمین و سامره را نیز از یاد نبرده بوده است. به این معنی که پیش از آنکه کربلا و نجف را به عنوان مراکز جدید مذهبی شیعیان انتخاب نماید در مورد این دو شهر مخصوصاً در مورد کاظمین که مدفن دو تن از امامان شیعه در آن قرار دارد بررسی‌های کافی بعمل آورده است.

کسیکه مامور انجام بررسی‌های جامع در تمام زمینه‌های مورد نظر در کاظمین، به ویژه برآورد هزینه‌های لازم برای تاسیس یک مرکز مذهبی شیعه، در آن شهر بوده ظاهراً نام سید صالح را به خود بسته بوده است.

این شخص با قیافه‌ای کاملاً اروپایی ولی با لباس روحانیون شیعه مذهب لبنان بوده، به ناگهان در سال ۱۱۹۷ قمری (برابر با ۱۷۸۳ میلادی) با شجره‌نامه‌ای مشکوک در کاظمین پیدا شده و مدعی گردیده است که چون در لبنان جانش درخطر قرار داشته، لذا از آن کشور فرار کرده است.

این شخص، آقای سید صالح، خود را به عنوان فرزند سید محمد شرف الدین (ابن سید ابراهیم شرف الدین) که یکی از پیشوایان مذهبی شیعه لبنان بوده معرفی می‌کرده است. ما در حال حاضر میدانیم که سید محمد شرف الدین در سال ۱۱۳۹ قمری (یعنی ۵۸ سال قبل از مهاجرت مزبور) در لبنان وفات یافته بوده ولی نمی‌دانیم که سید صالح در زمان مهاجرت به کاظمین چند سال از سنش می‌گذشته است.

و اما منطقه اُود یا عوود که هم اکنون ایالت «اوتربرادش» نامیده می‌شود، مرکز حکومت سلسله‌ای از سادات شیعه مذهب که هم وزیران و رجال اصلی امپراتوری تیموریان در هند بودند و هم خود پس از آن، سالها پادشاهی مستقلی داشتند.

از آن سرزمین زرخیز بخشی از املاک و عواید وقف طلاب و روحانیون عتبات عالیات شده بود که در توسعه و تحکیم حوزه‌های دینی عراق تأثیر بسیاری داشت. اما سلطه تدریجی کمپانی هند شرقی بر هندوستان و انقراض امپراتوری اسلامی هند، اوضاع این موقوفات و عایدات را دگرگون کرد.

اُود، از مناطق شیعه‌نشین شمال هند است که در قرون ۱۲ و ۱۳ قمری سلسله‌ای از سادات ایرانی تبار و شیعه بر آن حکومت داشته‌اند. برخی از اعضای این سلسله، از دیرباز مبلغی هنگفت را وقف عتبات عالیات کرده بودند که تحت نظارت فقها به مصرف طلاب و روحانیون برسد. از این پول، در تواریخ با تعبیر گوناگون: «وثیقه هندی»، «خیریه هندی»، «پول هند»، «تنخواه هند»، «موقوفه اُود» و غیره یاد می‌شود.

انگلیسیها پس از منقرض ساختن حکومت اود (۱۸۵۶ م) و سرکوب وحشیانه قیام مردم آن سرزمین (۱۸۵۸ م) موقوفه را در اختیار گرفته و در حسابی با بهره مرکب در انگلستان نگاهداری میکنند و بر

توزیع آن در عراق چنگ انداختند. بدیهی است آنان همه جا مودیانه در پی مقاصد شوم خویش بودند و بدین جهت نیز هر از گاه از مفاد وقفنامه، تفسیری جدید کرده و بالأخره نیز چون از طریق مجتهدان به مقصود خود نرسیدند، پس از اشغال نظامی عراق در جنگ جهانی اول با این بهانه که پول مزبور را «مجتهدین به فقرای طلاب نمی‌دهند» و ما «به دست خود تقسیم» می‌کنیم! اداره ای باز کرده و خود مستقیماً به پخش وجوه پرداختند!

با ملاحظه این جهات بود که شخصیهایی چون شیخ انصاری (که اول بار در زمان او کنسولگری انگلیس در پخش موقوفه دخالت کرد) از قبول پول مزبور از دست کنسول انگلیس امتناع جستند و با این کار، دیپلماسی لندن را در دستیابی به اغراض دراز مدت خویش ناکام گذاشتند.

اولین موقوفه ای که در اختیار شعبه اوقاف هند در بغداد برای تقسیم در ایران و بین النهرین قرارداد شد، قریب یکصد لک روپیه بود که به پول ایران در روزی که وقف گردید در حدود سیصد میلیون قران می‌شد. نایب السلطنه هندوستان این موقوفه را که ظاهراً متعلق به (صوبه اود) فرمانروای لکنهو بود، ولی در حقیقت واقف آن که یک زن رقاچه شیرازی الاصل بشمار می‌رفت، بنام سپرده ثابت در بانک دولتی انگلستان در لندن به امانت گذارد، تا سود و ربح آن همه ساله به تهران منتقل شود و در اختیار شعبه اوقاف هند در کنسولگری بغداد قرارگیرد.

اسماعیل رانین در صفحه ۱۰۳ کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران می‌گوید: «از سال ۱۸۵۰ میلادی تا کنون (۱۹۶۷) به موجب اسناد رسمی حکومت هندوستان و وزارت خارجه انگلیس در حدود ششصد نفر از علما و روحانیون از وجوه موقوفه سفارت فخریه انگلیس در تهران و کنسولگری بغداد استفاده کرده اند و حتی عده ای از اینان رسید کتبی نیز داده اند» هر چند رانین اعلام اسامی ۶۰۰ تن را شایسته نمی‌داند ولی اسامی را که اعلام کرده و نقش آنان در ارائه خرافات و گسترش عزاداری به ده روز اول محرم، به خوبی به پرسش بالا پاسخ می‌دهد. رانین در این کتاب فقط علمای حقوق بگیر شیعیه را مد نظر دارد. حالا علمای سنی شاید چندین برابر این تعداد باشند چون تعداد اهل سنت و علمای آنان بیشتر از شیعیه است. برای نمونه ۲ نفر از حقوق بگیران انگلیس در عراق و ایران به ترتیب سید بحرالعلوم و آخوند ملا آقا، مشهور به فاضل دربندی که نامشان در صفحات ۱۰۳، ۱۰۶ و ۱۰۸ کتاب ذکر شده است پایه گذار اصلی گسترش اصلی عزاداری به دهه محرم و مبتکر و مروج قمه زنی و عزاداری های نامشروع، که نیرنگ مرموز استعمار برای کنترل اسلام و عوامل وابسته به اسلام که آخوند ها باشد میباشد.

خمینی یکی از جیره بگیران موقوفه عوود (اوود) بود. او میدانست آیت الله کاظم شریعتمداری و گلپایگانی هم از گیرندگان موقوفه عوود هستند، به همین دلیل با اشاره به موضوع آنان را از سرراه خود برداشت. زیرا هیچ یک از ملایان وابسته به مستمری عوود حاضر نیستند نامشان با پول فاحشگی یک «جنده» عجین شده باشد.

چگونه گردش دنیا در ایران اثر گذار شد

بیست و هفتمین کنفرانس و دیدار بیلدربرگ در سه روز ۲۷، ۲۸ و ۲۹ آوریل ۱۹۷۹ در کلاب هتل شلاس واکرسدورف **Chubhotel Schloss Weikersdorf** در شهر بادن اتریش با ریاست جلسه لرد هوم تشکیل شد.

۹۵ تن از بانفوذترین شخصیت‌ها که از سامانه‌های گوناگون جهانی، دولت‌ها و سیاستمداران، صاحبان کشتیرانی، صاحبان بیمه‌های بزرگ، بانکداران و روزنامه‌نگاران و از جمله استادان دانشگاه انتخاب شده بودند در این جلسه شرکت داشتند.

همه این آدم‌های بانفوذ تنها از ۱۶ کشور اروپایی و آمریکا و کانادا آمده بودند.

با توجه به رویه قانونی این دیدارها همه شرکت‌کننده‌ها در پایین‌ترین سطح شخصیتی خود در این جلسه سخن می‌گویند، بدون آنکه دولت‌ها و سازمان‌های متبوع خود را درگیر این گفتگوها کرده باشند. هرکدام آزادانه سخن می‌گویند و همه حرف‌های آنان بکلی سری و محرمانه میماند.

برنامه اصلی این دیدار این بود:

- ۱- وضعیت کلی اوضاع پولی بین‌المللی و اثر همکاری‌های اقتصادی.
- ۲- ایجاد ناآرامی در خاورمیانه و آفریقا به سود کشورهای غربی.
- ۳- بررسی اوضاع کلی دنیا.

در همین هنگامه که این بخش را مینویسم، مسئله نرخ ارز و جنگ دلار و ارز در جمهوری اسلامی در جریان است، و با وجود آنکه دولت حسن روحانی اعلام کرده است نرخ دلار نه ۶،۲۰۰ تومان بلکه بایستی ۴،۲۰۰ تومان باشد و هرکس دلار اضافی داشته باشد مجرم و هرکس دلار را بالاتر از ۴،۲۰۰ تومان بفروشد قاچاقچی به حساب آمده و مورد تعقیب قانون قرار خواهد گرفت.

همان روز هم در جلسه بیلدربرگ یکی از موضوع‌های جلسه مسئله نرخ ارزها در دنیا بوده است. شخصی بنام ریچاردسون گفت: «نرخ تسعیر ارز در دنیا با یک سیر نزولی تند، رو به ضعف است و این وضعیت در این هنگامه قابل تحمل نیست» او همچنین گفت پایین رفتن نرخ ارزها در دنیا موجب پایین رفتن قیمت کالاهایی میشود که تولید میشود و مسئله تنظیم قیمت‌ها را با مشکل بزرگی مواجه میکند.

این یکی از اشاره‌هایی بود که شاهنشاه در همه گفتگوهای خود از سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۷۹ به همه کشورها و واردکننده نفت و صادرکننده کالاها و صنعتی و تجارتي میکرد. شاهنشاه میگفتند؛ شما اگر میخواهید نرخ نفت پایین باشد بایستی در مقابل قیمت کالاهای صادراتی خود مانند گندم، آهن را پایین نگاه دارید. قیمت هواپیما و وسایل یدکی نظامی را در پایین‌ترین قیمت پیش از افتادن قیمت نفت به ما بفروشید.

ولی حرفی که آقای ریچاردسون در آن جلسه میزد نگرانی شرکت‌ها و صنایعی را یادآوری می‌کرد که ناچار میشدند با نرخ پایین ارز اتومبیل یا یخچال و اجاق گاز و پمپ آب یا وسایل صنعتی دیگر را پایینتر بفروشند.

آقای ریچاردسون، را آقای هوفمیر همراهی میکند و او هم میگوید اثر مستقیم پایین رفتن قیمت ارز‌ها گرچه در برخی روابط اقتصادی بسیار جالب توجه و استقبال است ولی به خدمات و کالاهای ارائه شده از سوی ما اثر ناگوار دارد. به اموال ملی و خارجی ما صدمه میزند و شیوه اداره ما را آهسته می‌کند.

گفتیم یکی از موارد گفتگو در آن جلسه بیلدبرگ ایجاد ناآرامی در خاورمیانه و آفریقا بود. چگونه بیلدبرگ این فنومن پیچیده را به اجرا در آورد؟

همه‌الم‌شنگه را از جنگ اعراب و اسرائیل که در سال ۱۹۷۳ راه انداخته بودند و اسرائیل و یهودی‌های ثروتمند در دنیا به آن کمک کرده بودند آغاز شد. نقشه این بود که با راه اندازی جنگ اکتبر سال ۱۹۷۳ قیمت نفت را به ترتیبی بالا ببرند تا تقصیرهای این گرانی قیمت به گردن پادشاه ایران بیافتند. در برابر آن میخواستند رودزیا و آفریقای جنوبی را هم زمان با باز گذاشتن دست اتحاد جماهیر شوروی نا آرام بکنند تا توجه مردم به رودزیا و آفریقای جنوبی متوجه بشود. در طرح‌های خود تکیه را بر رودزیا گذاشته بودند تا میتوانند پس از آنکه «انقلاب» روی داد مورد بحث قرار بدهند. طرح بیلدبرگ آن بود که نگذارند نه رودزیا، نه آفریقای جنوبی و نه ایران بتواند به رشد اقتصادی و در نتیجه به مدرنیزاسیون دست یابد.

بنابراین امروز میبینیم آنچه بنام «انقلاب» در دامن ایرانی‌هایی که هرروز تحت تاثیر تبلیغات قرار میگیرند گذاشتند روشن است. ایران در مسیر مدرنیزاسیون و صنعتی شدن بود و با سرعت هم پیش میرفت و هر بار هم پس از آنکه شورش را با کمک خمینی ببار نشانند تبلیغ کردند «شاه اشتباه کرد، شتاب زیادی در مدرنیزاسیون داشت» در صورتیکه ایران برای مدرن شده ۵۰ سال هم عقب بود. ایران میتواند روزی که در سال ۱۹۰۱ در ایران نفت فوران کرد رو به مدرنیزه و ثروتمند شدن برود. ولی ویلیام ناکس داریسی آن عامل انگلیسی که خود را استرالیایی معرفی می‌کرد نمی‌گذاشت و انگلیسی‌ها نفت را میخواستند نه مدرنیزه شدن ایران را.

در پی آن نقشه، سال ۱۹۷۳ بیلدبرگ توانست روسیه را در سال ۱۹۷۴ کاملاً درگیر رودزیا کند. به این ترتیب طبیعت جنگ ۱۹۷۳ در نظر دنیا تغییر کرد و توجه همگان به سوی پیشروی و درگیری رودزیا و آپارتاید آفریقای جنوبی بود. در نتیجه گرچه رسانه‌های غربی میخواستند توجه مردم را به جنگ اسرائیل و اعراب متوجه سازند ولی در اصل نظرشان این بود که خرابی اقتصاد و نتیجه‌گیری‌های دیگر را به گردن اوپیک که شاهنشاه در راس آن بود بیاندازند. تبلیغ می‌کردند اوپیک می‌خواهد قدرت مطلقه را در دست بگیرد. در صورتیکه بسته شدن شیرهای نفت از سوی اعراب از جمله عربستان سعودی صورت گرفته بود نه ایران.

مردم اروپا به ویژه در کشور های اسکاندیناوی مانند هلند مردم با دوچرخه رفت و آمد می‌کردند. اگر مسافری از کشوری در سر راه در هلند توقف و به هتلی میرفت صاحب هتل سفارش می‌کرد اتومبیل در شهر نگردانید، مردم اعتراض می‌کنند. پمپ بنزین‌هایی که نزدیک مرز های خروجی بود به مسافرانی

که به کشور همسایه میرفتند بنزین نمی فروخت و سفارش میکرد در مرز ورودی کشور همسایه بنزین بخرید.

در این هنگامه که یک کشتی اسرائیل در وسط اقیانوس در مانده بود از سوی دولت شاهنشاهی سوخت مجانی دریافت کرد.

ولی چون نقشه را برای سرنگون کردن «شاه» کشیده بودند و در پی آن تبلیغات را بدست مزدوران خود مانند مظفر فیروز که در لوموند می نوشت و «شاه» را ژاندارم خلیج پارس میخواند و زندانیان را می شمرد و به قیمت نفت و به جشن های ۲۵۰۰ سال و رشد اقتصادی ایران اشاره داشت، سپردند. چنان تبلیغ های پر سروصدا راه انداختند که کسانی مانند اریک رولو نویسنده و روزنامه نگار لوموند هم دست به قلم شد. روزنامه های آلمان و انگلیس و بلژیک و هلند به کار افتادند.

نخستین درسی که از این تبلیغات (نه! پروپاگاندا، بهترین واژه است) میتوان گرفت این بود که این گروه شانتاژ و پروپاگاندا و گل آلود کردن آب و گرفتن ماهی را خوب میدانست.

دلیل شورش سال ۱۹۷۹ یا به گفته همین ها و عوامل وابسته شان یعنی ملاها (انقلاب!) ایران، امروز کاملاً روشن است، مدرنیزاسیون و صنعتی شدن ایران که خار چشم غرب و کشور های نفتی بود در برابر پیشرفت «شاهنشاه» در بازیافت امپراتوری ایران در راه مدرنیزه شدن سخت حسادت میورزیدند.

دیگر پروپاگاندايي که علیه کشور ایران راه افتاده بود همه مصنوعي و زیر پرچم عوضی و پروپاگانداي منفی بود. امروز شاید ملایان بیشتر از نفوذ دوران شاهنشاهی در چهارگوشه کشور ایران نفوذ دارند، نفوذ ملایان شیعه تا سودان و سومالی و سوریه و عراق و لبنان کشانده شده و در خلیج پارس فرصت عرض اندام به آمریکا نمیدهند ولی کسی نمیگوید «ملایان ژاندارم خلیج پارس» شده اند. کسی شمار زندانیان سیاسی این تبهکاران را نمی شمارد.

در همان روزها به سفارش بیلدبرگ شایع کرده بودند ساواک کسانی را زیر شکنجه کشته است ولی هرگز از کسی که زیر شکنجه ساواک مرده باشد نام نبرد. کسانی که میگفتند ساواک کشته یا در رودخانه غرق کرده است همگی دروغ از آب در آمد و معلوم شد صمد بهرنگی شنا نمیدانسته و به دل آبهای خروشان رودخانه ارس زده بود تا از مرز بگذرد و غرق شده است. اینرا در سال ۲۰۱۷ دوست بسیار نزدیکش در یک گفتگوی رادیویی اعلام کرد.

از همان سال ۱۹۶۳ که سروکله خمینی پیدا شد، حزب توده و سپس مجاهدین خلق در میان کارگران نفت و حتا در میان ارتشیان نفوذ داده شدند تا در بزنگاه لازم به عنوان عوامل نفوذی خیمه ایران را از درون در هم بکوبند. همین عناصر بسیاری از کارها را ناتمام میگذاشتند و سست کاری میکردند.

پس از آنکه شاهنشاه را با تهدید و آنگونه که میگویند با گذاشتن یادداشت در اتاق خواب یا در روی صندلی اتاق کار هشدار داده بودند از کشور بیرون راندند، ارتش را بی اثر کردند دیگر از ارتش چیزی نماند جز مقداری وسایل، تانک و توپ و هواپیما که نقشه نابودی آن ها هم با جنگ صدام علیه ایران کشیده شده بود.

کسانی که به دربار رفت و آمد داشتند، مانند، رضا قطبی که گرایش چپ داشت، سید حسین نصر، هوشنگ نهاوندی که تا دفتر علیاحضرت آمده بودند، هرمز حکمت و احسان نراقی، هرکدام، یا شخص دیگری که خیلی نزدیک تر بوده باشد مانند حسین فردوست یا دیگران، میتوانستند یادداشت تهدید آمیز را برای شاهنشاه جا سازی کرده باشند.

قدرت منطقه ای ارثیه شاهنشاهی بجا مانده بود ولی آیت الله ۷۸ ساله نمیتوانست به درستی از آن بهره برداری بکند. دولت هنوز هم پس از ۴۰ سال نمیتواند دولتمداری بکند. برخی از استان ها مانند کردستان و خوزستان که در یادداشت هایی که از بیلدبرگ میخوانیم آنرا «عربستان» میخوانند سر ناسازگاری دارند هنوز نتیجه آن طرح توطئه ای است که در جلسه بیلدبرگ کشیده شد.

قرآن آن خصوصیتی که ایلومیناتی ها برای اداره دنیا دارند یعنی «نظم نوین جهانی» را در خود ندارد. خلاء قدرت در نبود «شاه» در منطقه به قدری بالا رفته است که آمریکا به بهانه طالبانی که خودش بوجود آورده بود به افغانستان حمله میکند. صدام حسینی که به اشاره آمریکا به ایران حمله نظامی کرده بود توسط همان آمریکا به نابودی کشانده میشود ولی جای پای از آمریکا نیست. هنوز هم آمریکا به درستی نتوانسته از نفت عراق استفاده کند. اصلا نامی از انگلیس نیست و هرچه جنایت جنگی هم بوده به پای آمریکا سنگینی میکند.

در نگاهی به گذشته، میتوان به راحتی دریافت که هنوز هم آن طمعی که آمریکا برای کنترل خاورمیانه در سر میپوراند فرصت درستی در اختیار آمریکا قرار نداده است. با ترفند های ایلومیناتی ها و بیلدبرگ پول خرج کرده، لشگر کشیده، سرباز و ماموران بسیار آموزش دیده زمینی و امنیتی خود را در اینجا و آنجا از دست داده ولی نفعی که کنترل خاورمیانه بود را کامل بدست نیاورده. بدست نیاورده که هیچ این ارثیه بین روس و انگلیس تقسیم شده و روس کنترل سوریه را در دست گرفته و در پشت پرده انگلستان کنترل ایران و عراق را که نفت خیز ترین بخش کره زمین است را در دست دارد.

یک چیز یقین است؛ لزومی ندارد که به اوپک مربوط باشد، برای نمونه مکزیک، میزان نفتی که استخراج میشود طبق نظریه ای پایین آورده شده تا در اثر پولدار شدن کشور های صاحب نفت موجب شورش های منطقه ای نشوند. ثروت زیاد در میان کشور های خاورمیانه همانگونه که در سال ۱۹۷۸-۷۹ به شورش کشانده شد میتواند مورد استفاده قرار گیرد. این حربه از دست آمریکا بیرون نگاه داشته شده. ممکن است روزی علیه عربستان بکار گرفته شود.

این ترفند را انگلیس و روس با همکاری پنهانی و سری با سرنگون کردن شاه ایران مدیریت کردند. زیرا مورد نظر بیلدبرگ و در پشت آن مورد نظر آریستوکراسی انگلستان بود..

به دلیل اینکه گمان میرود منابع نفتی ابدی نیست و روزی پایان خواهد یافت، بیلدبرگ ترتیبی داده است تا کشورهای مصرف کننده نفت بقدر نیاز وارد کنند و بیش از آن با تروریسم و باجنگ های محلی و جنگ های نیابتی در کنترل و در زیر زمین باقی بمانند. حتی آمریکا را مجبور کرده است از نفت زیرزمین های خود استفاده کند. زیرا آن نفتی را که با قیمت نازل از ایران می آورد را از دست داده است.

کمبود نفت در اروپای شرقی و نیاز مسکو و چین به نفت، ناچار کرده است این دوکشور در خالی بودن میدان به ایران و ملاها بسیار نزدیک بشوند.

همانگونه که اوپک بال و پر شکسته تلاش میکند تا به خریداران نفت خود نزدیک بشود و برای آنها خوشرفقی میکند روسیه با درایت و به آرامی ولی در روند بسیار حساب شده ای تلاش دارد تا به اقمار خود نزدیک بشود. کمبود نفت در بازار نفت در پی کنترل نفت در عراق و ایران را نبایستی از نظر دور داشت.

موازنه قدرت در منطقه خاورمیانه پس از بیرون راندن شاهنشاه دو جنبه بسیار مهم را از خود به ارث گذاشته است. پیش از اشاره به آن بایستی ترفند متزلزل کردن دولت ها که زیر تبلیغات بزرگی بنام «بهار عربی» راه انداخته شد را فوری یادآوری کرد. کشورهای عربی میبایستی به موقعیت تزلزل می افتادند و این ترفند برای اینکه لو نرود از تونس آغاز شد. ولی در دراز مدت به عربستان خواهد رسید. نشانه های آن بسیار روشن است.

نخستین مهمی که در خاورمیانه قابل توجه است موضوع جنگ های فرمایشی بین اعراب و اسرائیل یا بهتر بگوییم «فلسطین و اسرائیل» است که گاهی به سوریه هم سرایت میکند و چون ملایان در حفظ مرز های خود بازوی امپراتوری ایرانی را تا به سوریه و لبنان دراز کرده اند اسرائیل هر چند یکبار توسط میدیای گسترده خود نیشی به ملایان میزند. سعودی ها در گذشته بسیار پشتیبان فلسطینی ها بودند ولی سالها است از آن استراتژی دست کشیده اند و جای آنرا «شیعه» های تهران به نیابت روسیه گرفته اند. امروز فلسطینی ها دو منبع یاری مالی در اختیار دارند. فلسطینی ها در این میان برنده این کشمکش هستند زیرا خاطر جمع هستند که آن پشتیبانی مالی حضور دارد. به همین دلیل در جنوب لبنان مرتب مزاحم اسرائیل میشوند، تا آنجا که با استفاده از پرنده های بدون سرنشین کنترل از راه دور حتا به درون مرز های اسرائیل وارد میشوند (درون ها). این جرات ممکن نمیشد مگر یاری های سیاسی و مالی قذافی از لبنان و یاری خمینی از ایران به سوی آنان سرازیر نمیشد.

گرچه آمریکایی ها قذافی را با ترفند های مفتضحانه ای از میان برداشتند ولی جز بی آبرویی و مقداری تروریسم و خطر بین المللی علیه خودشان چیز دیگری بدست نیاوردند، هنوز هم نتوانسته اند به درون ملایان ایران وارد بشوند.

دوم آنکه؛ برخی کشور های منطقه تنها از اینکه خطری از سوی جمهوری اسلامی آنان را تهدید میکند برای خود مشروعیت می‌خرند و یکی از این کشور ها اسرائیل بوده و هست که یکی دوسالی است که با برسر کار آمدن محمد بن سلطان در عربستان سعودی ابزار و خوراک برخی از رسانه های بین المللی را تکمیل کرده است.

سناریو اسلامی طوری نوشته شده است تا قویتر از آنچه که هست جلوه بکند. برای نمونه در درون عراق که ۵۵ درصد آنرا جماعت شیعه تشکیل میدهد و ۲۰ درصد آن کرد که اغلب کومونیست هستند و بیشتر کارکنان نفت از میان همین کردها میباشند، نه تنها شیعه ها کنترل نفت بلکه کنترل سیاست منطقه ای عراق را در اختیار دارند. این کنترل ظاهرا در دست ملایان جمهوری اسلامی ولی در اصل در کنترل روس و انگلیس قرار دارد.

درست است که حزب بعث در عراق نابود شده است ولی افسران کاملا آموزش دیده آن حزب که در ارتش عراق بودند ابزاری بود که بصورت یک اپیدمی بنام «داعش» بصورت یک دمل چرکی از سوی ماموران موساد، سیا و عوامل عربستان سعودی با پول قطر برای کنترل عراق و سوریه سازمان داده شد ولی

هوشیاری روس و انگلیس با همکاری ملایان (بخوانید ایران) به بار ننشسته از ریشه بریده شد. کسی نمیپرسد داعش آن همه اسلحه، پول، توپوتا های مجهز به توپ و ضد هوایی و مسلسل های اتوماتیک بزرگ را از کجا آوردند و هنگامیکه داعش دست وپایش جمع شد آنهمه پول و اسلحه و ضد هوایی کجا رفت وچطور ناپدید شد!

امروز کرد های کومونیست که بارزانی در راس آن بود در پی داعش به کناری رانده شدند و تقریباً موضوع تجزیه کردستان درنبود مدعی منتفی شده است. همان شیوه بزودی در یمن بروز خواهد کرد و همه تلاش های عربستان سعودی در پی هزینه سنگین و مصرف ابزار جنگی در یمن که روسیه با آرامی مراقب آن است به ضرر عربستان پایان خواهد گرفت.

نزدیکی؛ سوریه، ایران، روسیه، ترکیه، عراق، اختلاف های بین قبیله ای و سیاسی را هم حل کرده است و اگر به توافقنامه مصر و اسرائیل نگاه کنیم خواهیم دید با تمام تلاشی که اسرائیل و عربستان در منطقه میکنند نخواهند توانست در برابر «ائتلاف اسلام» آنهم اسلام شیعی مقاومت کنند.



نشانه های زیادی در دست است که میگوید دولت عربستان سعودی در روی زمین های لغزان قدم میزند و برخلاف آنچه که دولت آقای دانالد ترامپ میخواهد عربستان را مستحکم ببیند ولی در اصل چون همه کارگران، همه کارگران نفت به ویژه، همه کارمندان بانک مرکزی و حتا رییس آن بانک یک غیر عرب است در بزنگاهی که لازم باشد میتواند عربستان را با اشاره ایلومیناتی های وابسته به انگلستان برسر آمریکا خراب کند. و نتیجه آنکه نه آمریکا پول اسلحه های فروخته شده را خواهد گرفت نه نفتی که ارزان از عربستان میبرد را در اختیار خواهد داشت.

البته ترکیه هم با وجود برپا کردن کودتای مصنوعی از سوی اردوغان در روی گسل های زلزله سیاسی قرار دارد. گرچه شیوه اداره عربستان و همچنین ترکیه با شیوه اداره ایران دوران شاهنشاهی بسیار متفاوت بوده باشد. ترکیه سخت اسیر مذهب یون سنی است ولی بسیار، بسیار متأثر از آتاتورک میباشد و اردوغان سخت مسلمان نتوانست مردم را همانند ملایان ایران زیر رسوم مذهبی ببرد.

تجزیه ایران

در روزهای نخست اسفندماه ۱۳۵۷، (۲۰۱۷-۱۹۷۹) یعنی حدود دو هفته پس از برتخت نشستن خمینی «کمیته انقلاب اسلامی خرمشهر» از عناصر ناهمگونی همچون شیوخ و سران وابسته عشایر و نیروهای

مذهبی شهر تشکیل شد که شیخ شبیر خاقانی مرجع تقلید گروهی از عشایر عرب‌زبان منطقه و امام جماعت مسجد صادق خرمشهر بر آن نظارت می‌کردند. اما چند روزی از تشکیل این کمیته نگذشته بود که عده‌ای از شیوخ منطقه و عوامل آنها با اشغال ساختمان کنسولگری آمریکا، کمیته مستقلی را به نام کمیته عرب‌ها یا ستاد رزمندگان خلق عرب، تشکیل دادند. در یکی از اسناد مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ آمده است: حدود ۱۵ اسفند ۱۳۵۷، (۱۹۷۹) دیدیم یکی از این شیوخی که در جلسه‌های کمیته انقلاب شرکت می‌کرد، دیگر حاضر نمی‌شود؛ و پس از مدتی، یک ساختمان دیگر کنار ساختمان کمیته انقلاب گرفتند و نام آن را کمیته عرب‌ها نامیدند و گفتند چون افراد کمیته انقلاب اسلامی فارس می‌باشند، یک سری افراد عامی هستند که بایستی به کار آنها به زبان خودشان رسیدگی شود؛ و چون اینها اهل دهات و روستاها می‌باشند و زبان فارسی نمی‌دانند، بنابراین باید کمیته مخصوص به خود را داشته باشند. به این ترتیب، مرکزی ایجاد شد که ابتدا آن را مرکز مجاهدین عشایر نامیدند، پس از مدتی نام ستاد رزمندگان را به خود گرفت و در آخر نیز به سازمان سیاسی خلق عرب خوزستان تبدیل شد. فرماندار سابق خرمشهر درباره فعالیت این سازمان از همان بدو تأسیس، چنین گفته است: تلاش سازمان سیاسی خلق عرب خوزستان در مرحله اول، بالا بردن روحیه عصبیت قومی بود و تمام کسانی که آنجا رفت و آمد می‌کردند، باید لباس محلی می‌پوشیدند. از بلندگوهای ستاد نیز مرتباً سرودهای عربی پخش میشد و به این وسیله اعلام موجودیت می‌کردند.

گروهی از جوانان مذهبی و انقلابی خرمشهر که کمیته انقلاب را در برخورد با شیخ شبیر خاقانی و مسائل منطقه ناتوان میدیدند، اقدام به تأسیس تشکیلاتی به نام کانون فرهنگی- نظامی کردند. این کانون ضمن کنترل شهر و تأمین انتظامات و دستگیری ساواکی‌ها و عناصر ضدانقلاب، نوار مرزی را نیز کنترل میکرد. با تشکیل کانون فرهنگی - نظامی و فراهم شدن زمینه‌هایی برای فعالیت نیروهای مذهبی در آن، کمیته دوم انقلاب اسلامی شهر که عملاً از محور قدرت خارج شده بود و در معرض دخالت بی‌رویه و اعمال نفوذ بعضی از عناصر قرار داشت، در تاریخ ۴ / ۱ / ۵۸ اعلام انحلال کرد. با انحلال کمیته انقلاب اسلامی، کانون فرهنگی - نظامی، به ضابط اجرایی دادگاه انقلاب تبدیل شد، امری که بشدت مورد اعتراض و مخالفت شیخ شبیر قرار داشت. به این ترتیب، گروهی از عناصر جبهه التحریر که دارای عقاید و تفکرات بعثی بودند، تشکیلاتی به نام کانون فرهنگی عرب را ایجاد کردند که مکان آن نزدیک محل سازمان سیاسی خلق عرب بود. این کانون با دولت بعثی عراق، رابطه نزدیکی داشت و حتی از این کشور، سلاح دریافت می‌کرد و نیروهای آن در بصره آموزش می‌دیدند. در اوایل سال ۱۳۵۸ گروه مجاهدین عرب مسلمان که فردی به نام شاکر شکوری مسئول آن بود و یک روحانی به نام سیدعلی عدنانی نیز با او همکاری می‌کرد تشکیل شد. این گروه، دارای بافت فکری مذهبی با عرق ناسیونالیستی بود.

در سند ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ۲۷ / ۱ / ۱۳۵۸ آمده است: دفاتر جبهه آزادیبخش خوزستان در بصره و العماره افتتاح شده‌اند و شروع به ثبت‌نام نموده‌اند. دولت بعثی عراق که اهداف درازمدت درباره خوزستان داشت - و اصولاً موضوع خوزستان جزو یکی از بندهای مرامنامه حزب بعث است - از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب، مترصد آن بود تا از فرصت به‌دست آمده برای مطامع و اهداف خود بهره‌برداری نماید به همین علت، با گذشت انقلاب، سیاست‌های عراق با اهداف گروه‌های مختلف تجزیه طلب در خوزستان و کردستان گره خورد و سیل کمک‌های نظامی آن کشور به‌داخل ایران سرازیر شد. همزمان با آن کنسولگری عراق در خرمشهر و مدرسه عراقی‌های این شهر به اقدامات گسترده‌ای دست زدند.

تا آنکه تیمسار مدنی، استاندار خوزستان، در ۱۳۵۸ / ۲ / ۱۵ نامه‌هایی به وزیر کشور نوشت مسلم شد که کنسول عراق در خرمشهر یکی از فعالان دستگاه جاسوسی است و در خرابکاری دست دارد. مدرسه عراقی‌ها در خرمشهر نیز کانون جاسوسی بود. مسنول مدرسه عراقی‌ها، ولید سامرایی رایزن فرهنگی کنسولگری عراق بود که قبلاً مسنول جبهه‌التحریر خوزستان در عراق بوده است.

مد شدن چفیه و لباس‌های عربی در سطح شهر چیز عادی شده بود و شرایط طوری درست شده بود که برای مثال، وقتی يك عرب سوار تاکسی می‌شد اگر راننده‌اش فارس بود، پول نمی‌داد؛ و این جو را درست می‌کردند که اگر يك فارس به بازار رفت، عربی که شیرینی فروش است به او چیزی نفروشد.

مدنی این وضع را تحمل نکرد و شیخ خاقانی را دستگیر و دست بسته به تهران فرستاد و یاران او را در دم از بین برد.

بنابراین ملاحظه می‌شود هنوز هم ایران در خطر تجزیه قرار دارد و روزی ممکن است گفته شاهنشاه از سوی کسانی که ایران را تجزیه شده می‌خواهند به خطر تجزیه نزدیک شود.

ولی خوشبختانه تا به امروز انگلیس و روس ایران را یکپارچه خواسته اند.

روتچیلد و راکفلر صاحب بانک مرکزی!

فامیل روتچیلد به آهستگی ولی با خاطر جمعی، بانک مرکزی های خودشان را در کشور های جهان مستقر می سازند که برای آنان کنترل سرمایه های بزرگ و قدرت بزرگی را به ارمغان می آورد.

در سال ۲۰۰۰ هفت کشور بود که رتچیلد ها بانک مرکزی آنها را در کنترل نداشت:

افغانستان، عراق، سودان، لیبی، کوبا، کره شمالی و ایران.

اتفاقی نیست که این کشور ها که در بالا لیست شده اند مورد هجوم و حمله قرار گرفتند و هنوز هم مورد هجوم و حمله هستند و رسانه ها آنان را بمباران می کنند، چرا که دلیل اصلی زیر حمله بودن، این کشور ها این است که هنوز روتچیلدها و راکفلر ها بانک مرکزی آنها را در کنترل ندارند. قدم نخست برای اینکه در کشوری بانک مرکزی در کنترل قرار گیرد آن است که آن کشور را مجبور کنند وام بسیار بزرگی دریافت دارد زیرا بدهکاری بانک مرکزی آن کشور را در کنترل روتچیلد ها و بانکداران بزرگ مانند راکفلر ها که یکی از صاحبان بانک مرکزی (فدرال رزرو) آمریکا هستند، قرار میدهد. اگر کشوری آن وام را نپذیرد رهبر آن کشور عمدتاً یا بایستی کشته شود و روتچیلد ها و راکفلر ها رهبری منتخب بر آن خواهند گماشت و اگر قتل و ترور (همانند آنچه در باره انور سادات انجام دادند) موفق نشد، کشور اشغال می شود و در نتیجه بانک مرکزی تازه ای زیر نظر سیستم بانکی روتچیلد ها و بانکداران بزرگ استوار میشود و جالب آنکه از سال ۱۹۷۹ به اینسو، همه چیز بنام تروریسم نوشته می شود.

بانک های مرکزی بانک های غیر قانونی درست میکنند تا در اثر بی ثبات کردن چرخش مالی زمینه تسلط فامیل روتچیلد ها و راکفلر ها فراهم شود. چه بسا تمام ساخت و ساز هایی که در رژیم اسلامی بصورت بانکهای جانبی درست شده و مردم را مفلس کرده است زیر فشار سرمایه داری بین المللی است.

فامیل های یاد شده ۲۳۰ سال است که از این راه خود را در هر کشوری در روی زمین صاحب اراده کرده اند. این بانکداران و صاحبان پول های بزرگ هر رهبری در جهان را تهدید کرده اند و دولت ها و کابینه کشور ها را از راه اقتصادی کنترل کرده اند یا اقتصاد را به مرگ و اداشته اند تا نابود شده است. (یونان امروز را نگاه کنید ورشکسته است)، روتچیلد ها و راکفلر ها با گماشتن آدم های خود بر بانک های مرکزی درآمد کشورها را در کنترل خود قرار میدهند.

بدتر از آن بانکداری بین المللی همچنین مکانیسم و شیوه اداره دولت ها را در سطح بسیار بزرگ در کنترل خود دارند، آنان اهمیتی به شیوه زندگی شخصی مردم کشور نمی دهند، برای آنان مهم نیست شرکت های کوچک ورشکست میشوند یا هزینه های مالیات آنان بالا میرود. مگر اینکه آن اشخاص بی اندازه از حد خود بیرون بروند. (جیم جونز و همسرش که از راه اداره یک امپراتوری املاک زیر نام دین مسیحی، سالها پیش به ورشکستگی و نابودی کشانده شد نمونه جنگ پول با روتچیلد ها بوده است).

جیم وارن جونز در سال ۱۹۳۱ دنیا آمده بود و در نوامبر ۱۹۷۸ تقریباً بصورتی مرموز مرده است او یک فرقه مذهبی در آمریکا راه انداخت. او عیسی مسیح را در قالب سوسیالیسم میدید و دستور های سوسیالیستی میداد و مسیحی هارا با دستور های ویژه ای که به دیسپلین های مذهبی مسیح وصل کرده بود اداره میکرد. او یک کلیسای مسیحی را بصورت معبدی در ایندیانا آغاز کرده و سپس آن معبد را به کالیفرنیا کوچ داد (۱۹۶۰). بیشتر در ناحیه سانفرانسیسکو فعالیت میکرد. سپس به کشور گویان کوچ کرد. رسانه ها گزارش میکنند برخی آزار های جنسی در میان مردمی که او دور خود گرد آورده بود را روا میداشت. سناتوری بنام لئو رایان به این گروه پیوسته بود و از این راه پژوهشی را دنبال میکرد تا پیدا کند چه میگردد. در سال ۱۹۷۸ مشخص شد چون جونز دریافته بود سناتوری در پی پیدا کردن ریزه کاری های کار او است رایان (سناتور) و کسان دیگری با گلوله کشته شدند. آنان در تیراندازی متقابل با آدم های جیم جونز کشته شده بودند. جونز سپس ۹۱۸ تن از پیروان خود را که ۳۰۴ تن از آنان بچه بودند را با این فرمان که نوشابه ای بهشتی است و مزه یاری های مسیح را خواهند چشید (سیانور) را به خورد پیروانش داد و همگی به فکر اینکه دارند کول اید (Cool Aid) میخورند مرگ را در آغوش کشیدند. این خودکشی زیر فشار کسانی بوده است که این فرقه مذهبی را مزاحم کارهای خود میدیدند.

شخص دیگری بنام جیمز اورسون بیکر به همراه همسرش تمی، از راه دعوت به مسیحیت یک گروه فرقه ای بزرگی را تشکیل دادند. این دو در حال تشکیل یک سرزمین موروثی در آمریکا در کارولینای جنوبی بودند. او چندین کتاب نوشته بود. (آنچه گذشت اشتباه بود زمان مناسب خواهد آمد)، (چگونه برای آنچه بوقوع خواهد پیوست آماده شویم). اینها همه پوششی بود برای اینکه بتواند پول های کلانی از مردم بگیرد. یک رشوه بسیار کلانی به جسیکا ههان، که منشی دفتر آنان بود پرداخت شده بود تا تجاوز به او را که در کلیسایی رخ داده بود را بر ملا نکند. این پول در زمینه هایی در قالب تقلب های مالی

برآورد شد و آقا بیکر و همسرش را متهم به جرم بزرگی کرد و ناچار همه سرزمین هایی که خریده بودند تا در آنجا بهشتی بسازند و با مردمی که پول میدادند در آنجا زندگی کنند را به زندان انداخت و زن و شوهر از هم طلاق گرفتند. جیمز بیکر بعدا همسر دیگری گرفت و باز هم به تلویزیون آمد و تبلیغ گردآوری پول می‌کرد. او در سال ۲۰۱۷ در یک برنامه تلویزیونی گفت، «خدا آنانی را که او را آزار داده اند را هرگز نخواهد بخشید» ولی دیگر دیر شده بود آنانی که پولهای بزرگ را میگردانند او را از میدان بدر کرده بودند.

خواننده سیاه پوست بسیار مشهور «مایکل جکسون» که صاحب خانه ای بسیار بزرگ شده و فرقه ای برای نگاهداری و به گفته برخی برای آزار جنسی کودکان درست کرده بود را به ترتیب مرموزی توسط دکترش با مواد مخدر کشتند. او زیادی پولدار شده بود.

بانکداران بزرگ مانند روتچیلد ها و راکفلر ها تنها در سال ۲۰۰۳ در کشور های زیر کنترل بانک مرکزی را در اختیار نداشتند:

سودان، لیبی، کوبا، کره شمالی و ایران

در سپتامبر ۱۱ توسط یک طرح زیرکانه داخلی حمله به افغانستان طراحی شد و بانک مرکزی آن کشور در کنترل قرار گرفت.

در سال ۲۰۱۱ کشور هایی که بانک مرکزی آنها در کنترل فامیل روتچیلد نبود:

کوبا، کره شمالی و ایران بود.



پس از به راه انداختن شورش ها و تظاهرات در کشور های عربی فامیل روتچیلد راه خود را برای در اختیار گرفتن بانک های مرکزی راه را برای خود آسفالت کردند و بسیاری از رهبران کشورها را از میان برداشتند تا قدرت خود را بیشتر گسترش بدهند.

این نگارنده پس از ناپدید شدن

هواپیمای مالزی که هنوز پیدا نشده مطالبی نوشتم که کپی آنها در زیر گنجانده شده است.

«ناپدید شدن چهار عضو مهم از طرح فناوری هماهنگی نیمه هادی ها که با پرواز ام اچ ۳۷۰ مالزیایی پرواز می‌کردند جاکوب روتچیلد بلیونر مشهور را تنها وارث این طرح مهم میکند.

رمز وراز و پنهانکاری های عمدی در اطراف پرواز ام اچ ۳۷۰ شرکت هوایی مالزی هرروز که می‌گذرد بزرگتر و با پنهانکاری و رمز و راز بیشتری که همراه با سکوت است همراه می‌شود، سایه ای بر ناپدید شدن می‌اندازد. بیشتر تئوری های توطئه رونما می‌شوند و در اینترنت ظاهر می‌شوند.

یکی از تئوری ها این است که هماهنگی های هادی در سطح آزاد که به ARM کنترل کننده های خرد 'KL-۰۳' شهرت دارند نوع پیشرفته مدل قدیمی KL-۰۲ microcontroller می‌باشند این داستان در باره روتچیلد عضو منور الفکر ها باعث شده است تا هواپیما ناپدید شود تا حقوق این چیپ کامپیوتری بسیار خرد (کوچک) KL-۰۳ که می‌تواند در سرتاسر اینترنت غوغایی بپا کند به توطئه گر بزرگ آقای جاکوب روتچیلد تعلق یابد

بعنوان یک شرکت تکنولوژی آمریکایی ۲۰ تن از بالاترین کارکنان این شرکت در پرواز ام اچ ۳۷۰ مالزیایی بوده اند که چند روز پیش از پرواز نوعی از چیپ های کامپیوتری را ارائه داده بودند که می‌توانست در طرح های نظامی و سیستم های رادار نظامی نقش غریبی بازی کند که هواپیمای بویینگ ۷۷۷ ناپدید شد.

«فری اسکیل Freescale» نیمه هادی همواره تولید کننده میکرو پروسور و سنسور هایی برای تکنولوژی است که ۵۰ سال است اینکار را میکند. تکنولوژی که بطور معمول به آن اشاره میشود پروسور (چیپ) های کامپیوتری است که بر اساس اعلام شرکت میتواند بصورت «نیمه هادی های مستقل عمل کند و ساخته شده اند تا محاسبات الکترونیکی بسیار دقیق سیستم هارا انجام دهند»

فری اسکیل Freescale شرکت بزرگی است که چیپ های کامپیوتری میسازد، گرچه برخی از چیپ های این شرکت دو یا سه دلار بیشتر نیست ولی چون به تعداد میلیون ها میلیون همانند خود و لوبیا که در حجم زیاد مصرف میشود می‌فروشد رقم در آمد بسیار، بسیار زیاد است.

همانطور که ملاحظه میکنید از روز نخست نسبت به ناپدید شدن این هواپیما مشکوک بوده ام و آنرا یک کار غیر عادی میدانستم که بارها در باره اش نوشتم. همانطور که آگاهی دارید به گفته همه کارشناسان و متخصصان رادار و هواپیمایی بسیار، بسیار بعید است که هواپیمایی با این اندازه و عظمت اصلا ناپدید شده باشد و هربار هم تکه یا به اصطلاح بازمانده ای هم در روی اقیانوس نشان میدهند همه از فاصله بسیار دور و بصورت نقطه های سفید رنگی است که معلوم میکند هرگز قصدی به یافتن هواپیما در گردشگرها و جستجوگرها نیست و اینکه بازرسی اطلاعات پرواز به اف بی آی داده شده هم خودش یک عمل پنهانکاری را نشان میدهد زیرا نفوذ آقای روتچیلد در اداره کشور ها و سازمان ها به دلیل پول و ثروتی که دارد به قدری است که نخواهد گذاشت فاجعه ای که بوجود آمده روشن شود. همانطور که در پرواز هایی که ظاهرا مدعی شدند به دو برج نیویورک خورد اصلا و ابدا جعبه سیاه این دو هواپیما و دو هواپیمای دیگر که یکی در نیوجرسی و دیگری به دیوار پنتاگون خورده بود (!!!) نه پیدا شد و نه در باره اش صحبت شد و نه کسی دنبالش را گرفت ولی هزاران هزار نفر مردند و افغانستان و عراق به خاک و خون کشیده شدند.

باز هم نقش فراماسونی، ایلومیناتی و یهودی ها که بیشتر هم به انگلستان وابسته هستند در این بازی دیده می‌شود.. باشد که روزی مردم آگاه شوند.

طمع و آز، این ثروتمندان همانند کرکس و کفتار، پایانی ندارد..»

بنا به نوشته Davvy Kidd دیوی کید در کتاب (چرا آمریکا ورشکسته است؟)، فدرال رزرو، هر ۱۰۰۰ اسکناسی که چاپ می‌کند بایستی ۲۳ دلار به شرکت چاپی بنام Bureau of Engraving and Printing (BEP) بپردازد. این شرکت در دل خزانه داری آمریکا جا داده شده است، به ترتیبی طراحی شده است که بتواند کالاهایی که جنبه امنیتی برای دولت آمریکا را دارد بخرد.

یکی از این کالاها کاغذی است که روی آن اسکناس چاپ می‌شود. این خرید را برای فدرال رزرو می‌کند که در اصل بانک مرکزی آمریکا است.

این شرکت همچنین مامور است برخی وسایل برای ارتش خریداری بکند، روی آنها کارتهای شناسایی، دعوت نامه ها و کارت های ورود و دیگر کاغذ و مقوا و فرم های رسمی که بایستی از امنیت ویژه ای برخوردار باشند را چاپ می‌کنند. این شرکت کارگزار بسیاری از سامانه های دولتی آمریکا است. این شرکت در تولید سکه یا موادی که سکه میزنند دخالت ندارد. همه سکه ها از سوی دولت در بخش سکه زنی (ضرابخانه) آمریکا زده می‌شود که در واشنگتن و دیگری در فورت وورت تکزاس است انجام می‌شود دفتر کننده کاری و چاپ (BEP) بزرگترین تولید کننده مدارک دارای امنیت در آمریکا است.

با این ترتیب اگر ده هزار اسکناس صد دلاری (\$۱۰۰) یعنی یک میلیون دلار چاپ بشود ۲۳۰ دلار برای دولت آمریکا آب می‌خورد. این روش سپس ارزش پشتوانه ای را به پول چاپ شده آمریکا می‌دهد، درمقابل سرزمین، کار، اموال و املاک مالیات هایی می‌دهند که از سوی اداره مالیات IRS گرد آوری می‌شود.

با معتبر کردن فدرال رزرو به اینکه بتواند پول را کنترل کند (در اصل کنترل تورم را داشته باشد) کنگره آمریکا قدرت بانکهای خصوصی را در کنترل دست های دیگری گذاشته است. به گفته لیند برگ، قانون تازه اختیار تورم را در دستان کسانی قرار داده که هرگاه تورم می‌خواهند جاری می‌کنند. آنان میتوانند بورس سهام را با قیمتی سرسام آور برسر مردم خراب کنند و یک هیجان غفلتی را بوجود آورند و پس از سقوط در پایینترین قیمت آن سهام را بخرند. در هر دو صورت منافع بانک داران و سرمایه داران تامین است نه مردم. این کار در سال ۱۹۲۹ در بازار بورس انجام شد و بزرگترین سقوط اقتصادی و تورم در آمریکا دولت و مردم را فلج کرد.

تمایلات نا بخر دانه «فراماسون» ها

دنیا قادر نبود تا پیشرفت های یک کشور نفت خیز خاورمیانه ای در شاهراه استراتژیکی تنگه هرمز و راه ابریشم را تحمل کند، بنابراین دنبال کسی می‌گشت تا با توسل به بنیاد گرایی مذهبی بخواهد ایران را به دوران قرون وسطا برگرداند. این نقشه و طرح فراماسون ها، بیلدبرگی ها و آریستوکرات های انگلیسی بود. انگلیس از زمان رضا شاه بزرگ که از جنوب ایران بیرون رانده شده بود در پی آن بود تا بلکه جلوی «پادشاهی» در ایران را سد بکند.

بنا به روایت «جون کوئینسی آدامس» ۴۲ سیاستمدار برجسته آمریکا خواسته بیلدربرگ و فراماسون‌هایی که در ایران لانه کرده بودند و مترصد بودند تا ایران را به قرون وسطا برگردانند با حال و شخصیت خمینی همراه بودند.

پس از تحویل اسناد سرزمین زر خیز ایران از سوی «ماسون» های کراواتی به «خادم» های عمامه به سر، در سال ۱۹۷۹، دستگاه فراماسونی جهانی حتی يك روز هم مردم ایران را به حال خود وانگذاشت تا با یاری هم بتوانند خود و سرزمین شان را از چنگال مصیبتی برهانند که بر سرشان آمده است.

این سامانه فراموشخانه آنقدر «مخوف و بزرگ» و همه گیر بود که با یه کار گیری همه امکانات و عوامل خود در سراسر جهان، همواره کوشیده است تا «نوکران سرکوبگر» خود را بر مسند سلطه و سلطنت مذهبی نگاه دارد. از همین رو، کوتاه زمانی پس از پای گیری این رژیم سیاه و تبهکار در ایران، شاهد عرض اندام ماموران ریز و درشت کج سواد و بد سواد، در قالب «لابی گر» ها بوده ایم که در این سو و آنسو با تاسیس موسسات و سازمان ها و بنیاد ها و شورا ها، به حمایت آشکار و پنهان از رژیم پرداخته و روز به روز پایه های آن را مستحکم تر کرده اند؛ تا ایرانیان همچنان در چنبره مشکلات باقی بمانند و به مرگ تدریجی خود و سرزمین شان تن در دهند. همه این گروه های گمراه کننده به ترتیبی از نام رضا شاه دوم (رضا پهلوی) بهره گرفته اند تا ضمن بی اعتبار کردن ایشان سردرگمی بزرگی در میان اوپوزیسیون به اصلاح برون مرزی براه بیاندازند. هیچکدامشان نیتی برای سرنگون کردن رژیم تبهکار اسلامی ندارند، جویای پول و مقام و نام خوش آوازه هستند.

سرزمینی که از حدود ۴۰ سال پیش آرام، آرام توسط استعمار پیر به سوی گنداب حکومتی قرون وسطایی کشانده و در سال ۱۹۷۹ در غفلت روشنفکران راستین و میهن دوستان پاک نژاد، يك جا بلعیده شد.

همانگونه که اشاره شد، یکی از مهمترین ابزار های «فراموشخانه نشینان» برای دوام اسارت ایرانیان در چنگال های عنکبوت «نفت خوار» استعمار، ایجاد موسسات گوناگون در برون مرز بوده است. چرا که این موسسات می توانسته اند به مثابه پایگاهی امن برای پیگیری اهداف سیاست بازان، هر گونه همدلی ملت ها و دولت های خارجی را برای حمایت از ایرانیان برانداز، زیر نظر داشته و به موقع برای خنثی سازی حرکت ها، دست به کار شوند. بی آنکه افکار عمومی را متوجه سیاهکاری ها و توطئه های تاریکخانه های اسلامی بنمایند.

در هر هنگامه ای و در ظهور هر رییس جمهور تازه ای در آمریکا مشتی همکار و همفکر تبهکاران و به راستی حقوق بگیران «ماسونی» مانند ۱۲۰ تنی که به آقای ترامپ نامه فدایت شوم مینویسند و او و مشاور امنیتی اش جان بولتون را تشویق به حمله نظامی به ایران میکنند و کسانی مانند هوشنگ امیراحمدی که خود را یار مردم ایران جا میزند ولی از همان کاسه ای آبشخور دارد که ماسون های ملایی در ایران از آن ارتزاق میکنند با هرگونه دخالت دولت ها برای سرنگونی رژیم اسلامی موافقت میکنند. این ها هرگز اشاره ای به اختناق و سرکوب وضعیت رقت آور و اسفناک این مردم در بند نمی کنند.

نمک پروردگان سفره آخوندی، همواره برای بقای این رژیم ضد مردمی، حتی در خلوت هم سر درگوش ملای فریبکار برده و به او پیشنهاد داده اند که برای دوام حکومت و پیشبرد اهداف ضد ایرانی خود با آمریکاییان سازش کند!! اشاره به حرف هوشنگ امیر احمدی است که در سفر خاتمی به نیویورک به او پیشنهاد کرده بود.

بدون شک جریان فراماسونری گسترده ترین و مخوف ترین شبکه مافیایی در جهان محسوب می‌گردد.

این شبکه عظیم که مشتمل بر ۲۵،۰۰۰ لژ ۵،۰۰۰،۰۰۰ عضو می‌باشد بر حسب ظاهر مبارزه با خرافه پرستی را به عنوان هدف خود بیان می‌کند. اما در واقع هدف اصلی آنان ترویج ادیان است و از این طریق نبرد بی پایانی را برای ریشه کن کردن حرکت‌های خودجوش مردمی تداوم می‌بخشند.

در حال حاضر این شبکه مخوف، تحت سیطره صهیونیسم بین الملل قرار دارد و در راستای تسلط بر منابع و ازبین بردن فرهنگ و اقتصاد بومی کشورها، برخی از نخبگان سیاسی و فرهنگی و رسانه های ارتباط جمعی سراسر جهان را در خود جذب و هضم کرده است.

مافیای قدرت و ثروت ضمن پیوند خوردن با شبکه مافیایی ماسونی، عملاً در خدمت اهداف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آنان درآمده اند.

سید حسین نصرپس از چهار دهه یدک کشیدن عنوان «استادی» مغلظه آمیز او است. وی در گفت‌وگویی با ماهنامه «مهرنامه» به دفاع از خود پرداخته و درباره ریاست دفتر شهبانو فرح توضیحاتی داده است. وی این توضیحات را «شکوی الغریب» میخواند. شکوی الغریب یکی از درخشانترین دفاعیه‌های عرفا مبنی بر بی‌گناهی خودشان است. رساله‌ای از عین‌القضات که در ۳۳ سالگی بر دار شد.

حسین نصر به همراه پسرش ولی نصر در مشوب کردن ذهن مردم ایران تقلای زیادی میکنند.

در این گفت‌وگو همچنین به اتهاماتی تازه نیز پاسخ داده که عمدتاً در دو کتاب «دولت‌مرد چهارم» و «فرقه مریمیه» مطرح شده است؛ اتهاماتی از جمله عضویت در دستگاه فراماسونری و یا رهبری طریقه مریمیه و مسائلی که نسبت به تفکرات و اعمال این گروه مطرح شده است.

او با اشاره به اتهاماتی که درباره فراماسون بودنش مطرح شده است، از عضویت پدرش در تشکیلات فراماسونری گفته و اینکه بعد از فوت پدر برخی دوستانش، نزد او می‌آیند و برای عضویت دعوتش می‌کنند اما با امتناع او مواجه می‌شوند. نصر به گفته خود فراماسونری را در «تضاد با سنت» یافته بود و از این منظر به عضویت در این تشکیلات روی خوش نشان نمی‌داد. او در توضیح این تضاد به سابقه تشکیلات فراماسونری در اروپای قرن هجدهم می‌پردازد و به دیدگاه خودش در آن زمان ارجاع می‌دهد که «مدرنیته‌خواهی» فراماسون‌ها را «گناه» می‌شمرد. شاید به همین دلیل دفتر علیاحضرت شهبانو رییس دیگری بنام هوشنگ نهاوندی که به عضویتش در فراماسونی افتخار هم میکند پیدا کرده بود.

نصر در بخش دیگری از گفت‌وگو با «مهرنامه» به جنجال همیشگی پیرامون روابطش با دربار پرداخته است. او از جمله به ابهامات درباره‌ی اشتغال در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به عنوان عضو هیات علمی پرداخته است. موضوعی که برخی با توجه به جوانی نصر در آن سال‌ها، رابطه‌ی خوبش با دربار را در آن بی‌تأثیر نمی‌دانند؛ مساله‌ای که نصر تکذیبش کرده و می‌گوید چون دانشجوی ممتازی بوده که با مدرک دکترا از دانشگاه هاروارد به ایران آمده بود، مورد استقبال دانشگاه تهران قرار گرفته و به سرعت جذب شده است. دانشگاه هاروارد در مغزشویی دانشجویان به حفظ منافع «آریستوکراسی» انگلیسی‌ها شهرت دارد.

سید حسین نصر ضمن تکذیب ادعایی دیگر مبنی بر عضویتش در حزب رستاخیز، به پذیرفتن ریاست دفتر مخصوص فرح پهلوی به «اصرار علما» اشاره می‌کند. او می‌گوید برای پذیرش پست‌های حکومتی و حضور در ساختار رسمی تحت فشار روحانیونی همچون شهید مطهری بوده که در زمانه‌ی هژمونی چپ‌گرایی و کمونیسم، حضور او را در دستگاه حکومت، برای حفظ اسلام و پیشبرد اهداف اسلامی مغتنم می‌شمردند. موضوع سرپرستی فرزندان شاه در آمریکا ادعای دیگری است که درباره‌ی زندگی نصر در خارج از کشور طی سال‌های پس از شورش ملایان مطرح است. او هرچند تائید می‌کند که در آن سال‌ها به یکی از فرزندان شاه «زبان و ادبیات فارسی» تدریس می‌کرده اما برعهده داشتن سرپرستی‌شان را قویاً رد می‌کند.

«طریقه مریمیه» موضوع دیگری است که در این گفت‌وگو با سید حسین نصر مورد توجه قرار گرفته است. ابهامی که پیرامون زندگی و اندیشه‌های او شکل گرفته و درباره‌ی آن مقالات زیادی هم نوشته شده است؛ از آن جمله کتابی با عنوان «مریمیه؛ از فریتویف شوآن تا سید حسین نصر» نوشته عبدالله شهبازی که با استناد به دو کتاب از مارک سجویک و اندرو راولینسون مسائلی را درباره‌ی پیروان این طریقه یا فرقه مطرح می‌کند.

شهبازی در این مقاله با اشاره به دو کتاب سجویک و راولینسون می‌نویسد: «سجویک در دوران تدریس در دانشگاه آمریکایی قاهره و کار در زمینه تاریخ اسلام و سفر به کشورهای مختلف متوجه پیوندی پنهان و مرموز میان گروه قابل توجهی از اساتید دانشگاه و محققان غربی می‌شود که در حوزه اسلام کار می‌کنند؛ و سرانجام در می‌یابد که حلقه اتصال تمامی آن‌ها تعلق به یک طریقه مخفی است که فردی بنام «فریتویف شوآن» رهبر آن است. این طریقه در واقع یک فرقه صوفی غربی است که در طول بیش از هفتاد سال موجودیت خود، هیچگاه حتی نامش، مریمیه را نیز علنی نکرده است و بسیار سخت است کاملاً مخفی نگه داشتن همه چیز که صدها نفر در آن دخالت داشته‌اند در بیش از هفتاد سال.»

در مراسمی که در حضور و به رهبری «شوآن» برگزار میشد برهنگی و برخی تجاوزهای جنسی صورت می‌گرفت. از آنجا که سید حسین نصر یکی از اعضای این فرقه است می‌گوید:

«درباره سجویک چه می‌توانم بگویم؟ گویا شیطان قلمش را اداره می‌کند. خیلی حرف‌های ناباب، دروغ، بیهوده و افترا در این کتاب آورده شده است... دقیق به یاد ندارم که چه چیزهایی از من پرسید. تنها

چیزی که به یاد دارم این است که جوانی انگلیسی بود که به تاریخ تصوف علاقه‌مند بود و حدود ۲۰ سال پیش نزد من آمد. جزئیات آن دیدار را هم به یاد ندارم. چون افراد زیادی نزد من می‌آیند. او استاد دانشگاه آمریکایی قاهره بود و برای اینکه معروف شود کتابی بر ضد شوآن، گنون و سنت‌گرایی نوشت. البته در این کتاب در مورد من نیز چیزهایی نوشته است، ولی چندان بد نگفته است. اما درباره آقایان شوآن و گنون خیلی بد نوشته است و بیشتر مطالب وی هم افترا و تهمت است.

یکی دو نفری بوده‌اند که بعد از جدلی که با شوآن داشتند طریقه را ترک کرده‌اند و برای اینکه زهرشان را بریزند این حرف‌های تحریف شده را به سجویک زده‌اند و او نیز در کتاب خود به آن‌ها استناد کرده است. البته نمی‌خواهم انکار کنم که مراسم سرخپوستی برگزار می‌شده است، ولی این مراسم به فرهنگی ارتباطی نداشت. بنده با آن هم به دلایل مختلف مخالف بودم و در آن موقع هم که آقای شوآن زنده بود به مراسم نمی‌رفتم و ارتباطم را با این جمع قطع کردم زیرا که من معتقد به ظاهر و باطن تعالیم اسلامی و همچنین متعلق به اصول سنتی و پایبند دیانت اسلامی بوده و هستم. ولی برخی از جوانان غربی در اینجا به علت تاثیرپذیری از فرهنگ بومی آمریکایی و علاقه‌مندی که به سنن تمدن قدیمی آمریکا داشتند لباس سرخپوستی می‌پوشیدند»، ولی سید حسین نصر که قادر است عضو یک فرقه به آن ترتیب باشد مسلم اگر فراماسون هم نشده باشد نظریه‌های فراماسونی را در ایران پیاده کرده است.

بخواست فراماسونی و ایلومیناتی‌ها، اوضاع چنین است که تمام رسانه‌های استعماری جهان را در قبضه خویش گرفته باشند، اگر یک یهودی در معرض بازداشت قرار گیرد و یا هنر پیشه‌ای در هالیوود کشته شود و یا اتومبیل یک خواننده وژگون گردد آنان در انعکاس این مطلب لحظه‌ای درنگ نمی‌کنند، اما همین روزنامه‌ها آنگاه که به امور کشتار مردم بی‌گناه ایران برمی‌خورند، به سکوت مرگباری پناه برده و هرگز لب از لب نمی‌کشایند هر چند هزاران ایرانی در زندانهای حکومت آخوندی همچون رمه‌های گوسفندان ذبح می‌شوند و نابود می‌گردند... گویا خون این آزادیخواهان نازل‌ترین و بی‌بهاترین خونهاست. آشکارترین نمونه برای اثبات این ادعا جنایاتی است که از کودتای خونین و مرگبار ۱۳۵۷ توسط استعمارگران فراماسونیسیم در ایران اجرا شد. میهن پرستان ایرانی بصورت شبانه روزی در زندانها به طرز وحشیانه‌ای کشته شدند و ما در رسانه‌های بین‌المللی از آنها هیچ نجوایی و اخباری نمی‌شنویم؛ در داخل خاک میهنمان همه روزه مردان مسلح تحت امر "ولایت فقیه" مرتکب دهها جنایت می‌شوند، اما از این جنایات‌ها و خیانت‌ها در اخبار جهانی هیچ اثر و نشانی نیست. در گوشه و کنار ایران همه روزه مردم را به عناوین مختلف بازداشت و شکنجه می‌کنند و در سراسر ایران می‌توان به وضوح آثار خفقان و کشتار را به طرق مختلف شاهد بود و در مطبوعات جهانی هیچ خبری در این مورد نمی‌توان یافت.

مهندس جعفر شریف امامی که وی را استاد اعظم و اداره‌کننده سازمان‌های فراماسونی (فراموشخانه) در زمان محمد رضا شاه معرفی کرده‌اند و تا آخرین لحظه‌های پابرجایی مشروطه پادشاهی در کشور مقام‌های خود را همچنان حفظ مینمود با خاندان آنگلو اسلامیست‌ها پیوند دارد.

کمپل وزير مختار انگليس، کنل فرانت کاردار سفارت انگلستان، ميرزا آقاخان نوري - کارگزار استعمار- ميرزا ابولقاسم امام جمعه تهران گردانندگان اصلي کودتا عليه امير کبير ميبوده اند. کودتا با بر انگيختن افواج آذربايجاني و نظاميان آغاز ميشود. ولي وقتي مردم از قضيه با خبر ميشوند گردانندگان کودتا با دسيسه ديگري ورق را بر ميگردانند و خود به خواباندن شورش ميپردازند.

اسماعيل رانين که با دقت فراوان به جمع آوري آگاهي ها راجع به اعضاء فراموشخانه و فراماسون پرداخته نام سيد زين العابدین امام جمعه را در ردیف ششم مينويسد. ملک خان که مکتب و مرام فراماسوني را به ايران آورد با آوردن زين العابدین امام جمعه به فراموشخانه ديگران را گول زد و عضو فراماسون نمود.

تاريخ ازدواج مصدق با زهرا ملقب به ضياء السلطنه دختر ميرزا سيد زين العابدین مشخص نيست. وي ۶۴ سال با مصدق زندگي نمود. مصدق بدليل اينکه در مجالس جای بالاتري را کسب کند و مردم به پايش بلند شوند با زهرا ازدواج ميکند تا به فخر الدوله نامزد اول و خانواده او تفاخرکند.

از آنجا که تکرار و بخصوص تکرار مطالب توسط معلم و استاد در جلسه های گونه گون کلاس موثر واقع می افتد معلمین مدرسه هایی که زیر نظر انگلیسی ها اداره میشد، مرتباً تکرار مینمودند که روسیه دشمن ایران است و انگلیس دوست ایران و همچنین تاکید داشتند که ملت ایران برای مقابله با دشمن پر قدرتی مانند روسیه و ترقی و پیشرفت هیچ چاره ای جز وابستگی به انگلستان ندارد.

مصدق تمایلی برای پرداختن حق التحصیل نشان نمیداد و لذا میخواست ضمن اینکه از یکی از مدرسه هایی که انگلیسی ها اداره میکردند فارغ التحصیل گردد و مدرک داشته باشد ولی نمیخواست سرکلاس برود و بنابراین با توسل به خاندان خود؛ ميرزا حسين خان مومتن الملک تحصیل را از منزل و نه از کلاس درس ادامه میداد که محمد علی فروغی نکاء الملک جای موعتمن الملک را گرفت و نظر مصدق تامین نشد. البته انگلیس بر آن بود که گروهی که از مذهبیون فاصله گرفته اند را پرورش دهند و مصدق که از نواده ملایان بود از برنامه های پشت پرده نا آگاه بود و مبارزه میکرد ولی حریف قوی تر از او ميبود. کینه فروغی و مصدق از همین جا آغاز گردید.

طرفداران مصدق متفق القول تحصیل او در سوئیس و فرانسه را با سکوت همراه میکنند و غالباً چنین وانمود میکنند که کار آموزی وکالت شرط ضروری برای دریافت مدرک دکترا بوده است.

بنوشته خود مصدق تحصیل تابعیت سوئیس مستلزم اقامت سه ساله ميبوده و میدانیم که وی در زمان گذراندن کار آموزی در دادگاه ها توانسته است با هر حيله و نیرنگی بوده تابعیت سوئیس را برای خود کسب کند. او وقتي تابعیت سويیسی را پذیرفت ديگر نمیبایست نخست وزير یا وکیل مجلس بشود. ولی آنرا پنهان نگاه میداشت.

مصدق وقتی به ایران بازگشت تمام ایادی انگلیس مواضع حساس سیاسی را در گرو خود داشتند. او برای جلوگیری از افتضاح های گذشته با آنان همصدا میشود. میدانیم که یکی دیگر از محرکین او حس جاه طلبی و خود بزرگ بینی میبوده تا از غافله عقب نماند.

عبدالحسین میرزا فرمانفرما (دائیش) را به عنوان رهبر و سرمشق انتخاب کرد. با خارج شدن محمد علیشاه از صحنه که دیگر رو درباستی ها مفقود و پایمال شده بود و با وجود شخص متنفذی بنام عبد الحسین میرزا فرمانفرما بزرگترین باند سیاسی انگلیس با مصدق تکمیل میشود و وی بصورت یکی از اعضاء فعال دانی- (جان)- خود به فعالیت میپردازد.

تاریخچه فراماسونی در ایران

تاریخ مهاجرت یهودیان از بابل به ایران به حدود ۷ قرن پیش از میلاد برمی‌گردد ، این شهر (اصفهان) را یهودیانی که به ایران مهاجرت کردند، تأسیس نموده اند.

اولین نمونه نفوذ یهودیان مخفی در ایران خصوصا در پست های حساس سیاسی حکومتی به ۲۵۰۰ سال پیش و به دوران حکومت کوروش باز می‌گردد که یهودی ها با ساختن داستانی با عنوان «استر» می‌خواهند به نفوذ «استر»، همسر یهودی الاصل خشایار شاه دستاویز داشته باشند تا تاریخ ایران را در هر برشی به نفع خودشان بچرخانند. نه داریوش، نه کوروش و نه خشایار هیچکدام همسر یهودی نداشته اند دربار ایران ارتباطی با استر نداشته است. اصلا معلوم نیست زنی بنام استر وجود داشته. استر توطئه ای شیطانی است برای فریب دادن مردم دنیا.

سرشناس ترین فرقه یهودیان مخفی در جهان اسلام «دونمه» نام دارد، دُونمه یک واژه عثمانی با ریشه آذری از زبان ترکی مغولی است به معنی برگشته و به جدید الاسلام ها یا جدید الیهودی ها گفته میشود است، که به گروهی از یهودیان ساکن عثمانی اطلاق می‌شود که در سده هفدهم میلادی به پیروی از شابتای زوی و ناتان غزه ای یهودی، توده وار به اسلام گرویدند.

اینان بیش از دو سده در نظام عثمانی فعالیت پنهان کرده و در مراکز مهم قدرت عثمانی نفوذ کرده و سرانجام آن را از درون منهدم نمودند.

تاریخ نویس معاصر استاد عبدالله شهبازی که پس از برملا کردن رابطه فراماسون ها با قتل های زنجیره ای کشته میشود، می‌نویسد: «برای شناخت این پدیده (یهودیان مخفی یا آنوسی ها) سال ها کوشیده ام، دریافتم که یهودیان مخفی در بسیاری از نقاط ایران فعالیت داشته و ریشه دوانیده اند ولی در تنها مکانی که این پدیده با نام رسمی فرقه دونمه شعبه یا شاخه پدید آورده دماوند است.

در ایران پدیده «یهودیت مخفی» با پدیده ای با نام «بهاییت مخفی» پیوند خورده است، این گروه ها در ایران نفوذ و فعالیت بسیاری در مراکز مهم قدرت داشته و بسیاری از این گروه ها وابسته به سرویس های اطلاعاتی از جمله موساد اسرائیل هستند.

فرمان لژ پهلوی دقیقاً مقارن ورود محمد مصدق نخست وزیر به تهران در ۲۴ نوامبر سال ۱۹۵۱ مطابق با سال ماسونی ۵۹،۵۵۱ (دوم آذر ۱۳۳۰) صادر شد و تأکید گردید رئیس لژ محمد خلیل جواهری و اعضای مؤسس آن چند تن هستند که شاخص آنها ارنست پرون، انگلیسی است که به منظور جاسوسی به دربار ایران نفوذ کرده بود. هم شاهنشاه و هم رضا شاه بزرگ از این مرد متنفر بوده اند.

دربار شاهنشاهی از عملیات فراماسون ها آگاه بوده و آگاهی های مربوط به آنها دقیقاً از ساواک دریافت میداشته است. نام لژ مورد اعتراض قرار گرفت و آنها به همایون تغییر دادند

با ترفند هایی؛ در برابر دبیرستان نوربخش، زد و خوردهائی صورت گرفت و در دانشگاه نیز تظاهراتی علیه شاه موجب قتل سرهنگ نوری شاد، افسر شهربانی شد و بلافاصله بانک انگلیس درهای خود را بست.

پنج سال فعالیت لژ همایون موجب جلب ۲۳۳ تن به فراماسونری در پایتخت و ۳۸ تن در شهرهای اهواز، تبریز، خرمشهر و اصفهان گردید.

خلیل جواهری به امور مالی نمی پرداخت ولی از محل عواید لژ، محل باشگاه حافظ را خریداری کرد که در آب سردار قرار گرفته بود و پنج میلیون ریال بهای آن پرداخت شد و بعداً آنها به مبلغ ده میلیون ریال به وزارت فرهنگ فروختند و مابه التفاوت تحویل لژ مولوی شد.

سپهد زاهدی نخست وزیر وقت دستور انحلال لژ همایون و باشگاه حافظ را صادر کرد و سی و پنج تن اعضا مؤسس باشگاه جمع شدند و آنها منحل نمودند و صادق سرمد مأمور تصفیه باشگاه شد.

در کتاب تاریخ عمومی فراماسونری چاپ سال ۱۹۸۱ نوشته شده که در سال ۱۸۰۸ شاهزاده ایرانی دوران قاجار بنام عسکری خان، سفیر شاه قاجاری در پاریس بعنوان يك فراماسون در پاریس پذیرفته شد. میرزا عبدالحسین خان سفیر در سال ۱۸۱۰ در لندن به عضویت در آمد، اما اولین لژ فراماسونری در ایران توانست در سال ۱۹۱۹ در شهر شیراز توسط افسران انگلیسی با نام روشنائی ایران بکار بپردازد.

در سال ۱۹۵۳ در تل آویو گراندلژ اسرائیل تشکیل گردید که پنج گروه فراماسون را که از سال ۱۹۳۰ فعالیت داشتند گرد هم آورد. فراماسون در اسرائیل در سال ۱۹۸۱ بسیار متفق و هم رأی بود و ۵۹ لژ و سه هزار عضو داشت.

عباس اسکندری بهنگام استیضاح کابینه حکیمی در سال ۱۹۴۶ در مجلس شورای ملی گفت: فراماسون در ابتدا بعنوان مؤسسه نیکوکاری در میان قوم یهود پیدا شد و بعد به دیگر نقاط جهان پا گشود. از اوایل قرن هجدهم موضوع فراماسون که به یهودان اختصاص داشت از مسیر خود خارج شد.

اسرائیل در ایران بجای سفارت نمایندگی داشت که اداره آنها یوری لوبریانی به عهده گرفته بود و بعلاوه آژانس یهود را هم شخصی بنام امیدوار که مدتها رئیس رادیوی اسرائیل بخش فارسی بود اداره میکرد.

دولت شاهنشاهی هرگز اسرائیل را به رسمیت نشناخت. دولت شاهنشاهی معتقد بود و «شاه» مرتب در گفتگو هایش اشاره میکرد طرفدار قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت که اسرائیل را مجبور میکرد از سرزمین های اشغالی بیرون برود بود. دولت شاهنشاهی زیر فشار آمریکا و انگلیس اسرائیل را بصورت دوافکتو می شناخت.

هنگام گشایش لژهای فراماسونری سرودهایی همراه با موسیقی اجرا می گردد که جملگی آیاتی از مزامیر داود، تورات و یا کتابهای مقدس یهودیان است که طی آن یهوه را خداوند آدمیان و مردم را «گوسفندان مرتع او» بشمار آورده است.

اسداله علم نوشته است که صبح چهارشنبه ۱۲ شهریور (سوم سپتامبر ۱۹۶۹) مایر عزری نماینده اسرائیل در تهران بدینم آمد و خواست که ترتیب دیداری میان شاه و وزیر خارجه اسرائیل فراهم گردد. روز پنج شنبه به مایر عزری وقت ملاقات دادم ولی احساس کردم از واکنش شاه ناامید شده است.

فریدون فروغی در اوج شهرت، آلوده اعتیاد گردید و چون سرکردگان لجنه بهائیان^{۴۳} تهران پارس - محل سکونت خانواده فروغی - موفق به ترك اعتیاد او نشدند، رهایش کردند و کم، کم به اتهام خرید و فروش هروئین کارش به زندان کشید.

وی پس از شورش ۱۹۷۹ مدتی به اصفهان رفت و در مسجدی که در ضلع غربی میدان شهرداری و دروازه دولت اصفهان ساخته می شد، به عنوان کارگر ساختمانی مشغول کار شد و شب ها همانجا می خوابید.

فریدون فروغی چندین بار هم به جرم خرید و فروش و قاچاق مواد مخدر دستگیر شد و به زندان رفت. او این اواخر تحت تکفل خواهر و شوهر خواهرش بود. مدتی هم شب ها را در خانه یکی از بهائیان به نام نادر سپاسکار می گذرانید. او از همکاران نزدیک فریدون رهنما و فریدون گیلانی بود و از دوستان نادر ابراهیمی به شمار می رفت.

نادر سپاسکار بیشتر در عرصه پژوهش و تحقیق برای تلویزیون کار می کرد و تحقیقات و پژوهش های خود را که اکثراً در حوزه مسائل مربوط به ایران و هنر و سنت های ایرانی بود، به تلویزیون ملی می فروخت. او تحقیقات مفصلی درباره منبّت کاری گلیپایگان انجام داد که تلویزیون ملی آن را خریداری کرد.

او تنها پسر خانواده بود و پس از مرگ پدرش میراث زیادی به وی رسید. او با يك دختر به نام لادن به صورت کولی وار زندگی می کرد. خانه اش نیز که در تهران پارس بود، تبدیل به پاتوق روشنفکران و هنرپیشه های تئاتر و سینما و روزنامه نگاران شده بود.

^{۴۳} - لجنه: انجمنی است که به صورت ناحیه ای و زیر نظر محفل محلی بهائیان فعالیت می کند (لجنه مجلله) لجنه احصائیه: لجنه آمار؛ کلیه احبا برای تسجیل باید به محافل روحانیه یا لجنه های احصائیه مراجعه و با ارائه ورقه هویت و به معرفی سه تن از احبای مسجّل محل، تقاضای ثبت نام نمایند.

نادر سپاسکار در این اواخر یکی از اتاقهای خود را در اختیار فریدون فروغی گذاشته بود و او برای خواب به این محل می‌آمد. سپاسکار برای مطبوعات نقد تئاتر نیز می‌نوشت و با هنرپیشگان و قصه‌نویسان نوپرداز مصاحبه می‌کرد. از دیگر دوستان او می‌توان از پرویزفنی زاده، نوذر آزادی، پرویزصیاد، پروین دولتشاهی و شکوه نجم‌آبادی نام برد.

فیلم سینمایی «محل» به کارگردانی نصرت‌الله کریمی و با سرمایه‌گذاری مهدی میثاقیه که در بهمن ۱۳۵۰ روی پرده سینماها رفت نیز یکی دیگر از فعالیت‌های بهائیان که به فراماسونی بین‌المللی وصل هستند بود. این فیلم برگرفته از افکار بیمار و مغرض افرادی بیگانه با احکام مترقی اسلام همچون مونتسکیو و علی‌شریعتی زیر نظر بیلدربرگ‌ها و فراماسون‌ها بود.

مهدی میثاقیه تهیه‌کننده و سرمایه‌گذار فیلم محل در ساخت فیلم‌های زیادی که اسلام ستیزی، سکس و ابتذال، از جمله شاخص‌ها و مولفه‌های بارز آن است، نقش داشته است. به همین دلیل آخوند‌ها سینمای آنروز ایران را «مبتذل» می‌خوانند.

این فیلم حریم شکن که تبلیغات آن از روز ۱۷ دی - روز کشف حجاب - آغاز شده بود، درست در سالگرد انقلاب سفید ششم بهمن ۱۳۵۰ بر پرده سینماها رفت؛ و در سال ۱۳۵۲ و ۱۳۵۵ و ۱۳۵۷ پروانه نمایش آن توسط وزارت فرهنگ و هنر تجدید شد.

پس از تعطیل شدن سازمان صهیونیسم در ایران امور سازمان‌های فراماسونری به لجنه بهائیان واگذار گردید و امیرعباس هویدا با عنوان رئیس کمیساری عالی مهاجران در صدد خدمت بدولت تازه تأسیس اسرائیل برآمد و در همه جا خود را مسلمان معرفی می‌کرد و یهودیان را تشویق به مهاجرت به اسرائیل مینمود. هنگامیکه هویدا به ریاست دولت ایران رسید نفوذ بهائیان را گسترش داد و نظرات روحیه ماکسول، زن‌شوقی‌افندی را بمعرض اجرا گذاشت. وی گفته است که رجحان میدهم جوان‌ترین ادیان (بهائی) در یکی از تازه‌ترین کشورهای جهان (اسرائیل) رشد کند چون آینده ما نظیر حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته است.

در سال ۱۹۴۴ که شاه، محمد مصدق را مأمور تشکیل کابینه کرد. مصدق قبول این مسئولیت را بشرطی پذیرفت که پیش از پایان دوره زمامداریش بتواند مجدداً به مجلس بازگردد؛ چون این امر مخالف قانون اساسی بود ابراز اعتماد بریاست وزرانی مرتضی‌قلی بیات شد (۴ آذر ۱۳۲۳ = ۲۵ نوامبر ۱۹۴۴) در این کابینه فراماسون اعظم و رابط بین فراماسونها و دربار دکتر سعید مالک وزیر بهداشتی بود. برحسب اتفاق پنجم آذر معادل ۲۶ نوامبر ۱۹۴۴ ژنرال شارل دوگل وارد تهران شد تا به مسکو برود. طبق دستور شاه برگزاری مجالس شبیه‌خوانی و عزاداری ممنوع اعلام گردید ولی در شهر قم اهالی با سنگ و چوب به مقابله با نیروی انتظامی پرداختند و در نتیجه عده‌ای زخمی و یک تن بقتل رسید.

علی‌نقی خان نبیل‌الدوله یکی از سران گروه بهائی در منزل خویش محفل ماسونی داشت و بهنگام ادای وظایف مسلکی خود نخست ابیات خواجه عبدالله انصاری را می‌خواند. در این محفل سه مجلد کتاب هم دیده میشد که عبارت بودند از قانون اساسی فراماسون، الواح بهاء‌الله، کتاب بیان.

وی فرزند عبدالرحیم خان کلانتر و معاون کنت دومونت فورت رئیس نظمیة تهران بود. چون در ایران بهائیان تحت فشار قرار گرفتند به آمریکا رفت و به او عنوان کاردار سفارت دادند. قوام السلطنه در کابینه دوم خود وی را به ایران دعوت کرد و او سه سال در ایران ماند. همسرش فلورنس لیدر زنان بهائی بود.

محمد حسین میمندی نژاد، نوشته است؛ وقتی به دیدن فراگزلو همدانی فراماسون سرشناس رفتم بمن



The Eye of Providence can be seen on the reverse of the Great Seal of the United States, seen here on the US \$1 bill

اظهار شد عده زیادی از بزرگان قوم در ایران عضو سازمان فراماسونری هستند. ما به ذات پروردگار یگانه اعتقاد داریم چون او مهندس اعظم معمار اصلی است و بهمین جهت در لژها و محافل چشم او را در مثلثی بالای سر رئیس نقش کرده ایم. آن چشم خداست. گفتم خدا چشم ندارد و تجسم آنهم انحراف از اصول مذهب است.

تجسم چشم خداوند در يك سه گوشه نورانی نشانه فراماسونری بر روی اسکناس یک دلاری آمریکا را در نگاره کناری میبینید.

کتاب یهود و فراماسون تألیف لوک لفونتن چاپ سال ۲۰۰۰ در کلکسیون آلبن میشل نوشته است:

«شاه یهود و اسرائیل، پسر داود، سلیمان بر قلمروی از رودخانه فرات تا مصر حکومت داشت. در قرن دهم قبل از تاریخ پایتخت این سرزمین بیت المقدس بود که در آنجا

سلیمان نخستین معبد یهود را بکمک صنعتگران و بردگان و سنگ تراشان بنا کرد. ده هزار نفر درختان سدر لبنان را قطع کردند، یکصد و پنجاه هزار تن مأمور آوردن سنگ شدند. بنای سلیمان در سی سال باتمام رسید ولی بارها خراب شد. چهار قرن بعد زور بابل آنرا تجدید بنا کرد ولی هرود پیش از آمدن مسیح آنرا بدل به خاکستر نمود. رم خود را برتر از بیت المقدس میدانست. هفده قرن بعد اروپائیان در فکر ساختمان معبد سلیمان افتادند ولی نه یهودی بودند نه کارگر. برای ساختمان نیاز به گونیا، پرگار، نخ سرب، قیچی بود. این اروپائیان اهل انگلیس و اکوس خود را فراماسون خواندند و مایل بودند همه آنها را بهمین نام بشناسند. مدت زمانی رم غالب بود و رومی ها مسیح را کشتند، شاه یهود را بقتل رساندند».

در سال ۱۷۵۹ طوماری به گراند لژ لندن نوشته شد و درخواست گردید که به ۲۳ تن اکثراً یهودی اجازه تأسیس لژ فراماسونری داده شود. این لژ آرام، آرام وسعت یافت معهداً نخستین فراماسون ها پروتستان یا کاتولیک فوری با ورود یهودان به لژهایشان موافقت نکردند و سه قرن تاریخ فراماسونری بویژه در آلمان خالی از احساس ضد یهود نیست. پرگار، گونیا شاخص قدرت معمار بزرگ جهانی است.

دیکسیونر علوم مذهبی Chanoine از L.E. Marcel در باره فراماسونری نوشته است: «اجتماع سری که در سال ۱۷۱۷ در انگلستان تأسیس شده و هدفش دگرگون ساختن افکار آزاد، تمدن انسانی و تأسیس يك انسانیت جدید است. در واقع عملی خلاف کلیساست که نوعی آئین مذهبی فلسفی بازگرفته شده از مسیحیت را می‌پذیرد... همان چیزی که گروه بیلدبرگ و یا طرفداران جمجمه و استخوان زیر نام «نظم نوین جهانی» ارائه می‌دهند.

ظهیرالدوله رهبر انجمن اخوت از یکصد و ده تن دعوت کرد تا اولین جلسه فراماسونری را در خانه اش ترتیب دهند و در این محفل یکصد و ده صندلی گذاشت و روی هر کدام نام اعضاء را نوشت. روز گشایش انجمن اخوت در منزلش برابر بانک ملی ظهیرالدوله نشانه های تیشه، پرگار، گونیا را بکار برد و چون عیسویان نشانه سه بر را عزیز میدانند (تثلیث) وی علامت انجمن را بشکل مثلث درآورد. حبیب یغمائی نوشته ظهیرالدوله مایل بود اساس کار خود را با فراماسونها تطبیق دهد بدین جهت هسته مرکزی انجمن را از دوازده تن برگزید باین شرح:



انتظام السلطنه (پدر نصراله و عبدالله انتظام)، اسمعیل مرزبان، ابراهیم حکیمی، حاج شمس الدین جلالی، نیرالملک شیرازی، سیف الدوله (برادر عین الدوله)، نوراله صبا، همایون سیاح (خزانه دار لژ بیداری)، اسداله یمین اسفندیاری، محسن تربیت، فتح اله صفائی، علی خان ظهیرالدوله.

فراماسونها و سلطنت شاهنشاه ایران

استاد امیرحسین امیرفیض وکیل دربار، در نوشته ای به تاریخ ۲۹ اکتبر ۲۰۱۲ نوشته است:

«دراسناد منتشره در رابطه باشورش ۵۷ (۱۹۷۹) بیشتر به مخالفت‌های شعاری با شاهنشاه ایران برمیخوریم که غالباً با اتهاماتی نیز همراه بوده است، وکمرمتوجه بودیم ویا اسنادی نشان میدهد که مخالفین رده بالای شاهنشاهی ایران که بیشتر وابسته به فراماسیون بودند، فعالیت آنان در جهت قراردادن موقعیت سلطنت شاهنشاه ایران در جهت عدم مشروعیت حقوقی سلطنت بود. این موضوعی بود که ورود به آن برای عوام آسان نبود ولی برای شخصیت های برجسته مخالفین شاه موضوعی بسیار با اهمیت بود چراکه نفی سلطنت رابه موارد وتصریحات قانون اساسی پیوند میزد و قائمه اعتباری این مسئله بسیارمحکم تراز اتهامات بازاری بود که به شاهنشاه ایران زده میشد.

اسناد مبارزه که بخشی از آنها درسنگرها در رشته مقالات <پشت پرده مبارزات> انتشاریافته موید آن است که عوامل وابسته به انگلستان در ایران که فراماسونها راتشکیل میدادند خیلی زودتر از عوامل آمریکائیا در جهت مبارزه حقوقی علیه سلطنت شاهنشاه ایران دست بکارشدند.

تلاش آنها در این زمینه بود که به استناد قانون اساسی مشروطه سلطنت شاهنشاه ایران را غیرقانونی و نامشروع به اثبات بکشند تا سلب وفاداری و اعتماد از شاه، از صورت احساسی و تبلیغی برپایه قانون درآید.

استدلال آنها بر این پایه بود، از آنجا که نمایندگان مجلس سوگند یاد کرده اند <مادامیکه حقوق مجلسیان مطابق این نظامنامه (یعنی قانون اساسی) محفوظ و مجری است، نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه عادل و مفخم خودمان صدیق و راستگو باشیم و به اساس سلطنت و حقوق ملت خیانت ننمائیم>

مفهوم مخالف حقوقی سوگند نمایندگان مجلس متوجه این مقصود است که وفاداری به شاه از سوی نمایندگان مجلس و بطور کلی مشروعیت سلطنت شاه، مشروط به زمانی است که قانون اساسی مشروطیت از طرف شاه محترم و لازم الاجرا شناخته شود، و در صورتی که شاه قانون اساسی مشروطیت را نادیده گرفت از آنجا که نمایندگان مجلس نماینده تمام مردم کشور شناخته میشوند لذا با ابطال تعهد وفاداری آنان به شاه وفاداری مردم هم به شاه منتفی میشود.

استعفای جمعی از نمایندگان مجلس در سال ۵۶ و ۵۷ از جمله محسن پزشکیور براساس همین ادعای نادرست آنان نسبت به شاهنشاه و قانون اساسی مشروطیت بود.

آغازین فعالیت با نامه معروف به سه امضای بختیار و سنجابی و فروهر آغاز شد که اسناد منتشره در وابستگی بختیار به سیاست انگلستان تردیدی باقی نگذاشته است؛ بدون اینکه در آن نامه به مورد ادعا یعنی نادیده گرفتن اصول قانون اساسی مشروطیت از طرف شاهنشاه ارائه دلیلی شده باشد؛ متأسفانه موردی هم ندیدیم که کسانی در مقابل نامه مزبور خواستار توضیحات و ارائه موارد ادعا شده باشند.

پایه ای را که بختیار گذاشت دیگران دانسته و پانداخته بر آن بارسنگین اتهام را قرار دادند و همانطور که میدانید این بنای نادرست و ساخته شده از کینه و دشمنی با شاهنشاه همچنان تاکنون هم پابرجاست.

خمینی در زمانی که نمیخواست مستقیماً علیه شاهنشاه قرار گیرد و یا مصلحت نمیدانست که فلسفه تشیع را در تعلق سلطنت به خانواده ازبطن علی و فاطمه مطرح سازد و در نهایت نتیجه عدم مشروعیت سلطنت شاهنشاه را علم مبارزه خود قرار دهد از ادعای عدم رعایت قانون اساسی از طرف شاه استفاده کرد و گفت شاه قانون اساسی را زیر پا گذاشته است، یعنی همان قانون اساسی که خمینی وجبهه ملی آنرا یکسره از میان رفته تلفی می‌کنند.

استدلال دیگر مخالفین برجسته شاهنشاه استناد به اصل سی و نهم متمم است که شاه سوگند یاد میکند که بر طبق قانون اساسی سلطنت نماید، که مفهوم مخالف آن این میشود؛ در صورتی که شاه طبق قانون اساسی سلطنت ننماید سلطنت او بر اساس قانون اساسی فاقد مشروطیت میشود و خدا و قرآن که پشتوانه سوگند سلطنت میباشند ضامن و ضمانت اجرای تعهد مزبور است.

از آنجا که عبارت <طبق قانون اساسی سلطنت نمائیم> در سوگند سلطنت جواز موقعیت شاهنشاه در اعمال قدرت قانونی مشروطه در متمم قانون اساسی میشد و از آنجا که مخالفان برجسته شاهنشاه خوب میدانستند

که برای ازپادر آوردن شاهنشاه باید موقعیت و اختیارات شاهنشاه از ایشان سلب گردد چنانکه مصدق در مخالفت باشاهنشاه ایران این خواسته را مطرح کرد، آنها یعنی مخالفان شاهنشاه مسئله دخالت دراموردولت و تعدی به محدودیت اختیارات شاهنشاه را عنوان کردند و از آنجا که حد و حدود دخالت درامورکشور هم ضابطه قانونی روشنی در سنت مشروطیت ایران نداشت، هر اقدام شاهنشاه را با آنکه بموجب متمم قانون اساسی رئیس قوه مجریه و قضائیه است دخالت درامور گرفتند؛ از باب نمونه، دکتر سجادی سناتور انتصابی و رئیس مجلس سنا ماسون بزرگ در کابینه از هاری که با حضور شاهنشاه تشکیل گردید با تشدد و تندی خطاب به شاهنشاه ایران گفته: «دیروز که کابینه معرفی شد باز هم اظهار نظر کردید قرار بود که دیگر در کارهای مملکتی دخالت نکنید. شاه گفت آقای دکتر سجادی من که چوب نیستم وقتی شخصی را بعنوان وزیر کار معرفی میکنید من نگویم انشاء الله موفق باشد»

(رنج رایگان صفحه ۳۵۶ خاطرات حسنی خطیبی)

دکتر سجادی انسان دانایی بود اختیارات شاه را در قانون اساسی دقیق میدانست ولی دیدید که حتی گفتن «انشاء الله وزیر کار موفق بشود» هم دخالت درامور کشور در حد خارج از قانون اساسی منظور میشود.

میخواهم این نتیجه ارائه شود که هدف ساقط کردن قدرت سلطنت بود نه پاسداری و یا دلسوزی برای قانون اساسی مشروطیت.

در قانون مجازات عمومی ایران شاهنشاهی، توهین به مقام سلطنت جرم است آیا افترا و اتهام زیرپا گذاشتن قانون اساسی از سوی شاهنشاه که از جانب کسانی خاص و بیشتر وابستگان به فراماسون ها عنوان میشد اثری سنگین تر از توهین به مقام سلطنت نبود؟ اتهامی که اساس مشروعیت سلطنت را زیر سوال میبرد؟

چرا باید مفتریان، بوسیله دادستان کشور مورد تعقیب قرار نگیرند و مفتری به دادگاه احضار نشود تا ادعای خود را به اثبات برساند و چون حقیقتی وجود نداشت که پای اثبات را محکم کند لاجرم محکوم میشد و همین حکم محکومیت مفتری باب شیطنت هائی که تاکنون هم ادامه دارد مسدود و برسوائی میکشاند.

سازمان امنیت و اطلاعات کشور که نسبت به اهانت به شاهنشاه ایران حساسیت قانونی داشت چرا باید نسبت به اتهام سنگین زیرپا گذاشتن قانون اساسی از سوی شاه بی تفاوت بماند که ماند.

همان سه نفری که نامه معروف به سه امضا را در مورد نقض قانون اساسی از سوی شاهنشاه ایران منتشر کردند کافی بود که مقامات قضائی اثبات موارد اتهام را از آنها بخواهند تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

هیچیک از نمایندگان مجلس، سناتورهای حتی انتصابی به رد آن کذب وافر و آن اتهام ویران کننده اساس سلطنت بر نیامدند.»

این ادعا ها از سوی فراماسون های وابسته به فرانسه و به ویژه انگلیس مطرح شد. دیدیم که پس از برسرکار آمدن فراماسون مذهبی روح الله خمینی، هرکدام از فراماسون های وابسته به فراماسونی آمریکا را یافتند اورا کشتند، ولی فراماسونی مانند شریف امامی زنده وبدون دردسر باقی ماند. آقای هوشنگ نهاوندی که از جمله فراماسون های وابسته به فرانسوی ها بود، و اقراروافتخار میکند که فراماسون بوده است هرگز کشته نمیشود. ولی بر اثر دیوانگی و کینه شخصی یک ملای بی سواد، آقای امیرعباس هویدا که او هم به فراماسونی فرانسه مربوط میشد ناجوانمردانه کشته میشود. آقای هویدا در جلسه دادگاه و در گفتگویی که با یک خبرنگار در حالیکه در زندان بود داشته است نگران مرگ خود نبود وبه همین دلیل حاضر به خروج از ایران نمیشود.

امروز که چهل سال از شورش اسلامی گذشته است دقیقا هم آنچه که شاهنشاه ایران بوصف آوردند حاکم برمبارزه وشخص اعلیحضرت رضا شاه دوم است وافرادى انتقامجو، مخالف حقانیت سلطنت و بیشترعامل بیگانه، نقش سازان فراماسونی وابسته به انگلستان که با بازگشت پادشاهی به ایران موافق نیستند سبب کم فروغی مشروطه خواهان ومبارزه طرفداران پادشاهی شده اند.

میگویند پس از آنکه آقای اسماعیل رایین جلد سوم کتاب «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» را منتشر کرده بود در پای پلکان هواپیما آقای امیرعباس هویدا گزارش داده بود، رایین نام بسیاری از فراماسون هارا منتشر کرده است؛ شاهنشاه گفته بودند، شما ها که قوی هستید چرا پاسخگو نیستید.

این نشان از آن دارد که شاهنشاه از اینکه آقای رایین اعضای فراموشخانه را رسوا میکرد خشنود بوده و با کار آقای رایین مخالف نبوده اند. راستی را روشن میکردند.

پیرامون چگونگی مرگ رانین چنین می‌گویند؛ پس از چاپ کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران، یک وکیل شرخر، اسماعیل رانین را به شکایت از او نزد دادستانی انقلاب اسلامی برمی‌انگیزد به گونه‌ای که در سال ۱۳۵۸، عبدالرحیم جعفری چندین و چند بار به دادستانی انقلاب فراخوانده می‌شود و حتی او را «ممنوع‌المعامله» می‌کنند و حسابهای بانکی انتشارات امیرکبیر را می‌بندند؛ تا جایی که به گفته او دیگر «چیزی نمانده بود تشکیلاتم به کلی متوقف شود». در همان روزگار، روزی مأموران دادستانی انقلاب اسلامی به همراه رانین و «همدستانش»، بی آنکه پیشتر جعفری را آگاه کرده باشند به دفتر انتشارات امیرکبیر می‌آیند و عده‌ای از کارکنان مؤسسه هم که از توهین رانین به روح‌الله خمینی خشمگین بودند، هنگامی که پی به آمدن او بردند، بر ضدش شعار دادند ولی برخلاف آنچه نوشته شده بود «از آنجا که پیشتر بارها به رانین حمله قلبی دست داده بود، در اتاق رئیس دفتر انتشارات حال وی دگرگون شد و مرد». گویا آقای رایین را به مرگ شتاب داده بودند.

خاندان یهودی تبار قوامیان (سعید امامی از تبار این خاندان بوده) صاحبان بانک قوامین از حامیان اصلی سعید امامی و احمدی نژاد بودند.

پوتین روابطی خودماتی و گرم با بزرگترین خاندان یهودی روسیه یعنی چاباد لوباویتچرز دارد. اینکه چگونه هر وقت ولادیمیر گرسنه می‌شد این خانواده یهودی به او خوراک می‌دادند، از این رو این علاقه

و الفت بین آنها بوجود آمده، شاید هنوز مشغول به خوراندن او هستند. این فرقه یا خاندان به وضوح در صف مقدم تشکیل دهندگان نظم نوین جهانی می‌باشد.

در وب سایت ریچارد تاملینسون که مامور ام آی ۶ بوده و با پوتین جوان، مامور کاگ ب تعلیم دیده بوده خواندم که اینان یاد گرفته بودند خدمتگذار ایلومیناتی ها باشند، نگهبانان خودخوانده جامعه که برای حکومت کردن زاده شده اند.

پوتین توسط ام آی ۶ شستشوی مغزی و کنترل می شده و شاید هنوز هم باشد. این شاید توجیه سکوت او در ماجرای غرق کردن زیردریایی کورسک و همچنین کشتار بیرحمانه بسلان که با همیاری و رهبری ام آی ۶ صورت گرفت باشد. تاملینسون میگوید پوتین دارای رتبه رویال آرک در فراماسونری بود اما دیگر یک فراماسون محسوب نمی شود و از کنترل مغزی هم خود را رها کرده. از این شگفت زده ام!

من باور نمیکنم که پوتین از روتچیلدها و از سیستم بانک جهانی بریده باشد. آیا روسیه دارای یک بانک مرکزی که توسط روتچیلدها یا راکفلرها یا بهتر بگویم آریستوکراسی انگلستان، اداره میشود نیست؟

اگر کسی بر خلاف سیاست شیطنانی نظم نوین جهانی عمل کند و به مخالفت با آن پردازد همانند **John F. Kennedy** رئیس جمهور محبوب آمریکاییان ترور خواهد شد.

پرزیدنت جان اف کندی در سخنرانی ۲۷ آوریل ۱۹۶۱ با اعلام خطر از قدرت های پشت پرده (ایلومیناتی ها، فراماسونها و ...) و همینطور خطر بزرگ نظم نوین جهانی به مردم آمریکا به طور علنی مخالفت و مقابله خود را با نظم نوین جهانی اعلام کرد.

از جمله سیاست های پرزیدنت جان اف کندی که مخالف با اهداف صهیونیست ها، فراماسون ها و ایلومیناتی ها بود می توان به جلوگیری از جنگ ویتنام و صلح با شوروی و موافقت با شوروی برای خلع سلاح هسته ای، که منجر به جلوگیری از برنامه صهیونیست ها می شد اشاره کرد. دکتر هنری ماکو، موساد و ایلومیناتی ها را بانی اصلی ترور جان اف کندی می داند.

این کتاب در مسیر فکری جان اف کندی قرار ندارد بلکه آگاهی هایی که در اینجا و آنجا بصورت پراکنده وجود داشته را برای آگاهی آنانی که کمتر زحمت پژوهش را بخود هموار میکنند یکجا گرد آورده است.

نقشه دولت انگلستان

دولت انگلیس نقشه بسیار ساده ای را ترتیب داد؛ بنیاد آن نقشه پلید متقاعد کردن ملت ایران بود تا وانمود کند؛ اعتقادات مذهبی و فرهنگی آنان توسط غرب و بدست شاه درحال تخریب شدن است و حقیقت امر آن است که سرنوشت ایران بر اساس مدرن شدن نیست بلکه حفظ اصول و پنداشت گذشتگان و آنچه بصورت تعالیم از «محمد» رسیده می‌باشد (بشرط آنکه آن اصول را بدانند).

خمینی هم برای به کرسی نشاندن این نقشه ۱۵ سال در عراق با مغزشویی آموزش دیده بود و آموزه های انگلیسی هارا پذیرفته بود. شاید خمینی یکبار هم قرآن را نخوانده بود ولی هرچه حدیث و داستان ساختگی در باره اسلام بود به گوش او خوانده شده بود.

خواندن قرآن شما را مسلمان نمی‌کند بلکه اگر خواننده خردمندی باشید خواندن قرآن شما را از اسلام بدور نگاه خواهد داشت. به آن درجه از دانش خواهید رسید تا خوی بت پرستی (پرستش محمد و امام) را ترک کنید. آنگاه که از تعبد دست بردارید و به آگاهی برسید رستگار خواهید شد. گرفتاری جامعه ایران تعبد سرسری و بدون دلیل و نا آگاهی مفرط است.

محمد با تماسی که با یهودی ها و ایرانیان از راه سلمان فارسی داشت مردم مکه را (قرآنش برای مردم مکه است و در آیه های قرآن آنرا تکرار کرده است)، مطالبی را که بکار کنترل مردم بیاید را به آنان تحمیل میکرد همان کاری که اکنون آریستوکراتهای انگلیسی به اعراب و دیگران تحمیل میکنند.

محمد پرستش بت هارا از مردم مکه گرفت و بجای آن خدایی به آنان داد تا در کنترل محمد بوده باشد. همان کاری که انگلیسی ها بصورت بوجود آوردن فرقه های قابل کنترل مانند «اخوان المسلمین» یا خمینی، مجاهدین خلق (ارتجاع سرخ و سیاه) ایجاد کربلا، نجف و قم کنترل مردم را در دست دارند.

خود محمد به خدایی ایمان نداشت برای اینکه همه آیه ها ساخته ذهن خودش یا دهان بینی از آنچه شنیده بود یا در جهت رفع و رجوع گرفتاری های سکسی، مالی تقسیم غنائم جنگی یا اداری خودش بود. او میدانست خدایی نیست ولی چون مردم را از آن «بت الاله» که به «الله» مبدل کرده بود میترساند نمیخواست وجود خدا را منکر بشود. آریستوکرات های انگلیسی هم بوجود خداوند و به مذهب مسیحیت اعتقاد ندارند ولی در همه جا مذهب های محلی همه ابزار دست انگلیسی ها است.

همانگونه که تصوف سر از همه جا بلند کرد تا علیه مسیحیت قد علم کند بهمان طریق هم متخصصان انگلیسی خاورمیانه کوشش کردند تا ضمن نفوذ در تصوف و شیعه اسلام واقعی را معدوم نمایند؛ ولی اسلام خرافی را حفظ کرده اند.

انگلیسی ها همه این کارها را نه تنها در ایران بلکه در مصر، چین، هند و جاهای دیگر نیز کردند تا مقاصد آریستوکراتی خود که بشدت به آن وفا دارند را حفظ کرده باشند.

خمینی پرورده فکر ایلومیناتی-آریستوکراسی انگلیسی بود تا باعث انهدام اسلام بشود، که شد. صوفیه را میتوان معادل «ایلومیناتی» دانست که اغلب اوقات این کلام در آموزش های آنان بگوش میرسد.

تعریف واژه فرقه بالاتر آمد؛ انگلستان گرچه تظاهر به مسیحیت میکند ولی بصورت «فرقه انگلیسی» اداره میشود.

جان کلن معتقد است: «خاندان سلطنتی انگلستان یا «رویال فامیلی» هم رئیس و هم سازنده این فرقه است. مدت ها یکی از اعضای این فرقه مسئول قتل های بسیار حساس بود نام او «جک سب» ۴۴ بود. بسیاری از نخست وزیران نظیر «لرد پال مراستون» و «دیزرائیلی» توسط «رویال فامیلی» انتخاب شدند. «چمبرلین»، «بل گیتون» و «لرد شافت سبری» ۴۵ از اعضای این فرقه بوده و بمیل خود در این انحطاط که توسط سطوح بالا صورت میگرفت شرکت داشتند. نماد آنها دو حرف (اچ - اس) ۴۶ که بمعنی همجنس بازی و عشرت طلبی میباشد....

...فرقه بهائی توسط «گروه آکسفورد» بوجود آمد و در سراسر کشورهای عربی توسعه یافت، ارزش زیادی ندارد که این فرقه رادراصل عربی بدانیم، بزرگترین معبد (عبادتگاه) آنها در شهر «حیفا» اسرائیل است.

بهائیت معتقد به (حکومت واحد جهانی) است و بهمین دلیل مشکل نیست که ردپای «آدام وایزهاپ» را در آن بیابیم.

فرقه بهائی در هر نقطه ای از جهان که بوجود می‌آید توسط «فراماسون اسکاتلند» کنترل میشود. «لرد گرزون» مساعی خود را بکاربردن فرقه بهائی رابعنوان یک اسلام واقعی و صوفیانه قلمداد کند، اما این کوشش ناموفق بود او در هیچ جایی به اندازه ترکیه به اسلام ضربه نزده است؛ جانیکه «گرگ های خاکستری» بپا خاستند و علیه کوشش های «آتاترک» که میخواست ترکیه ای مدرن و ملتی متجدد داشته باشد ضربه وارد آورند. «گرگ های خاکستری» هم توسط «فراماسون اسکاتلند» اداره و کنترل میشوند.

بی بی سی دشمن شماره یک ملت ایران است

پس از آنکه نتیجه گیری در گوادلوپ بر آن شد تا «شاه باید برود» جیمی کارتر به «جرج بال» که عضو «گروه سه جانبه» بود را بعنوان رییس کمیسین خلیج پارس انتخاب کرد و جرج بال مشغول کار شد. آمریکایی های بانفوذ را قانع کرد تا پشتیبانی های شاه را قطع کنند. شاهنشاه در کتاب پاسخ به تاریخ نوشته اند:

«.. حالا برایم کاملاً روشن است که آمریکاییها میخواستند من بروم. چه عاملی سبب شد که «بال» بطور ناگهانی مشاور کاخ سفید در بخش ایران بشود؟ من میدانستم «بال» دوست ایران نیست. من میدانستم «بال» مشغول مطالعه گزارشی راجع به ایران است اما هیچکس بمن خبر نداد که این گزارش در چه زمینه است و نتایج حاصله آن چیست. «بال» جزء آن دسته از آمریکایی های بود که میخواست من و همچنین کشورم سقوط کند».

۴۴ - Jack the Ripper

۴۵ - Lord Shaftsbury

۴۶ - H.S.

ممکن است نتوان در این کتاب به همه شیطنت های بی بی سی پرداخت ولی شاید بتوان گفت؛ بی بی سی بطور یقین در تغییر تاریخ به ترتیبی که سود انگلستان تامین بوده باشد در هر گزارشی دستکاری میکند. دو ماجرای تاریخی بی ربط را پشت سر هم روایت می کند؛ حرف هایی را جعل می کند؛ دروغ هایی را از زبان کارشناسانش دامن تکرار می کند؛ از جانب دیگران بیانیه صادر می کند؛ هر چیزی را سیاسی و امنیتی می بیند؛ هر رویدادی که منبعش کشور یا شخصی باشد که از نظر ام آی شش انگلستان زیر نظر است آنرا زیر پرسش می برد. برای نمونه به گفتگوی دیوید فراست با شاهنشاه اشاره میشود که در آن گفتگو نیت بی آبرو کردن شاهنشاه است. سنگ پراکنان به ایران را تایید می کند؛ برای رهبران خط و نشان می کشد و دست آخر هم مجریانش ژست بی طرفی می گیرند. اینها همه گوشه ای است از رسانه ای که دختران مجرد را مادران داغدار می خواند؛ همکاری با همکارانش را تکذیب می کند؛ برای سران کشورها برای آدم های با نفوذ و برای موشک هایی که اصلاً وجود ندارد کلاهک های هسته ای می سازد و آنقدر دروغ می گوید تا صدای فعالان بین المللی را هم در می آورد.

در پی سقوطی که در ایران در پی بیرون رفت شاهنشاه بوجود آمد به همه جا سرایت کرد، ویتنام، کره، رودزیا، آنگولا، فلیپین، نیکاراگوئه، آفریقای جنوبی، یوگوسلاوی و بزودی عراق، افغانستان، لیبی، سوریه همه دچار دردسر های ژرفی شدند.

«رمزی کلارک» که روزگاری دادستان کل آمریکا بود، با همکاری «جوزف مالونی» رئیس سابق پایگاه (سی-آی-ای) در بیروت در پی آن بودند تا با کنترل عملیات زمینی نیروهای امنیتی همه کشورها در صورتیکه جنگ داخلی یا کودتایی در ایران به نفع شاه رخ بدهد وارد عمل بشوند.

نخست وزیر فرانسه آقای ژیسکار دستن تلاش کرد اشتباهاتش را جبران کند ولی انگلیسی ها کار خودشان را کرده بودند، آمریکا به اشاره ام آی شش وارد عمل شده بود. ناچار شد همراه دولت آلمان نخست وزیری آقای دکتر شاپور بختیار را در شش جولای به رسمیت بشناسد.



«شاپور بختیار» از جمله آدم های [بلاک نوبلیتی] وابسته به آریستوکرات های انگلیسی بود. شاپور بختیار هم همراهی با خمینی بود و میخواست بصورت انتقام هم شده ایران را به دوره قرون وسطا (عصرتاریکی) سوق دهد. شاپور بختیار آدم انگلیسی ها بود نه آدم آمریکایی ها. بنابراین نمیخواستند او کارها را در کنترل داشته باشد و با هر زوری بود با فشار هایی که به فرانسه وارد ساختند خمینی را با هواپیمای ایرفرانس به تهران فرستادند. غافل از آنکه بدانند خمینی هم دست پرورده انگلیسی ها است. انگلیسی ها همواره نقشه دوم را در آستین دارند.

پس از آنکه کریم سنجابی بختیار را از جبهه ملی اخراج نمود «دکتر امینی» به پاریس رفت تا پای قرارداد با خمینی را امضاء کند.

«بختیار» توانست در مدت کوتاه نخست وزیری خودش ارتش را کنترل و (ساواک) رامنحل نماید. این همان چیزی بود که خمینی میخواست. همان طرحی بود که کلاب روم و بیلدبرگ میخواست. همان چیزی بود که موساد و سیا دنبالش بود.

برخی براین باورند شاپور بختیار ارتش را به سفارش ژنرال هایزر بی اثر کرد و ساواک را به دلیل کینه و به خواست انگلیسی ها منحل کرد. آقای کلمن معتقد است بختیار نفت را ملی کرد؛ ولی نفت در زمان بختیار ملی نشد. ملی شدن ظاهری نفت بنام مصدق نوشته شده ولی ملی شدن راستین نفت که انگلیسی ها را عصبانی و شرکت های نفتی از جمله بریتیش پترولیوم را عصبانی کرده بود از سال ۱۹۷۳ که شاهنشاه اعلام کردند «دیگر به هیچوجه قرارداد های گذشته با آن شرایط تمدید نخواهد شد» کاملاً در کنترل ایران و ملی شده بود.

بختیار برخلاف نظر جان کلمن ملاها را به جهنم نفرستاد، بلکه ترتیبی فراهم کرد تا خمینی بتواند به کشور بازگردد. در صورتیکه میتوانست جلوی او را بگیرد ولی ماموریتش این بود تا کشور را از شاهنشاهی تحویل گرفته و آنرا به ملاکراسی تحویل بدهد و اینکار را کرد. شاپور بختیار یکی از لو دهنده های کودتای پایگاه شاهرخی بود، بنابراین طرفدار نظام پادشاهی نبود و در جهت تداوم حکومت ملاها تلاش میکرد.

اینجا بود که ملاها با همکاری رادیکال های چپ شورش های خیابانی را براه انداختند و مطبوعات دنیا نیز گناه آنرا به گردن بختیار و شاه گذاشتند.

ارتشیان میانه رو در انتظار دستور مستقیم از طرف شاه بودند، در صورتیکه شاهنشاه در فرودگاه درپاسخ قره باغی گفته بودند: «وظیفه ارتش مشخص است و به وظیفه خود عمل خواهد کرد». همان انتظاری که تیمسار سرلشگر زاهدی خود در بزنگاه بسیار حساس به نفع مردم و کشور انجام داد. وقتی انگلیسی ها به او پیام دادند، کنترل را در دست بگیر باتو همراهی میکنیم با مشورت پسرش اردشیر زاهدی فوری به رم تلگراف کردند و شاهنشاه را به کشور فراخواندند. آنان مانند قره باغی و فردوست خائن نبودند. در سال ۱۹۷۹ ولی به سفارش هایزر ارتش بی اثر شده بود.

ارتشیان میانه رو باور نمیکردند که آمریکا از خمینی حمایت کند به ارتشیان توسط فرمانده نیروی هوایی آمریکا وعده داده شده بود که در زمان مناسب آمریکا علائم لازم جهت برخورد با شورش های خیابانی را به آنها خواهد داد.

مردم هنوز گیج دستورات پی در پی و ضد و نقیض بی بی سی در خواب و خیال بودند ولی ارتشیان میانه رو وفادار به شاهنشاه میدانستند «اگر حکومت بدست ملاها افتد ایران به دوره قرون وسطا خواهد افتاد».

اول ماه فوریه سال ۱۹۷۹ بعنوان یک روز ننگ آور برای ایران و بدنامی برای آمریکا درخاطره ها نقش بست. شاپور بختیار اجازه فرود به هواپیمای افرانسی داد که خدمه و خلبان آن از ماموران ضد جاسوسی و امنیت فرانسه بودند تا خمینی را به سلامت به تهران برسانند.

برخلاف انتظار کارتر خمینی به آمریکا احترامی قابل نبود و از اینکه سیا از راه مشاوران ارتش در امور ایران دخالت میکرد خشنود نبود. البته خمینی شعور چنین برآیندی را نداشت. بلکه بی بی سی و رابط های فراماسونی مذهبی انگلستان چنین برخوردی با آمریکایی ها داشت.

بی بی سی مرتبا بدون هرگونه اخلاق در امور ایران دخالت میکرد و دستور شورش و راهپیمایی میداد. ژنرال های ایرانی حوادث آرام و پیشروی خیابانی و سیاسی خمینی را اعلام خطر ملی احساس میکنند و شاه را تلفنی در جریان میگذارند شاه میگوید: نه.

میبینیم که ژنرال «بدره ای» و ۳۵۰ تن از افسران که آماده بودند علیه خمینی کودتا بکنند توسط تیم تعلیم دیده «سی-ای-ای» از پشت سر کشته میشوند.

دیگر ارتش توان بدست آوردن فرصت برای مچاله کردن انقلاب «خمینی» را نداشت در اینجا باید از «ژنرال هایزر» یاد کنیم، او از چهارم فوریه تا چهارم ژانویه در تهران بود، او بدون آگاهی مقام های امنیتی که مشغول کارهای دیگری بودند و دولت که درگیر بود وارد تهران شده بود. بعد ها آشکار شد که از سوی آمریکایی ها مامور بود تا ارتش را بی اثر کند.

در التهاب تهران ژنرالهای ایرانی در کمال یاس و ناامیدی به شاه که در مصر بود تلفن کردند و همانطوریکه قبلا گفته شد شاه از گشودن آتش بروی مردم خوداری کرد.

شاهنشاه به مقصد آمریکا از ایران درآمده بود تا برای گفتگو با مقامات آمریکایی برود. ولی در بین راه آمریکایی ها سفارش کرده بودند در مصر به دیدار انور سادات برود و در باره «کمپ دیوید» و صلح اعراب و اسرائیل با سادات گفتگو کند. بنا به نوشته و گفته های جناب آقای امیراصلان افشار که همراه شاهنشاه بودند «هنوز امیدوار بودیم برای مذاکره به آمریکا برویم. ولی بعدا آمریکایی ها از پذیرفتن هوایمای شاه پوزش میخواهند».

قانون اساسی آمریکا میگوید: آمریکا نمیتواند در امور حاکمیت ملی کشورهای دیگر دخالت کند.

ولی کارتر شخصا به دلیل اینکه شاهنشاه نپذیرفته بود تا برادر کارتر در طرح ساخت بندر چاه بهار بعنوان مهندسین مشاور حضور داشته باشد به شاه کینه میورزید. در این فتنه گری «کارتر» نقش عمده ای در سقوط شاه داشت. او میدانست در صورتیکه آمریکا شاه را بپذیرد سفارتش در ایران بخطر خواهد افتاد اما او هیچ توجهی به حفاظت و پشتیبانی برای جلوگیری کردن از اشغال سفارت ننمود، و درحقیقت بعداز بازگشت خمینی به ایران خط ارتباطی با خمینی قطع شده بود و نه ابراهیم یزدی و نه صادق قطب زاده نمیتوانستند در برابر روند و هجوم مجاهدین خلق و حزب توده که زیر سایه «ارتجاع سرخ و سیاه» با روس و انگلیس همکاری کرده و نمیخواستند جایی برای آمریکا در نظر بگیرند بایستند.

از طرفی آمریکا به دلیل قانون اساسی خودش خیلی قادر به دخالت در امور ایران نبود.

ابراهیم یزدی معتمد و دستیار خمینی در سوم ماه اکتبر سفری کوتاه به آمریکا نمود، او پشت درهای بسته در نیویورک با «سایروس ونس» در بخش (شورای روابط خارجی) مذاکره بعمل آورد؛ این ملاقات دقیقاً چند ساعت بعد از آنکه خمینی آمریکا را منفور خوانده بود صورت گرفت و سپس آمریکا را «شیطان بزرگ» نامید.

انگلیس و روس با همکاری گروه های چپ که نگران بودند خمینی از راه ارتباط ابراهیم یزدی جهت آمریکایی هارا بگیرد ترتیب گروگان گیری کارمندان سفارت آمریکا را پیش می‌کشند. تیم انتخاباتی آقای رونالد ریگان هم از موضوع استقبال کرده و گروگان گیری ۴۴۴ روزه باهماهنگی پشت پرده آغاز میشود.

دولت مهدی بازرگان و ابراهیم یزدی سخت در منگنه قرار می‌گیرند.

آمریکایی ها که به دلیل طرح هنری پرشت مخالف شاه و ادامه پادشاهی در تهران شده اند مرتباً تلاش دارند به هر نحوی شده «شاه» را دیکتاتور و شخصی که با ثروتی انبوه فرار کرده نشان بدهند. این همان چیزی است که رسانه های یهودی با کمک بی بی سی و دیگر ایلومیناتی های وابسته به انگلیس استقبال میکنند.

رمزی کلارک با دست های پنهان کمپین بزرگی علیه ورود شاه به آمریکا تشکیل داده و اقدام به راهنمایی های لازم مینماید. زمان و مفاد نامه «کلارک» کمی شبیه برانگیزاست که بتواند جرقه ای برای برافروختن خشم ملت ایران علیه شاه و متعاقب آن تسخیر سفارت و گروگانگیری اعضای آن در چهارم نوامبر باشد.

«هنری کسینجر» و راکفلر برای پذیرش شاه در آمریکا فشار می آورند.

سالیوان سفیر آمریکا در تهران در تلگرافی بکلی سری به واشنگتن میگوید در صورت پذیرش شاه سفارت در خطر قرار خواهد گرفت. این تلگراف در ماه آگوست از سوی جورج هانس نماینده کنگره آمریکا از ایالت آیداهو لو میرود. نخست واشنگتن پست، سپس روزنامه و تلویزیون های دیگر آنرا با سروصدا بزرگ میکنند.

«سی-ای-ای» به رئیس جمهور اخطار کرده بود اگر شاه توسط آمریکا پذیرفته شود حادثه ای طوفانی در سفارت آمریکا برپا خواهد شد».

تسخیر سفارت آمریکا در تهران با اطلاع و خشنودی دولت انگلستان و با توافق گروه انتخاباتی رونالد ریگان که نمیخواست اجازه انتخاب دوباره کارتر را بدهد همراه بود. از نظر ایلومیناتی ها ماموریت کارتر تمام بود و تاریخ مصرفش تمام شده بود.

پس از آنکه آقای برژینسکی تنورسین حلقه اسلامی برای جلوگیری از نفوذ شوروی به آبهای خلیج پارس در چهارم نوامبر در الجزیره با ابراهیم یزدی دیدار میکند سفارت آمریکا اشغال میشود.

«بروس لینگن»^{۴۷} جزو گروه‌گان‌ها نیست بلکه در اتاقی در وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی دارای بی‌سیم، تلفن، تلکس، و ارتباط با واشنگتن در امنیت زندگی میکند.

بوریس لینگن پیش از گروه‌گانگیری از سفارت بیرون آمده تا بتواند با گروهی در واشنگتن در ارتباط باشد. این خودش یک رمز و ابهامی را ایجاد میکند. آیا بوریس لینگن یک ماسون بود؟ یک مامور بیلدبرگ بود، یک جاسوس انگلیسی بود یا جاسوس گروه انتخاباتی جمهوریخواهان بود؟

آقای «جیمی کارتر» بلا فاصله پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران میلیارد ها دلار پول های ایران را در بانک های آمریکایی مسدود میکند. پول را چه کسانی مدیریت میکنند، در بالا گفتیم در کنترل بانک داران و سهامداران فدرال رزرو (بانک مرکزی) آمریکا همان کسانی که به ماسون ها و بیلدبرگ وصل هستند؛ نخست بحران را بوجود می آورند و سپس «مدیریت بحران» به ترتیبی که نشان ندهد کار خودشان است را به دست میگیرند.

بلوکه کردن، کالا هایی که خریداری شده و حاضر بود پولهایی که مال ایران بود و دلار ثروت ملی ایران کاملاً غیرقانونی بود و باعث شد بسیاری از کشورهایی که دارای شعبات بانکهای آمریکائی بودند سپرده های ایران را نزد خود مسدود نمایند.

در اثر اجرای این سناریو آمریکا خسارت های کلانی به اوپک و دیگر کشور های عربی که ناچار شده بودند مسیر کالا و نفت را تغییر بدهند پرداخت کرد.

برنامه نجات گروهگان‌ها توسط هواپیما با استفاده از فرودگاه طبس یک هماهنگی ازپیش با ابوالحسن بنی صدر بود و مبینیم وقتی هلی کوپتر به هواپیما میخورد و آتش میگیرد دستور میدهند همه هواپیماهای باقیمانده را برای اینکه بدست روس ها نیافتد فوری بمباران کنند. اینکار یک خیمه شب بازی بین تهران و واشنگتن بود.

در تمام این جریان ها بی بی سی و رادیو تلویزیون های وابسته مرتبا هیزم به تنور تبلیغات و پروپاگاندا میگذارند.

در ساختمانی در واشنگتن دی سی؛ یک گروه عملیات جاسوسی حضور دارند که نیروهای دریایی آمریکا از آنان آگاهی دارند. در زمانی که گروهگان‌ها هنوز در سفارت هستند کارتر همه ایرانیان را از ایران بیرون میکند و همه کارمندان سفارت را اخراج میکند ولی شخصی بنام کاپیتان «ستوده» در سفارت باقی میماند و بعدا معلوم میشود گفته است دستور تخلیه شامل او نمیشود. میگوید برای هماهنگی برای مهاجرت دانشجویان مقیم آمریکا مانده است. ولی «ستوده» هیچ ارتباطی با دانشجویان ندارد. بعدا معلوم میشود در گذشته ارتباطی هم با موساد اسرائیل داشته است.

بنا به گفته های والا حضرت اشرف پهلوی خواهر شاهنشاه شواهد بسیاری وجود داشت که «موساد» حلقه کادر درونی «خمینی» را که بسیار افراط گرا بودند را کنترل میکرد.

خودتان این حلقه زنجیر را بهم وصل کنید: «ریچارد فالک، جرج بال، برناردلونیوز، رمزی کلارک، ژنرال هایزر، بوریس لینگن، ستوده، برژینسکی، بنی صدر، ابراهیم یزدی، اخوان المسلمین، مخلوطی از عوامل چپ و راست، برخی نماد های تجاری موسسه «تاویستاک» لندن، راکفلر ها، فدرال رزرو آمریکا، ...خمینی» آیا همه درگیر سقوط شاه ایران نبودند؟

«ذالفقار علی بوتو» درمقابل دخالت درجهان اسلام ایستادگی میکرد «بوتو» همه چیز بود ولی پاکستان نبود، بهمین دلیل او را کشتند و با کشتن او به سایرین هشدار دادند. دخترش هم در این راه کشته شد. بوتو با اشاره «شورای ارتباطات خارجی آمریکا» کشته میشود.

شورای ارتباطات خارجی دستور های خود را غیرمستقیم از «عملیات سری اداره جاسوسی انگستان» دریافت میکند.

اکنون که با خواندن برگ های پیشین تجربه اندوخته ایم این حلقه را هم وصل کنیم:

«برنارد لوییس، اخوان المسلمین، فراماسون ها، بی بی سی، دانشگاه پرینستون آمریکا، دانشگاه لووان بلژیک، دانشگاه کمبریج انگلستان، مسلمانان قشری پس مانده از خمینی، بالا رفتن قیمت نفت، تکنولوژی پیشرفته برای جهان سوم حرام است، پس گرایی رحمت است، بانک بارکلی، بی پی، خانواده سلطنتی انگلستان، مرکز خاورمیانه برای مطالعات عربی «علیرضا نوریزاده و مهرداد خوانساری کارمندان آن مرکزند، تلویزیون «ایران فردا» با مدیریت علیرضا نوریزاده، محمد بن سلطان (عربستان)، اچ جی ویلتون که یک بار سفیر انگلستان در عربستان سعودی بود، کیم فیلیبی جاسوس مشهور، «پرنس برن هات»^{۴۸} از سوئیس و «رابرت و- اندرسون» از موسسه اسپن که نقش بسیار عمده در سقوط شاه ایران داشته و مبلغ ده میلیون دلار بودجه برای سقوط شاه تخصیص داده بودند».

در اینجا به بریده روزنامه ای نگاه میکنیم که دوسه نکته مهم در آن جای گرفته است:

۱- شرکت های نفتی به ویژه شرکت هایی که به انگلیس وابسته بودند، اصرار داشتند تا



^{۴۸} - Berhart

ایران و اوپک تنها با هفت خواهران نفتی که کنترل آنان در دست انگلیسی‌ها است کار بکند و همه قرارداد های تحمیلی آنان را بپذیرد. ولی شاهنشاه براین باور بودند که نفت به مردم همان کشورهای تعقل دارد که در سرزمینشان ذخیره شده و نایست کسی از بیرون به آنان تحکم و تحمیل کند. در این راستا میخواستند تا با گشایش شرکت های دیگری رقبای بزرگی برای آن شرکت ها بوجود بیاید تا تمامیت حقوق نفت ایران به ایرانی تعلق داشته باشد. در این بریده روزنامه به یک شرکت ایتالیایی اشاره شده، این همان نمونه از سیاست ملی گرایانه شاهنشاه بود که قرار بود بتواند به شرکت ملی نفت ایران کمک کند تا بتواند پمپ بنزین های نفتی در اروپا برپا شود. در پی این اعلام؛ هم کسی که در اینکار به ایران کمک میکرد را به طرح مرموزی میکشند و هم همان ایلومیناتی ها طرح توطئه سرنگونی ایران را در گوادلوپ میکشند و ایران را به خمینی و ملایان «تمکین کن» میدهند. می بینیم نفت ۴۰ سال است در کنترل شرکت های نفتی وابسته به انگلیس و به ویژه بریتیش پترولیوم است و آمریکا با تمام هزینه ای که کرده است نتوانسته هنوز از نفت خاورمیانه آن بهره ای را که انتظار داشت ببرد و پایگاه های خود را هم به روسیه و انگلیس باخته است.

۲- اشاره به مسئله فولاد و اشاره به قیمت بالا رونده آن بسیار نکته ظریف و مهمی بود که شاهنشاه مرتب به آن میپرداختند و کسی از ایرانی ها نمی فهمید و غیر ایرانی ها هم خودشان را به کوچه علی چپ میزدند. قیمت گندم، فولاد، و لوازم و همه چیز را بالا میبردند ولی نمیخواستند قیمت نفت بالا برود و امروز حاضر نیستند قیمت نفت از ۶۰ دلار پایین تر بیاید زیرا امروز دیگر ایران و اوپک در کنترل نفت نیست شرکت های نفتی هفت خواهران که بیشتر به انگلستان وابسته هستند در کنترل قیمت و جریان نفت هستند.

اگر کشتی نفت کش سانچی در آبهای چین به آتش کشیده میشود و به زودی سروته قضیه درز گرفته میشود و از یاد ها میرود به این دلیل است که نفتی از جمهوری اسلامی به جایی میرود که مورد موافقت گردن کلفت های نفتی نیست.



خائن به ايران كيست؟

خيانت تنها اتهامی است که اگر ثابت شود، در هر کشوری باشد شدیدترین مجازات ها به آن تعلق ميگيرد. گرچه در برخی کشور ها مانند، آمريکا، کانادا يا انگلستان اعدام منسوخ شده است ولی در پی اثبات خيانت هرکسی علاقمند است خانن از میان برداشته شود. همین چند سال پیش آقای ادوارد سنودن، که کارگزار سیا بود اگر به آمريکا برگردد ممکن است به اعدام محکوم بشود.

در پنجم دسامبر درست یک ماه بعد از آنکه دانشجویان سفارت را اشغال و کارمندان را گروگان گرفتند همان دانشجویان شبیه نظامی که شدیداً توسط «کارتر» محکوم شده بودند از سه کشيش بنام های «ويليام اسلون کافین، ويليام هوآرد و اسقف کام بلتون»^{۴۹} از ایالت دیترویت آمريکا دعوت کردند. این افراد از سال ۱۹۷۷ جزء حامیان خمینی بودند. گروهی حدود پنجاه تن که جزء افراد رادیکال گروه چپ «نهضت هند و آمريکائی» بودند به ايران ميروند و دولت آمريکا هم جلوی رفتن به تهران و دیدار از گروگان ها را نميگيرد. سی آی ا هم موضوع را میداند به روی خودش نمی آورد.

پیش از خمینی با رهبری شاه، ايران بخوبی در جاده صنعتی شدن و خودکفائی پیش ميرفت. کلوب «رُوم» همه اینها را واژگون کرد همانطوریکه در آپریل سال ۲۰۰۱ در مکزیك، عراق، یوگسلاوی، جنوب آفریقا، آرژانتین، برزیل و ونزوئلا واژگون نمود.

بی بی سی زیر نظر ام آی شش انگلستان ترتیبی فراهم کرد تا آمريکایی ها خمینی را بشناسند، با او تماس بگیرند. تا آن روز کسی خمینی را نمی شناخت.

تماس های سری آمريکا با آیت الله خمینی یک روز پیش از خروج شاه از ايران شروع می شود. صبح ۱۵ ژانویه ۱۹۷۹ (۲۵ دی ۱۳۵۷) و اشنگتن از زحمات دولت فرانسه در انتقال نظراتش به خمینی قدردانی می کند و می گوید "به دلایل عملیاتی" باید به طور مستقیم با گروه او در تماس باشد.

آن روز فرانسه خبردار می شود که جیمی کارتر به سفیر آمريکا در تهران (ويليام سالیوان) و فرستاده نظامی آمريکا به ايران (ژنرال رابرت هایزر) ماموریت خطیر آغاز مذاکرات با سران مخالفان و ارتش را محول کرده و برای تحقق آن به همکاری آیت الله خمینی نیاز دارد.

سالیوان با مهدی بازرگان و محمد بهشتی تماس داشت؛ ژنرال هایزر هم با ارتشبد عباس قره باغی، رئیس ستاد ارتش و سپهبد ناصر مقدم، رئیس ساواک. ولی رایزنی های آنها بی نتیجه مانده بود زیرا بنا بر پیام سائرس ونس، وزیر امور خارجه آمريکا به پاریس، بهشتی در مورد "محل دیدار" سرسختی نشان می داد و این اختلاف باعث شده بود که دیداری انجام نشود.

^{۴۹} - William Sloan Coffin

ونس ميگويد: "ميخواهيم اطمینان حاصل كنيم كه خميني علاقه ما به برگزاري چنين دیداری را درك مي كند. امیدواريم كه همكارانش را در تهران تشويق كند تا حد ممكن در تعيين محل نشست انعطاف نشان بدهند".

به نظر مي رسد ارتباط آمريكا با اطرافيان آيت الله خميني بخشي از خط مشي دوگانه واشنگتن در قبال بحران ايران بوده باشد. كارتر ميگفت از شاه حمايت مي كند و امرای ارتش هم بايد از نخست وزير قانوني، شاپور بختيار، حمايت كنند ولي فرستادگان كارتر بي سر و صدا تلاش مي كردند سران ارتش و مخالفان را به هم نزديك كنند. در پي قطعي شدن برنامه خروج شاه، ارتباط آمريكا و انقلابيون ايران وارد مرحله ای تازه مي شود كه در آن تابوي گفت و گو با آيت الله خميني هم بي سر و صدا شكسته شد.

بر اساس اسناد روز ۱۵ ژانويه ۱۹۷۹ (۲۵ دي ۱۳۵۷) وارن زيمرمن، از كاركنان ارشد سفارت آمريكا در پاریس به دیدار ابراهيم يزدي، مشاور رهبر انقلاب مي رود. زيمرمن با پژوي شخصي سفير آمريكا - كه پلاك ديپلماتيك نداشت و توجه خبرنگاران و هواداران آيت الله خميني را جلب نمي كند - به نوفل لوشاتو مي رود تا شناسايي نشود. اين دو حدود ساعت يك بعد از ظهر به وقت محلي در خلوت مسافرخانه ای كوچك گفت و گو مي كنند. آن دیدار - كه بنا بر اسناد ۲۰ دقيقه بيشتر طول نمي كشد - آغاز روند ارتباط آمريكا و كسي است كه جمهوري اسلامي در ايران برپا مي كند.

از دیدگاه كلوب «رُوم» كه از تنوري های ام آی شش انگلستان خط ميگيرد، اين بزرگترين گناهی است كه يك ملت براي پيشرفت خود مرتكب ميشود و از آن استفاده مي كند همان طوريكه «كسينجر» گفت: «اندرومالرو» و «بوتو» سزای اعمالشان را خواهند دید.

گناه شاه و مردم ايران چه بود؟

شورش و کودتای خونين اسلامي سال ۱۹۷۹ (۵۷) را بايد با بررسي روحيه ايرانيان و از درون فكر آنانی كه گمان ميبردند و هنوز هم بر اين باور نادرست باقي مانده اند و خود را انقلابي ميدانند شناخت. آنها با بدنه و توده هایش و نه با سران و رهبرانش.

اگر كسي اسير خرافات نباشد، اگر كسي خوي بت پرستي را ترك کرده باشد، اگر كسي تنها ايران را در نظر داشته باشد، اسير پول و مقام و محيط زدگی نشده باشد، اگر اسير حسين و علي و محمد و امام زمان نشده باشد، اگر كتاب خوانده و شعور نسبي همراه با خرد ورزي بهم آورده باشد خواهد فهميد كه درد اجتماع ايران در هر گوشه ای كه باشد، در هر خانواده ای كه بوده باشد يك مخرج مشترك دارد، همه اش در اين است كه «نا آگاه» است و «تعبد» اورا به حد خفقان در كنترل خويش كشيده است.

درد بزرگتر از آن است؛ زيرا كه شورش ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) بر بنيان آن و بر توفان اسلام سوار شد و به مردم حفته شد. درد ايران، درد اسلام و بر اندازی فساد و فحشا، درد پول نفت و اتوبوس به توده ها و سياهی لشكرهای تظاهرات بزرگی مانند تاسوعا و عاشورا و عيد فطر و امام زمان نيست.

۱۴۰۰ سال است در همه شهر های ایران حتا در قم و شاه عبدالعظیم و مشهد، پرده سیاه اسلام چشمان همه طبقه ها و طیف های ایرانی را از روستایی تا درباری را پوشانده است. نه معنی آزادی به چم راستین آن و نه سکولاریسم و نه لیبرالیسم و نه کومونیسم و نه ایسم های دیگر در مفهوم راستین خود قرار ندارد. این «تعبد» و «نا آگاهی» به راحتی قابلیت به بازی گرفته شدن را دارد.

خمینی مشکلش با حکومت شاهنشاهی این بود که روستایی آزاد و با سواد میشود، سپاه دانش و بهداشت ذهن او را روشن میکند. رادیو و تلویزیون که به روستا رسیده آگاهی همگانی در اختیار روستایی و فرزندان روستایی میگذارد. زیرا بیشتر ملایان فنودال بودند و دوست داشتند روستایی اسیر و برده آنان باشد همانگونه که اسلام در بنیاد خود دارد، آزادی زنان بود که بردگی و ابزار «سکس» بودن زن از هم متلاشی میشود، زن به مدیر و خانه دار باسواد مبدل خواهد شد و اسلام از دست میرود. ولی این ظاهر قضیه بود؛ نا آگاهی همگانی مانع میشد تا مردم بدانند دعوا سرلحاف ملا است و پشت لحاف ملا، تسلط و کنترل ایلومیناتی ها و کنترل منابع زیر زمینی به نفع بیگانگان است.

شعار شورشیان این نبود که چرا مجلس، انتخابات، حزب، سخن گفتن، نوشتن، اندیشیدن، رعایت حقوق فردی و اجتماعی نیست. از همان آغاز «اسلام» مطرح شد.

اگر این مسائل دغدغه جوانهای امروز طبقه متوسط شهری پایتخت و اکثریتی از ایرانیان در بیرون از کشور "شاید" باشد؛ ولی قطع و یقین دغدغه اکثریت قاطع «انقلابیون ۵۷» نبود.

البته نقشه ای که در انگلستان کشیده شده بود و مجری آن آموزش دیده ۱۵ ساله شان خمینی بود بهتر از این را هم نمیشد به گمان آورد.

به راستی که چقدر تلخ است بدانیم اشتباه از «ما» و «نادانی» ما مردم ایران بوده است و بیگانه ها از نادانی و «تعبد» بی مورد ایرانی سوء استفاده کردند. تلخ است بدانیم ایرانی قانونمند نیست و نخستین ضربه اش بخودش است. اگر حتا پس از ۴۰ سال خواندن و دیدن و شنیدن چنین رسوبی در فکر و ذهن او شده باشد.

اگر شما در هر شهری بگردید، در لندن و فرانسه و کانادا و استرالیا و آمریکا بین همان هایی که دکتر و مهندس شده اند بروید و بپرسید علت اصلی سقوط ایران چه بود، ۹۹ درصد شان پاسخ هایی خواهند داد که به جوک می ماند نه دانش در رابطه با اجتماع.

یک تن به شما نخواهد گفت تقصیر «من» بود، نمیدانستم، خمینی کیست، نمیدانستم دنیا چگونه می‌گردد، نخواهد گفت نمیدانستم شاه در حال خدمت بی دریغ به ایران بود، نخواهد گفت اشتباه کردم. او دیگران را گناهکار و خود را مشاور صدیق شاه معرفی خواهد کرد.

هنوز هم اگر تعریف آزادی را بخواهید، تعریف دموکراسی را بپرسید نمیداند. هنوز تفاوت بین «مشروطه» با «پارلمانی» را تشخیص نمیدهد. ولی عنوان میکند سه جور دانشگاه رفته سه گونه دکتر و مهندسی گرفته است.

يکي از اين مردم نمیتواند مفهوم آزادي را بيان کند. اگر بگويد آزادي در محدوده قانون قابل دسترسي است اعتراض برميدارد که اگر محدود است پس چه آزادي؟؟ هنوز آقاي دکتر و خاتم مهندس گمان دارد آزادي يعني در خيابان یک طرفه از هر طرف خواست براند و در سر چهارراه پياده هارا که چراغشان سبز است را با بوق پراکنده کند. پول برادرش را بالا بکشد و ميراث پدر را تنهائي بخورد چون آزاد است!!

هنوز هم اين مدعي شوريدن بر حکومت پيشين را فساد و عرق خوري و زنهای بی حجاب و فيلم های لختی سينماها و سربازی رفتن دخترها (سپاهيان انقلاب سپيد)، را اجرا نشدن قانون اساسی ميداند. ولی اگر بپرسی کدام بخش از قانون اساسی اجرا نشده سد سال هم فکر کند موردی پيدا نميکند.

اما آنروز که زلزله ميشود تاقچه و ديوار روستايی که خانه اش ويران شده نمايان ميشود نگاره «شاه و فرح» هنوز در لب تاقچه يا به ديوار کج شده و اويزان است. روستايی از شاه به نيکی ياد ميکند. خدا بيامرز را فراموش نميکند. ولی آن توده ای آن مجاهد و آن حزب اللهی و مصدقی و جبهه ملی گرچه ادعای سواد دارد «شاه ملعون» از زبانش نمی افتد. اين سيره یک مسلمان متعصب نادان و نا آگاه و متعبد است. آب را مینوشد و «سلام الله الحسين و لعنت بر يزيد» را با صدای بلند تکرار ميکند. نه حسين و دليل فرار او از بغداد را ميداند و نه يزيد را می شناسد.

اگر به ريشه يابی شورش ۵۷ برويد آنرا در ميان همين مدعيان «دانش» و «روشنفکری» پيدا ميکنيد که خودرا با کومونيست دانستن «روشنفکر» ميدانستند ولی نام کامل و اصلی استالين را نميدانستند و موضوع ارزش افزوده برای اين جماعت هنوز هم ندانسته باقی است همانگونه که برای کارل مارکس و لنين نفهميده ماند.

راستی آن است که ایرانی به دليل «تعبد» و «نا آگاهی» به راحتی اسير هرکسی که ادعای داشته باشد ميشود. حوصله و وقت ندارد در باره پيشينه آن کس پژوهش کند. کسی بين سال ۱۹۶۳ و ۱۹۷۹ که بيش از ۱۵ سال بود یکبار پيگير نشده بود خميني را بشناسد. آنروز که خميني در روزنامه اطلاعات شناسانده شد شورش کرد. آنروز که بی بی سی گفت موی خميني لای قرآن است شورش را گسترش داد که «بت» شکسته و «بتکده» برسرش خراب شد. اگر امام زمان بياید فساد آنقدر همه جا هست برای پای اسب «آقا» جا نيست.

روستايی بی سوادبود؛ ولی جوانان دانشجوي دانشگاه های فنی، حقوق، علوم اجتماعی و روانشناسی، دانشجوي دکترا، آن چريک ها، توده ای ها، فدایی، مائونيست، جبهه ملی، و ... که ادعای سواد و روشنفکری داشتند همينکه استکان عرقشان، خيارشور و ماست و خيارشان فراهم بود فکر پژوهش نبودند. هنوز هم نيستند. اين ملحد های مدعي سواد هنوز هم درکی از آزادي، ليبراليسم و سکولاريسم ندارند. آنها به صراحت ميگفتند ليبراليسم جاده صاف کن امپرياليسم است و بهترين حکومت را برای ايران حکومتی شبیه تیتو در يوگوسلاوی يا انور خوجه در آلبانی ميدانستند. اينان هنوز هم بنا ندارند مردم را در اداره امور سهيم و شريک کنند، هنوز هم گمان دارند دموکراسی يعني انداختن رای به صندوق و رفتن به کاباره، مسجد، روضه و خوردن قيمه و شله زرد نذری. همين کاررا در فرنگستان هم می کنند. دردشان اين بود که چرا ايران در اردوگاه غرب است، چرا سرمايه داری است ولی امروز هر رييس جمهوری در آمريکا تغيير ميکند، اينان فرياد بر می آورند «با آنها يا با ما» انتظار دارند غرب شلوارشان

را بالا بکشد. ولی هنوز فکرشان در اردوگاه شرق و زیر نظر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است. هنوز باور ندارد کومونیسم و سوسیالیسم با دیوار برلن فرو ریخت.

در آن روزها دانش جویانی که از مدرسه های عالی و دانشگاه هایی که با همکاری وابستگان انیستیتو اسپن و کلاب روم فارغ التحصیل شده بودند در بسیاری از کارخانه ها، رادیو تلویزیون، وزارتخانه ها و شرکت نفت و شرکت های مهم مانند سازمان آب و برق جذب و استخدام شدند. این دانشجویان زیر لایه های آموزش داده شده تحت تاثیر نظریه کلاب روم بودند که نظریه های علی شریعتی در آنان حکاکی شده بود. پیروان مکتب شریعتی با صراحت از دموکراسی و صنعتی شدن غربی گله داشته و تنفر خود را ابراز می‌داشتند. به آنان آموزش داده شده بود تا بازگشت به گذشته دور را طالب باشند. دموکراسی غربی همچنان بصورت یک «فاحشه» و «هرجایی» نزد آنان جلوه داده شده بود. این گروه یک شکم آبگوشته سیر خوردن با پیازی که در فیلم ها به ذهن آنان فرو کرده بودند را به پیشرفت علمی و رسیدن به تمدن بزرگ را ترجیح می‌دادند.

چپ ها آن گروهی بودند که سوار موج متحجران فکری شدند و آدمکشی و تروریست بازی را به عهده گرفتند و شورش ۵۷ را بوجود آوردند. اینان میخواستند شاه را که به سوی تمدن بزرگ میرفت را از میان بردارند زیرا غرب و بیلدبرگ اینگونه خواسته بود. اما راستی و درستی آنچه در ایران روی داد این نبود.

دلیل چموشی و لگد پرانی مشتی نا آگاه و جو گیر شدنشان با دیدن موی خمینی در لای کتاب و چهره اش در ماه به سفارش بی بی سی خواست آزادی سیاسی نبود، زیرا به اندازه کافی آزادی داشتند. آنان از وضعیت سکولاری که در کشور برقرار بود و میرفت که غیرمذهبی بشود و بدون خونریزی و بدون انکیزیسیون راه رنسانسی را که اروپا در ۵۰۰ سال با خونریزی و طاعون رفته بود را در کوتاه مدت میدیدند، رنج میبردند. البته نگرانی نگرانی غربی ها بود که ایران با رسیدن به تمدن بزرگ اسباب دردسر بشود. آنان نمیتوانستند تحمل کنند که زنان حجاب نداشته باشند و مردانی عرق بخورند و فیلم ها آزادانه همانگونه که در غرب رواج داشت تن برهنه زنان در فیلم های «آبگوشته» دیده شود.

اگر خمینی در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) بجای تبعید به نخست وزیری میرسید و تحجز فکری اش را در جامعه رواج میداد هرگز شورش ۱۹۷۹ رخ نداده بود. زنان حق رای بدست نمی آوردند، قانون حمایت خانواده برقرار نشده بود، سپاه دانش و بهداشت و بهداشت همگانی و آموزش مجانی برقرار نشده بود و نخستین مجلس اسلامی در زمان شاهنشاه و زیر لوای قانون اساسی مشروطه براه افتاده بود و قهقرا رفتن ایران زیر نگاه «شاه» برقرار شده بود. همانگونه که در عربستان برقرار بود. ولی آیا این نگاهی بود که «شاه» برای مردمش میخواست؟؟ ابدا. امروز میبینیم او ترجیح میداد مردم باسواد و روشنفکر و پیشرفته باشند و به دروازه تمدن بزرگ رسیده باشند. شاه میگفت: «حکومت به مشتی بی سواد متعصب افتخار ندارد». اگر خمینی تبعید نشده بود و همزمان ایران به عراق حمله نظامی کرده بود تا اسیر بیچارگی و نتیجه اش آوارگی مردم غرب خوشحال بود و هرگز شورش بزرگ را دامن نمیزدند.

چند بار کیسینجر در دیدار های خود تاکید کرده بود «شاه به عراق حمله کند» شاهنشاه پاسخ میداد: «نگاه ما به شرق است نه غرب»؛ اشاره ایشان درست بود، چیزی نکشید روس ها در شرق ایران ظاهرشاه را راندند و یک دولت کومونیستی در آنجا پیاده کردند.

همان روزها تیمسار ارتشبد آریانا که به فرانسه تبعید شد به شاهنشاه که در سنت موریتس مشغول اسکی بازی بودند تلگراف کرد: «با اجازه بزرگ ارتشتاران، فردا ناهار را در کرمانشاه و شام را در بغداد خواهیم خورد» شاهنشاه آریانا را عزل و ۸ ساعت نکشید به تهران برگشتند و جلوی جنگی با عراق بسته شد. آریانا میخواست به عراق حمله نظامی بکند.

سقوط مصدق وابسته به انگلستان در مردم ایران اثر نکرد، در روند جامعه هم اثر نکرد مذهبشان هم به خطر نیافتاد، مرجعیت شیعه هم صدمه ندید. مصدق مجلس را بصورت غیر قانونی تعطیل کرده بود و نتایج ۳۰ حوزه از جمله مشهد و اصفهان و شیراز را باطل اعلام کرده بود ولی باز هم در روند زندگانی مردم اثر گذار نبود. او ۶۶ شرکت های وابسته به نفت را بدون دریافت یک شاهی بدون اعلام به مردم و مطرح کردن در مجلس به انگلستان واگذار کرد. او در اصل نفت را ملی نکرد، بلکه تمام سرزمین هایی که شرکت نفت ایران و انگلیس بر آنها دست گذاشته بود را بصورت مونوپولی در اختیار انگلستان گذاشت و مانع از ورود رقابتی روسیه و آمریکا به حوزه نفتی ایران شد. او با ملی کردن ظاهری نفت ضرر های زیادی به ایران زد.

انرژی اتمی و شاه

ایران هزینه ای حدود ۹۰ بیلیون دلار برای انرژی هسته اش برنامه ریزی کرده بود که خمینی روی کار آمد، توسعه و دستیابی به انرژی اتمی از آرزوهای ایران بود. طرحی که مهندسان ایرانی ریخته بودند، در برنامه بود تولید برق به اندازه ای پیشرفت داشته باشد تا برق تولید شده به ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و دیگر کشور های همسایه فروخته شود. ولی امروز دولت جمهوری اسلامی از ارمنستان، ترکمنستان برق میخرد، در حالیکه میلیارد ها دلار هزینه راکتور های اتمی کرده است.

انگلیسی ها خود حاضر به همکاری در رابطه با نصب راکتور های اتمی نبودند. آمریکا را هم قانع کردند تا با وجود آنکه آمادگی داشت تا در این راه به شاهنشاه کمک کند از آن صرف نظر کنند. تا آنکه زمینس آلمان که در تاریخ صنعتش یک راکتور هم درست نکرده بود با پول ایران پژوهش کرده و نخستین راکتور اتمی را در ایران بسازد.

«خمینی» که تئوری های کلاب روم را دنبال میکرد دستور داشت تا کلیه پروژه های نوین سازی ایران را منهدم نمایند در نتیجه تمام برنامه های اتمی متوقف شد و برنامه های پتروشیمی بندرشاهپور، فولاد بندرعباس و مس سرچشمه رو به تخریب گذاشت.

در همان روزهای نخست هر آنچه از پیچ و مهره و قطعات کارخانه پتروشیمی یا راکتور ها بسته نشده بود را به گوشه کنار کشور برده و نابود کردند.

از ۱۲۵ کارخانه فعال در مجتمع صنعتی پارک قزوین فقط ۱۵ کارخانه بکار خود ادامه داد. برج خنک کننده انرژی هسته ای تبدیل به سیلوی گندم شد و میلیونها تن نیروی انسانی بیکار گشتند و در عوض شادی و خوشحالی برای آنها نیکه «خمینی» را روی کار آوردند بهمراه داشت خصوصاً آقای «برترانر اسل» و احسان نراقی و کسانی مانند هرمز حکمت و سید حسین نصر و رضا قطبی را.

بی بی سی گزارش میکند: «بنیانگذار جمهوری اسلامی مأموریت حساس گفت‌وگوهای محرمانه با واشنگتن را به ابراهیم یزدی از اعضای نهضت آزادی واگذار می‌کند». آقای یزدی سالها در تگزاس زندگی کرده بود و زبان آمریکایی‌ها را خوب درک می‌کرد. به علاوه او دوستانی چون ریچارد کاتم، استاد دانشگاه پیتسبورگ داشت که سال‌ها بعد مشخص شد در جوانی مأمور مخفی سیا در تهران بوده است.

آقای کاتم اما به شدت ضد شاه شده بود و چون بسیاری را در دولت آمریکا می‌شناخت از اواخر شهریور ۱۳۵۷ پیوسته مقامات کاخ سفید و وزارت امور خارجه را به دیدار با "نماینده آیت‌الله خمینی در آمریکا" تشویق می‌کرد.

تلاش‌های اولیه کاتم و یزدی نافرجام بود. بنا بر یک سند، روز ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۸ (۲۴ شهریور ۱۳۵۷) که آقای یزدی به وزارت امور خارجه زنگ می‌زند به او می‌گویند که مقام مورد نظر در دسترس نیست.

اما حدود سه ماه بعد از این تجربه ناخوشایند - در روز ۱۲ دسامبر ۱۹۷۹ (۲۱ آذر ۱۳۵۷) - مقام مورد نظر (هنری پرشت، مسئول بخش ایران در وزارت خارجه) و آقای یزدی در رستورانی دیدار می‌کنند.

آقای هنری پرشت به بی‌بی سی فارسی می‌گوید که شماره تلفن یزدی را از او می‌گیرد: "بنابراین می‌توانستم از واشنگتن با او در پاریس در تماس باشم."

دیدارهای نوفل لوشاتو با رعایت کامل جوانب احتیاط برگزار می‌شد. بنا بر یک سند، فرستاده آیت‌الله خمینی به طرف آمریکایی می‌گوید که نزدیکان رهبر انقلاب قابل اعتماد نیستند به همین خاطر، "یزدی فقط اسم یک فرد مورد اعتماد در محل اقامت خمینی را به زیمرمن داده (آقا حسن) ". این آقای کسی نیست جز «حسن روحانی - فریدون».

بنا بر پیام وزیر امور خارجه آمریکا، هدف اولیه از تماس با آیت‌الله خمینی تشویق او به استفاده از نفوذش برای تحقق هرچه سریع‌تر دیدار محمد بهشتی و مهدی بازرگان با فرمانده ارتش و رئیس ساواک بوده است.



بنا بر این سند: "سالیوان سعی کرده که بین امرای ارتش و محمد بهشتی -از نمایندگان اصلی خمینی در تهران- دیداری برگزار کند. به نظر می‌رسد که دو طرف موافق ملاقات هستند اما در مورد محل آن اختلاف نظر داشته‌اند".

ظاهراً آیت‌الله خمینی در ابتدا با چنین اقدامی مخالف بوده ولی در پی مطرح شدن درخواست آمریکا و اطلاع از این که ایالات متحده با "بازگشت آرام" وی به کشور مخالفتی ندارد نظرش عوض می‌شود.

آنچه که در حقیقت برای انگلیس مهم بود نابودی پادشاهی سه هزار ساله در ایران بود و بازگشت منابع طبیعی ایران بدست دولت انگلیس و «بلاک نوبلیتی»ها و همچنین آن گروه که از تکنولوژی اتمی بیزارند و ایرانیان را از همبستگی جدا کرده و ایران را تخریب نمودند.

آقای اکبر اعتماد که نخستین رییس سازمان انرژی اتمی ایران بود، در فروردین ۱۳۹۲ (۲۰۱۳ = ۲۰۵۲) به بی بی سی گفته است: «آمریکایی‌ها که از آغاز از طرح ایران در دوران پهلوی برای ساخت نیروگاه هسته‌ای پشتیبانی می‌کرده‌اند به مرور شروع به ایجاد مشکل در این مسیر کردند، آنان خواستند نظرات خودشان را بر ما تحمیل کنند. ما چهار سال برای رسیدن به توافق دوجانبه با آمریکایی‌ها مذاکره کردیم و هرگز نتیجه نگرفتیم.

نوع مزاحمت آمریکایی‌ها بسیار جالب است. می‌گفتند اگر به ما راکتور یا سوخت راکتور بدهند، همکاری خواستیم با باقیمانده سوخت مصرف شده بکنیم باید با اجازه آمریکایی‌ها باشد. این به معنای آن است که آمریکایی‌ها حتی زمانی که دولتی مانند دولت بسیار مسنول شاهنشاهی بر سرکار بود خواستار آن بودند که شرایط خود را به ایران تحمیل کنند. همکاری ایران بخواهد در کشور خودش بکند از آنها «اجازه» بگیرد. و این چیزی نبود که شاهنشاه زیر بارش بروند. حقوق بین الملل هم حکومت‌ها در سرزمین خودشان را مختار و آزاد میداند و نمیتواند آنها را به قید و شرطی محدود بکند. بهانه‌ای که آمریکایی‌ها داشتند این بود که می‌گفتند؛ با ایران مشکلی ندارند اما می‌خواهند شرایط خودشان را در مورد ایران اعمال کنند تا بتوانند مانند کشور های دیگر بر ایران حاکم باشند. در برخی موارد می‌خواستند شرایطی اعمال کنند که آنها نمونه قرارداده در کشور های دیگر هم اعمال کنند.

ایران آنروز و احترامی که شاهنشاه برای ایران فراهم آورده بود به قدری نفوذ منطقه‌ای پیدا کرده بود که نیازی به بمب اتمی نداشت. ولی در سیاست ایران در رابطه با اتم این بود که اگر وضعیت تغییر کند مجبور خواهیم شد بمب اتمی هم بسازیم».

آقای اعتماد به بی بی سی گفته است: «آنروز ماموریت من این بود که همه تکنولوژی‌های ممکن در زمینه اتمی را به دست بیاورم، می‌گفتیم شاید در آینده لازم شود».

آنروز شاهنشاه بانی قطعنامه‌ای در سازمان ملل بودند تا منطقه خاورمیانه‌ای عاری از سلاح اتمی باشد، ولی به دلیل اینکه اسرائیل سلاح و بمب اتمی داشت این قطعنامه با مشکلاتی مواجه بود.

امروز که جمهوری اسلامی «سلاح اتمی را حرام» میدانند چگونه مورد حمله و اعتراض همان اسرائیل صاحب بمب اتم است و جمهوری اسلامی، نه «ایران» مورد تحریم های اقتصادی سنگین قرار می‌گیرد.

ایران در سال های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ طبق دکترین آقای ریچارد نیکسون نه تنها متحد راهبردی آمریکا بلکه یکی از ارکان امنیت دو ستونی آمریکا-ایران در خلیج پارس بوده است.

دولت شاهنشاهی علیرغم قصد خود برای تولید سلاح هسته ای تحت تحریم قرار نگرفت، و علت آن «حاکمیت و استقلال» بود که شدیداً از سوی دولت شاهنشاهی اعمال میشد. چون امروز جمهوری اسلامی به حرف آمریکا ابداهمیتی قایل نیست به اعمال فشار روی آورده اند.

نخستین تلاش ایران برای دستیابی به فناوری هسته ای به دهه ۱۹۵۰ میلادی باز می‌گردد. شاهنشاه برای پیش بردن ایران بسوی تمدن بزرگ نگاهی به دور داشت و توجه زیادی به پیشرفت های ایران میکردند.

نخستین مشوق ایران آمریکا بود و نخستین کشوری که با ایران مخالفت و آنرا تحریم کرد آمریکا بود.

ایران همواره از تئوری «اتم برای صلح» پشتیبانی کرده بود و در این راه تلاش فراوان کرده است. دوران جنگ سرد و رویارویی اتمی دو ابرقدرت (اتحاد جماهیر شوروی؛ روسیه امروز و آمریکا) آیزنهاور رییس جمهور وقت آمریکا را وادار به دیدار با سران انگلستان، فرانسه و آلمان غربی کرد. چون آمریکا خود تنها کشوری بود که از بمب اتم بهره گرفته بود از آن وحشت داشت و وحشت داشت روسیه (اتحاد جماهیر شوروی) حمله ناگهانی اتمی را در برنامه نظامی خود قرار بدهد.

چون ایران در اقمار روسیه قرار نداشت مرز های شمالی ایران در خطر بمب اتمی بود زیرا اتحاد جماهیر شوروی نیتش بر آن بود تا ایران را به دام کومونیسیم دچار و در نتیجه نابود کردن پایگاه های مهم غرب در ایران را فراهم کند و به آبهای خلیج پارس دسترسی داشته باشد.

از همان زمان آیزنهاور، حفظ منابع انرژی ایران و حفظ وضعیت سوق الجیشی و استراتژیکی ایران برای آمریکا در اهمیت درجه یک قرار دارد. به همین منظور هریک از بلوک شرق و غرب به ویژه آمریکا بسیار مایل است پایگاه نظامی مدرن در شمال ایران داشته باشد.

در نتیجه افول کومونیسیم و نفوذ روسیه در ایران زیر حکومت ملایان و بیرون رانده شدن آمریکا از ایران آمریکا در وضعیت آچمز قرار گرفت.

ایران از سال ۱۹۵۸ به عضویت آژانس بین المللی انرژی اتمی (I.A.E.A) درآمد. در سال ۱۹۶۵ پس از طرح الحاق ایران به کنوانسیون آژانس بین المللی وزارت امور خارجه شاهنشاهی بررسی هایی برای حضور ایران در (I.A.E.A) را پی گرفت و در همان سال قراردادی با آژانس به امضا رسید.

در سال ۱۹۶۷ نخستین راکتور پژوهشی ۵ مگا واتی آب سبک به ایران فروخته شد و شرکت آمریکایی (AMF) این راکتور را در دانشگاه تهران نصب و راه اندازی کرد. این راکتور با اورانیوم غنی شده با

خالصی ۹۳ درصد کار میکند. آمریکا سوخت آنرا تامین میکرد و هنوز مقدار سوخت در انبار موجود است.

در سال ۱۹۶۸ پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای (N.P.T) پیشنهاد و پذیرفته شد. در سال ۱۹۷۰ مجلس شورای ملی آنرا به تصویب رساند. در سال ۱۹۷۴ شاهنشاه سازمان انرژی اتمی ایران (A.F.O.I) را گشود و دکتر اکبر اعتماد به ریاست آن گمارده شد.

زیر نظر سازمان بین المللی انرژی اتمی و سازمان انرژی اتمی ایران چهار نیروگاه برای نصب در بوشهر و دارخوین و تاسیسات آب شیرین کن در بوشهر، برای تامین سوخت و پشتیبانی تکنولوژی و قرارداد ساخت ۴ نیروگاه دیگر در اصفهان و استان مرکزی به امضا رسید. مرکزی بنام (NRC) (مرکز پژوهش های هسته ای) تشکیل شد. تربیت و جذب دانشجویان فارغ التحصیل در رشته اتمی آغاز شد. دانشگاه تهران حتا دانشجویی کارشناسی ارشد اتمی میپذیرفت. برخی دانشجویان که در روسیه دوره اتم را خوانده بودند و از جمله توده ای های فراری به حساب می آمدند جذب و در همان مرکز اتمی دانشگاه بکار گمارده شدند. (دو مورد را شاهد بوده ام). ایران بعنوان کشوری که فرار مغزها داشته باشد به حساب نمی آمد، وارونه فرار مغزها در آن زمان جاری بود. دانشجویان دوره دیده و متخصص با پولهای خوب استخدام و جذب میشدند. به برخی اگر در روستا ها و شهرستان های کوچک کار میکردند جیب و کلفت فیلپینی با حقوق کافی میدادند.

همه این کارها در راه رسیدن به تمدن بزرگ و در راستای توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قرار داشت و برای آن بودجه لازم تامین شده بود.

ایران نتوانست با شرکت های آمریکایی و انگلیسی به توافق ساخت راکتور برسد ولی آلمانی ها در این راه به ایران کمک کردند.

در سال ۱۹۷۴ ایران قراردادی با بنیاد پژوهشی استنفورد آمریکا (Stanford research institute) یا SRI بست و بنیاد نامبرده در یک پژوهش ۲۰ جلدی پیشرفت صنعت اتمی ایران را متکی به تولید ۲۰ هزار مگا وات برق تا سال ۱۹۹۵ پیش بینی کرد. براساس آن راهکار، قرارداد ساخت دو راکتور آب سبک ۱۳۰۰ مگاواتی در بوشهر توسط شرکت زیمنس آلمان به امضا رسید. این پروژه کم نظیرترین پروژه اقتصادی و باصرفه ترین پروژه اقتصادی ایران بود. بنا بود این پروژه تا سال ۱۹۸۰ پایان یابد و چرخه سوخت هسته ای ده ساله قابل تمدید باشد.

ایران برای تامین سوخت نیروگاه های خود قرارداد هایی با آلمان غربی در سال ۱۹۷۶، و فرانسه ۱۹۷۷ بست. این دو کشور در رقابت با هم زیر نظر قرار داد (N.P.T) موظف بودند سوخت راکتور های ایران را تامین کنند و امکان بازرسی به بازرسان آژانس را بدهند.

پیشرفت های ایران که همگی مطابق قوانین بین المللی بود بسیار پیروزمندانه پیش میرفت. در ماه آگوست ۱۹۷۵ شرکت کرافتورک یونیون (Kraftwerk Union) آلمان غربی قراردادی با ایران بست

و کار ساخت راکتور ها را آغاز کرد. جالب آنکه کنگره آمریکا در اواخر سال ۱۹۷۵ تصویب کرد که به آمریکا اجازه میداد در رابطه با ساخت راکتور ها با ایران وارد معامله تجاری و صنعتی قرار گیرد.

به این منظور ایران ده درصد از سهام مجتمع غنی سازی اورانیوم را از یک شرکت فرانسوی بنام یورودیف (Eurodif) را خریداری کرد. بنا شد این کارخانه در منطقه (تريکاستن) فرانسه ساخته شود و از اورانیوم بدست آمده سوخت راکتور های ایران را تامین و برخی دیگر از تولید های خود را به مصارف پزشکی و پژوهشی به کشور های دیگر بفروشد. آمریکا به هیچ یک از این کارها اعتراض نداشت. اسرائیل هم هرگز جرات اعتراض را نداشت. زیرا تلاش های هسته ای ایران یک حق مسلم و عادی برای هرکشوری و طبق قوانین بین المللی بود.

شرکت یورودیف یک شرکت مختلط از کنسرسيوم، فرانسوی، بلژیکی، اسپانیایی، ایتالیایی بود و ایران به موجب موافقتنامه ای که شاهنشاه آنرا امضا کرد به فن آوری غنی سازی دسترسی پیدا میکرد و مقدار لازم از سوخت راکتور های ایران را تامین میکرد و رادیو ایزوتوپ هایی که عمدتاً به مصرف پزشکی میرسید را برای مصارف خود دریافت و مازاد آن به کشور های دیگر فروخته میشد.

در مجموع دو (۲) میلیارد دلار برای پروژه یورودیف (Eurodif) سرمایه گذاری شده بود که سهم ایران در این پروژه یک (۱) میلیارد دلار بود. کشور های عضو این کنسرسيوم بلافاصله پس از یورش و غصب کشور از سوی ملایان همه سرمایه های ایران را چپاول و موضوع را حتا در مذاکرات اتمی مطرح نمیکردند.

در سال ۱۹۷۶ در پی رقابت های بین المللی انگلیس و فرانسه مشترکاً پژوهش هایی برای احداث تاسیساتی در اصفهان آغاز کردند. در سال ۱۹۷۷ ورود رسمی فرانسه به فعالیت های هسته ای ایران آغاز شد. در اروپا فرانسه بیشترین شمار راکتور های اتمی را دارا میباشد و از تکنولوژی پیشرفته ای آگاهی دارد. فرانسه برای ساخت نیروگاهی در دارخوین نزدیک اهواز با ظرفیت ۹۰۰ مگاوات به توافق رسید.

از آن زمان اوضاع چرخید و ایران مورد هجوم همه های بین المللی قرار گرفت. آلمان بار دیگر در همان سال ۴,۸ میلیارد دلار برای ساخت راکتور های دیگری پول گرفت.

ولی چون شاهنشاه در جنگ بین اعراب و اسرائیل (۱۹۷۳) با انورسادات طرح دوستی آنها برای جلوگیری از جنگ و کشتار ریخته و مشوق شرکت نماینده اسرائیل و مصر در کمپ دیوید بود مورد خشم اسرائیل قرار گرفت. اسرائیل از اتمی شدن ایران به وحشت افتاد. از آن روز همه قرارداد های ایران از جمله قرارداد های اتمی با اشکال مواجه شد.

در سال ۱۹۷۶ ایران قرارداد سنگین خرید برخی تجهیزات و مواد اولیه هسته ای با آفریقای جنوبی به امضا رساند. این قرارداد تا پیش از شورش ۱۹۷۹ توسط ملایان پابرجا بود.

در دوران شاهنشاهی یک برنامه غنی سازی اورانیوم لیزری که در سال ۱۹۷۵ آغاز شده بود همچنان ادامه داشت. حتی آمریکا در سال ۱۹۷۸ چهار لیزر با فعالیت حساس ۱۶ میکرون را به ایران فرستاد.

آمریکا در این سال ایران را برای پیشبرد پژوهش های اتمی تشویق و دلگرم میکرد و امیدوار بود قرارداد همکاری گسترده ای با ایران ببندد. همچنین در پی آن بود تا پیش از دهه ۱۹۹۰ بیست و سه راکتور هسته ای در ایران ساخته شود و خواستار خرید پروژه های ساخت آلمان بود تا در این راستا بتواند در فروش کالا های مربوط به انرژی هسته ای سود سرشاری به آمریکا سرازیر کند.

ولی ناگهان در پی دیدار بیلدبرگ و نقشه های کلاب روم و انیستیتو اسپن در گوادلوپ همه اینها نقش بر آب شد و دستیابی ایران به راکتور هسته ای در راس برنامه نابودی ایران توسط خمینی قرار گرفت.

در فوریه ۱۹۷۹، راکتور شماره یک بوشهر به میزان ۸۵ درصد و احداث راکتور شماره دو نیز ۶۵ درصد پیشرفت فیزیکی داشتند، اما دولت موقت به ریاست مهدی بازرگان و انتصاب دکتر حسن فریدون از فعالان نهضت آزادی، به ریاست سازمان انرژی اتمی ایران، عملیات ساخت همه کارخانه ها از جمله نیروگاه بوشهر، به عنوان بزرگترین پروژه اجرایی هسته‌ای خاورمیانه در زمان خود را متوقف ساخت و بسیاری از برنامه‌های هسته‌ای دیگر نیز به تعطیلی کشانده شد!

شرکت آلمانی زیمنس، حاضر به تکمیل پروژه ها نشد، فرانسه و کنسرسیوم یورودیف (Eurodif) ناپدید شد، فشار بین المللی به مشاخره حقوقی کشید، شرکت زیمنس با حمایت کمیسیون تجارت بین المللی در پاریس، از این ماجرای حقوقی پیروز بیرون آمد و هیچ غرامتی به ایران پرداخت نشد.

بی لیاقتی و دستوری که از سوی ایلومیناتی ها برای نابودی ایران داده شده بود، ضعف مدیریت سازمان انرژی اتمی زیر نظر دکتر فریدون فسح یکجانبه قرارداد یورودیف، ضرر هنگفتی به ایران وارد شد. فرانسوی ها اقامه دعوا کردند. در نهایت ۹۰۰ میلیون فرانک فرانسه از دو میلیارد دلار سرمایه گذاری ایران به عنوان خسارت تامین شد و بقیه بصورت کالا با ایران تسویه شد.

آمریکای دوران آقای جیمی کارتر که موجب سرنگونی اقتصاد در ایران شد، در دوران بیرون رفت جورج بوش پسر دچار چنان دردسر اقتصادی شد که کارخانه های اتومبیل سازی در دیترویت ورشکسته و به تعطیلی کشید و حتی شهرداری شهر دیترویت به ترتیبی ورشکسته شد که خانه های ۳۰۰ هزار دلاری به قیمت ده دلار خریدار نداشت. آمریکایی ها گمان می‌برند؛ هرگز چنین چیزی در آمریکا اتفاق نخواهد افتاد.

دست های پنهانی که در پشت به ایلومیناتی ها و فراماسون ها وصل هستند، مصرف مواد مخدر و حشیش را در آمریکا و حتی در همسایگی اش کانادا آنقدر بالا برده اند که بجای ساختن کارخانه های صنعتی مزارع گوجه فرنگی و سبزی را بسته و به رشد و نمو مواد مخدر مانند ماریجوانا تبدیل کرده اند. سهام ماریجوانا از سهام کارخانه اتومبیل سازی مهمی مانند تسلا (نخستین اتومبیل تمام برقی) با میلیارد ها دلار کسری رو به ورشکستگی رفته است (آوریل ۲۰۱۸).

عفو بین الملل و رژیم جمهوری اسلامی

همه سروصدهایی که در سالهای بین ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ علیه ایران و شاهنشاه در همه رسانه ها پراش افتاده بود و موضوع «حقوق بشر» از سوی آقای کارتر مطرح میشد، پس از شورش تبهکاران اسلامی در ایران خوابید و هیچ صدایی از «سازمان عفو بین الملل» شنیده نمیشود.

خلخال پشت سر هم تیرباران و اعدام های دسته جمعی بدون محاکمه انجام داد، شادروان امیرعباس هویدا را ناجوانمردانه از پس گردن در راهرو تیر زدند هیچ یک از فراماسونی ها یا ایلومیناتی هایی که سروصدای «حقوق بشر» میکردند «جیک» نزدند.

رژیم اسلامی قطعه های جسد سربازان آمریکایی را که در یک تجاوز به صحرای طبس ایران کشته شده بودند را به تماشا گذاشت، اما کلاب روم یا بیلدبرگ نه به فکر آمریکا بود و نه به فکر ملت ایران.

هیچ یک از بلاک نوبلیتی ها، فراماسونی ها به جنایت های هاشمی رفسنجانی، شیخ جعفر سبحانی، آیت الله مشکینی، هادی غفاری، محمد ریشهری، که این دو آخری عضو «اخوان المسلمین» بوده اند، احمد خمینی، ابراهیم یزدی که به یک تلویزیون آمریکایی گفت، ما از کشتن این آدم ها احساس رضایت میکنیم، و برای این حرف خود «خدا» را دخالت داد اعتراض نکردند. البته منظورش کدام خدا بود معلوم نیست زیرا این گروه جز فرمانروایان خودشان در کلاب روم و اسپن کسی را نمی شناختند.

ملایانی که در تمام زنگانی خود جز پایین تنه به فکر چیز دیگری نبوده اند، و بزچرانی پیشه آنان در روستاهایشان بوده است، کار اداره کشوری سه هزار ساله را در دست گرفته اند که برای مردم اعتباری قائل نیستند و مردم را طبق گفته های حسنعلی منتظری «کف» میدانند.

دانشگاه هایی در دنیا برای شستشوی مغزی جوانان کشور متبوع و جوانانی که از کشور های دیگر برای آموزش سواد می آیند زیر نفوذ و کنترل موسسه هایی مانند «آسپن» و «کلاب روم» که به بیلدبرگ و آریستوکراسی بزرگ انگلستان وصل است قرار دارند.

یک یهودی وابسته به انگلستان؛ «برنارد لوییز»، ریچارد فالک، هنری کیسینجر، بنجامین سیولتی، «جیمز اِرل»، جیمی کارتر، دیوید راکفلر، شورای روابط خارجی آمریکا، برژینسکی، سایروس ونس به کمک موسسه آسپن ملاحار را در ایران سوار کار کردند.

منوچهر گنجی و هرمز حکمت، حسین نصر، احسان نراقی ... از جمله دست نشاندگانی بوده اند که با همکاری انیستیتو آسپن و کلاب روم **The Club of Rome** و **Aspen Institute** و با یاری آقای ابوالحسن بنی صدر با همکاری آقای **Marvin Zonis** تیشه به بنیان ایرانی که میرفت آباد شود و در زمره پنج کشور اول دنیا قرار گیرد زدند. آقای گنجی (این همان گنجی است که امروز از امضا کنندگان بیانیه ای است که عده ای در حمایت از برقراری رابطه میان جمهوری اسلامی و آمریکا شده اند و همنشینی او با جدایی طلبان در جلسه معروف واشنگتن بیاد ماندنی است اینان مار خوردگان

افعی پرور و از بانیان جمهوری اسلامی بوده اند) انیستیتو اسپن را به ایران و شاه و شهبانو فرح معرفی کرد. ایشان در راس وزارت آموزش با خانمی بنام **Chaterine Bateson** که بعد ها در کالج دماوند (مدرسه عالی) به تدریس مشغول شد در ارتباط بوده. منوچهر گنجی در نقش وزیر آموزش و پرورش کمک نمود تا خانم باتسن در اجرای نیات شوم خود (استراتژی برقراری تماس و منحرف کردن فکر جوانان ایرانی به سوی تفکر "ضدی ماتریالیستی") به مقصود برسد.

این گروه با الهام از گفتار آقای احسان نراقی و بر اساس تاکید هررمز فکرت و با یاری علی شریعتی جوانان و روشنفکران ما را منحرف و آنان را با استفاده از احساسات مذهبی تحریک نمودند تا بر ضد کشور قیام کنند.

بخوبی بیاد دارم؛ در آن ایام تازه فارغ التحصیلانی را در ادارات دولتی استخدام کردند که بیشتر افکار علی شریعتی را پیروی میکردند و در صحبت هایشان بحث های ضد ماتریالیستی را بمیان میکشیدند.

اغلب آنان در جلساتی که در حسینیه ارشاد تشکیل می شد شرکت می کردند. همین گروه بعد ها در وقت مناسب رنگ عوض کردند و در روز های اول فتنه خمینی به اسناد و مدارک قفل و کلید زدند و اتاق ها را لاک و مهر کردند و عده ای از کارمندان صمیمی و میهن پرست را در مستراح ها و در زیر زمین اداره و کارخانه ها زندانی کردند.

این گروه با همکاری علی شریعتی جوانان و باصطلاح روشنفکران آن زمان را به سوی "انقلاب اخوان المسلمین **Muslim Brotherhood Revolution**" سوق دادند و مغز آنان را شستشو دادند. همین گروه با گول زدن تمام رده های بالای کشور حتا شهبانو فرح پهلوی و شاهنشاه میلیون ها دلار از آنان پول گرفتند و بر علیه مصالح کشور بخرج رساندند بدون اینکه شاهنشاه متوجه شوند و یا علیاحضرت بویی ببرند. جوانان ما بدون کمک این گروه هرگز به سوی خمینی کشیده نمیشدند؛ اصلا کسی در آن زمان خمینی را نمی شناخت. توجه دارند که این درست سه سال قبل از پیدائی خمینی است؛ آقای "فکرت" با اشاره به پانزده سال «پانزده سال تبعید خمینی» را برخ میکشد، علی شریعتی با بهره برداری از اصول صوفیگری و الهام از دکترین مارکسیسم بنیان گزار مارکسیست اسلامی شد که بعد ها ریشه تروریستی را بنیان نهاد که مجاهد خلق از درون آن رشد کرد.

شریعتی که در مکتب آگزیستانسیالیست هائی چون ژان پال سارتر، فرانتس فانون، آلبرت کامو، ژاک برک، و زیر نفوذ کلاب روم و سایرین که در بالا نام برده شد تعلیم دیده بود به یاری دوستانش آنقدر افکار ضد سرمایه داری را تشویق کرد تا جوانان ساده اندیش ما در آنزمان آماده شدند هرگونه ضدیتی با کشورشان و شاه را بپذیرند. تعلق خاطر به ضدسرمایه داری ایشان را واداشت تا بگوید:

«آرزوی در آغوش کشیدن مرگ در راستای «رهائی» حاصل دوری جستن از جهان مادی بسیارمجل است» وی به شاگردانش میگفت؛ «نمی بینید که چه شیرین است بصورت شهید مردن؟» او میگفت؛ مرگ یک تراژدی خارق العاده است و پایان بخش بی انتهائی برای گم شدن در هیچ بودن؛ چه زیباست آرزوی آن مردان و زنانی که مردن را قبل از مردن با آغوش میکشند....»

تمام این حيله گری ها را آقای منوچهر گنجی در نقش وزیر آموزش و پرورش، علی شریعتی، عباس میلانی، و دیگران توسط ایادی مستقر در دانشگاه ها و موسسات آموزشی بر اساس سفارش و دستور

العمل کلاب روم و انستیتو اسپن در کشور ما بکار کشیدند و جوانان و روشنفکران را به راهی هدایت کردند که نتیجه آن خمینی و بازماندگانش بود.

سمپوزیومی که زیر عنوان " گذشته، امروز و آینده" در سپتامبر ۱۹۷۵ در شیراز (تخت جمشید) برگزار شد در اصل پوششی برای گول زدن شاهنشاه و همسرش بود تا فتنه آمدن خمینی را پنهان سازند. آن همه نیرنگ بدست ایرانیان از همه جا بیخبر با الهام از گفته های احسان نراقی و با تاکید شدید هر رمز فکرت و علی شریعتی و از راه های فرستادن ایادی نفوذی به دانشگاه ها و موسسات آموزشی به اجرا در آمد.

دو مشاور خوب شاهنشاه فرسوده شده ویا درگذشته بودند، در روز هایی که خمینی در نوفل لو شاتو سردرآورد آقای منوچهر اقبال و اسد الله علم درگیر بیماری های لاعلاج خود بودند واز صحنه سیاست بیرون رفته و شاهنشاه تنها بود.

منوچهر گنجی و دیگران شخصی بنام «اورلیو پچی» از ارشد های کلاب روم را به سمپوزیوم شیراز و به جشن های تخت جمشید دعوت کرده بودند بود. «سُل لِنویس» عضو رسمی «برادران کادت» عضو کمیته ۳۰۰ بخش الُمپین است، «هارلن کلیولند» کسی که نقشه ایرانیزه کردن مکزیک را میکشد، «روبرت -اُ- اندرسون» عضو برجسته «موسسه اسپین»، «چارلز یوست»، «کاترین باتسون»، «ریچارد گاردنر»، «تتو سومر»، «جان اُک» و «دانیل یان کولویچ» دستور می‌گرفت و همکاری فکری میکرد.

این آدم ها امروز در نقشی قرار دارند که سرنوشت آمریکا بدست آنهاست.

هنری کسینجر یا دوید راکفلر و گروه روتچیلد و برخی دیگر که نا شناخته اند برخی که عضو (سی-آی) و سازمان مخفی بریتانیا که در سمپوزیوم شیراز و در خفا دخالت داشتند در رویدادهای بعدی بر ایران مسلط شدند درمیان افراد (سی-آی -ای) شخصیت هائی بنام «ماروین زونیس، چارلز عیاوی، جیمزبیل، لئونارد بایندر و روح الله رضائی» بودند.

گفتاری که احسان نراقی در سمپوزیوم شیراز بیان داشت تحت تاثیر فراماسون های انگلیسی بود.

پدر شریعتی در تمام طول عمرش (فراماسون) و افسر شاغل در سازمان مخفی انگلیس در خاورمیانه بود. «شریعتی» بنیانگذار پیشروی و حرکت نهضت اسلامی خمینی بود و کسانی مانند منوچهر گنجی و خانم کاترین باتسن آن تنوری هارا در میان دانشجویان ایرانی رشد دادند. بدون این چنین شستشوی مغزی شورش ۱۹۷۹ میسر نمیشد. مردم به شاه عشق میورزیدند ولی آنروز که دیدند «دین» در معرض خطر است در برابر «شاه» یک آخوند را انتخاب کردند. این رژیم هم بالطبع تنها با «شاه» قابل سرنگونی خواهد بود. به همین دلیل طرح هنری پرشت که مانع از بازگشت پادشاهی به ایران است را زنده نگاه داشته اند.

در سال ۱۹۷۷ «پچی» و «ژاک فری موند» درحالیکه با (اخوان المسلمین) در تماس بودند در دانشگاه کمبریج به رهبری «پچی» و «لرد کارائُن» تئوری (اسلام در غرب) را نهادینه کردند. کسی بنام «معروف دوالیبی»^{۵۰} (اسلام در غرب) را با پشتیبانی کامل کلاب «رُوم» و همیاری دکتر «الکساندر کینگ» کیفیت آموزش را در ایران برای پذیرش به اصطلاح انقلاب «خمینی» در هم کوبیدند. کلاب «رُوم» «سُل لِنو و تیس، فلیپ کلوتس نیک^{۵۱} و سایروس ونس» را وادار کرد تا «گردهمانی صلح جویانه بین مذاهب» را راه بیانازند. امروز علیرضا میدی در کانال تلویزیونی همین کار حفظ صلح بین مذاهب را بصورت برنامه ای هفتگی حراست میکند. جلسه در سال ۱۹۷۲ در (بلاژیو) ایتالیا منعقد شد موضوع جلسه استفاده بهینه از خدمات متعصبین قشری بمنظور کسب نتایج بهتر که آرزوی کلاب «رُوم» بود عنوان گردید.

«ابوالحسن بنی صدر» که از «تاویستاک» دستور می‌گرفت مامور اجرای شاخه های مذهبی شد، زیرا پدرش یک آخوند بوده است. آنها به مردم می‌آموختند که توسعه صنعتی زیان بخش بوده و آنان را از ارتباط با خداوند محروم مینماید در عوض بهتر است که پرستش طبیعت را درپیش گیرند. همان پیامی که احسان نراقی در سمپوزیوم شیراز مطرح کرد و هرگز حکمت به پشتیبانی از آن رفت.

در نتیجه «بنی صدر» که خود شستشوی مغزی شده بود موی خاتم را پر از صائقه و تکنولوژی غربی را شیطان دانست. (به مصاحبه های او نگاه کنید).

«بنی صدر» راه حل «پُل پِت» را برای تهران مناسب میدانست.

تئوریست های موسسه تاویستاک رهبری سرنگونی ژنرال دوگل (فرانسه) را که حاضر نبود انگلستان و آریستوکراسی انگلیس را برتر از فرهنگ و تاریخ فرانسه بپذیرد را فراهم کردند.

در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۰ نقشه سرنگونی دوگل فراهم شد و در سال ۱۹۶۸ با به آتش کشیدن شهر پاریس با همراهی عوامل (موساد) اسرائیل و سرویس مخفی بریتانیا پاریس دوگل در آتش سوخت و سقوط کرد.

از آن زمان قشریون مذهبی با استفاده از تئوریسین های حرفه ای حتا ملکه الیزابت کسی که با قدرت رهبری «شورای جهانی کلیسا ها» را عهده داراست را گول زدند. یکی از کسان، لرد «مونت باتن» که به طرفداری از ملکه برخاست بلافاصله بعد از اعتراض کشته شد. شخص دیگر یعنی «اسقف اعظم کلیسای کانتربری» بطور ناگهانی دچار مرگ شد.

همه کشورهای که برنامه پیشرفت اقتصادی دارند مانند عراق، مکزیک، لیبی، آرژانتین، برزیل، آفریقای جنوبی، یوگسلاوی و ونزولا هریک به ترتیب به سرنوشت ایران دچار شدند.

^{۵۰} - Maarouf Dawalibi

^{۵۱} - Philip Klutznic

تماميت ارضي و استقلال ايران

روزي که چرچيل، روزولت، و استالين براي دیدار و گفتگو در باره جنگ به تهران آمدند دولت شاهنشاهی از آمدن آنان آگاه نبود. آنان بگونه ای ناگهانی همانگونه که هواپیما های آنان به مرز ايران تجاوز کرده بودند وارد تهران شدند.

کنفرانس تهران (با نام رمز يوریکا) با شرکت چرچيل، روزولت و استالين از ۶ تا ۹ آذرماه ۱۳۲۲ (۲۸ نوامبر تا اول دسامبر ۱۹۴۳) به صورت سری و محرمانه در سفارت شوروی در تهران، پایتخت ايران برگزار شد.

اين کنفرانس در پی کنفرانس قاهره و پيش از کنفرانس های پتسدام و يالتا برگزار شد. هدف کلی همه این کنفرانس ها توافق درباره چهره جهان پس از پايان جنگ جهانی دوم بود.

مسائل اصلی که در کنفرانس تهران مطرح بود رساندن کمک نظامی به روسیه شوروی و ابعاد پياده شدن نیروهای بریتانیایی و آمریکایی در فرانسه و حمله تهاجمی نیروهای روسی در ارتباط با آن، منابع اختصاص یافته به جبهه های ایتالیا، بالکان و برمه که چرچيل نمیخواست مورد غفلت قرار گیرند، و تاریخ این حرکت ها بود.

چرچيل (انگلیسی) میخواست جبهه دومی در برابر پیشروی هیتلر بگشاید و این کار را با درگیر کردن آمریکا، و روسیه (اتحاد جماهیر شوروی) انجام بدهد. در روز ۲۹ نوامبر، چرچيل به جهت شجاعت و دلاوری نیروهای ارتش شوروی در پاسداری از شهر استراتژیک استالینگراد، و برای گول زدن روس ها یک شمشیر را که به شمشیر استالینگراد شهرت یافت به استالين اهدا کرد. هیتلر به یک افسر آلمانی به نام سرهنگ کنراد زینر مأموریت ترور سه رهبر سه کشور شرکت کننده در کنفرانس را داده بود.

این نشست تأثیر مهمی بر جنگ جهانی دوم داشت. آمریکا با تجهیز ارتش شوروی به آن کمک کرد تا ارتش آلمان نازی را در دروازه های شهر استالینگراد نابود کند به همین خاطر ايران پل پیروزی متفقین لقب گرفت. این کنفرانس سرنوشت جنگ جهانی دوم را تغییر داد.

عملیات **D-Day** و هجوم سربازان متفقین به سواحل نرماندی فرانسه در تهران کلید زده شد. استالين خواستار اجرای این عملیات بود تا از فشار ارتش آلمان در جبهه شرقی آلمان نازی علیه شوروی کاسته شود. اما چرچيل مخالف بود و طرح های دیگری داشت. حضور روزولت در تهران و پشتیبانی او از ایده استالين، چرچيل را مجبور کرد تا این طرح را بپذیرد. متفقین همچنین در تهران متعهد شدند که پس از جنگ از ايران خارج گردند و استقلال این کشور را به رسمیت بشناسند. اما با پايان جنگ، شوروی از این کار اجتناب کرد و اقدام به حمایت و تاسیس دولت های تجزیه طلب در آذربایجان و کردستان نمود که البته با زیرکی نخست وزیر قوام و محمدرضا شاه پهلوی و پشتیبانی آمریکا مجبور به عقب نشینی و ترک ايران شد. شاهنشاه در آن روز های بحرانی گفت: «اگر دستم هم قطع شود هرگز سند جدایی آذربایجان را امضا نمیکنم».

تهدیدات علیه ایران خلاف «اعلامیه کنفرانس تهران» است بهمان طریق تهاجم هوایی هواپیماهای جاسوسی آمریکا در فضای هوایی ایران.

ولی هرگز این کشورها با وجود نتیجه کنفرانس تهران به استقلال و تمامیت ارضی ایران احترام نگذاشته‌اند و هر بار جز پشتیبانی از همدیگر مهم ندانسته‌اند که ایران و تمامیت ارضی ایران خدشه می‌خورد. در پی کنفرانس گوادلوپ هم با فرستادن خمینی و دخالت در امور ایران این تعهد بین‌المللی را زیر پا گذاشتند.

چند سال پیش از پدیدار شدن خمینی، آمریکا با دولت شاهنشاهی قراردادی بسته بود که به هر صورت اگر ایران مورد تهدید قرار بگیرد و مرزها و تمامیت ارضی آن هدف تجاوز باشد آمریکا مجبور است از ایران دفاع کند. درست است اینبار آمریکا ایران را تهدید میکرد ولی اگر آن سند امضا شده به آمریکا یاد آوری میشد ممکن بود منجر به عقب نشینی آمریکا بشود. چنین سندی بصورت بسیار سری به چند سفیر شاهنشاه هم ابلاغ شده بود و وظیفه داشتند در صورت بروز هر خطری متوجه ایران در پایتخت‌های مهم دنیا، مانند لندن، پاریس، واشنگتن، مسکو از سفیر یا دولت آمریکا کمک بخواهند. ولی سفیرانی که در هنگامه شورش ۱۹۷۹ در این سفارتخانه‌ها بودند یا از موضوع آن سند رسمی آگاهی نداشتند و یا اگر داشتند مانند پرویز راجی در لندن حاضر نبودند دست به اینکار بزنند زیرا زیرجلدشان کرم‌های مرموزی در مخالفت با «شاه» وول میزدند.

ناچاریم به گفتگوی کوتاه جواد ظریف وزیر خارجه جمهوری اسلامی در رابطه با تمامیت ارضی و استقلال ملی که در روز ۲۱ آوریل ۲۰۱۸ با مارگارت برانان انجام داده اشاره کنیم. موضوع تمامیت ارضی و استقلال ملی جدا از موضوع جمهوری اسلامی و جدا از ماهیت جمهوری اسلامی، از نظر سیاسی و فنی است، و از نظر حقوق بین‌المللی و از نظر احترام به تمامیت ارضی و استقلال کشورها برای بار نخست است که وزیر خارجه کشوری به کشور آمریکا چنین حرفی را میزند. جواد ظریف میگوید: «آمریکا نیاز دارد تا برخورد خود با کشور مستقلی را تغییر بدهد». پس از گفتن این جمله خاتم بانان دوباره میگوید منظورتان را نمی‌فهمم نمی‌خواهید زندانی‌ها را معاوضه بکنید آمریکا اینرا از شما خواسته. جواد ظریف میگویدنخواستار دستور داده، چنین حرفی نزنم که نمی‌خواهیم زندانی‌ها را معاوضه کنیم، گفتم اگر آمریکا یاد بگیرد بجای توهین به کشور مستقلی یاد بگیرد با آن کشور با احترام رفتار کند.

موضوع تمامیت ارضی و استقلال ملی به مسایل مذهبی و یا دینی و یا حکومتی که برسر آن کشور است مربوط نمیشود. اگر طبق قانون‌های تصویب شده در سازمان ملل و کنوانسیون‌های وین یک «کشور» (بدون توجه به حکومت و وضعیت سیاسی و مذهبی اش) در آن قانون به مسایل جزئی از این دست اشاره نشده) قابل احترام است و ملتش قابل احترام هستند، و حدود و ثغور مرز هایش و حاکمیت ملی اش و استقلالش تضمین شده است، یعنی بدون قید و شرط و هرگونه تزویری هم تضمین شده است، همه کشورها بایستی یکسان و برابر باشند. دیگر ارتباطی به مذهب و گونه حکومتش ندارد. اگر روسیه کومونیست و چین کومونیست استقلال ملی اش تضمین شده ایران و بنگلادش هم تضمین شده و اگر با انگلیس با احترام سخن میرود و آنان را برای اینکه کسی را دستگیر کرده‌اند یا سیاست بانکی و پولی اش را خودش تنظیم میکند دخالت نمیکنند در لیبی و عراق و افغانستان و ایران هم نبایستی دخالت کنند.

این مسئله ارتباطی به آزاد بودن ملت و نبودنش ندارد ما نمیتوانیم چون رژیم اسلامی برسر کار است «حقوق ملت»، «تمامیت ارضی» و «استقلال ملی» خودمان را به ترامپ و بوش و ماکرون و پوتین و تریزا می انگلیسی بفروشیم... آنهم به هیچ... اینها کی هستند که به کشور های دیگر تحکم بکنند، چرا روس به آمریکا تحکم نمیکند؟؟ چرا آلمان به فرانسه تحکم نمیکند...؟؟ بایستی بین حقوق ملت و رژیم اسلامی فرق گذاشت... همین مشکل است که نمیگذارد مردم بتوانند درک درستی از دخالت بیگانه در امور داخلی ایران داشته باشند.

همین نا آگاهی است که برخی را براین میدارد گمان کنند ترامپ میخواهد آخوند را براندازد... خیر نمیخواهند براندازند. نخست آنکه «رهبری» نیست دویم آنکه اینهارا که هرگونه تمکینی میکنند تا یک بیگانه ای بیاید و به وکالت این «حضرات» براندازی کند هنوز رهبری ندارند، کی بجای آخوند بیاید که به هر سوراخی میگویند انگشت بکنند اجازه بدهند؟؟ این آخوند حاضر است آمریکایی ها دختر و مادرش را هم ببرند ولی آخوند باشد از این بالاتر غرب تجاوزگر چه میخواهد.. اینان مفتکی اجازه هر کاری را میدهند و در غارت منابع طبیعی و پولی هم با غربی ها شریک میشوند.

ولی آنروز که کارتر درخواست کرد برادرش که شرکت مشاور ساختمانی (قلابی) درست کرده بود در پروژه چاه بهار نظارت کند و درسدی به او داده شود شاهنشاه پاسخ منفی میدهند کسی از «شاه» پشتیبانی نمیکند و مردمش ندانسته و با حماقت خمینی را بغل میکنند و میاورند امروز چه شده؟؟

چرا ایران و نه عربستان!

تنها منبع در آمد اقتصادی ایران نفت و گاز است، نفت هشتاد درصد از سرمایه صادراتی ایران را تشکیل میدهد و ایران هم عضو کشورهای اوپک است. مهمترین تصفیه خانه های ایران در آبادان (اولین پایگاه تصفیه نفت ساخت آن بسال ۱۹۱۳ است)، کرمانشاه و تهران اند.

مسیر جاده ای برای ترابری نفت که در آغاز پیدایش نفت با قاطر و اسب و الاغ صورت میگرفت و سپس بصورت کامیون در آمد بسیار نا هموار و کوهستانی و ریگزار های سوزان است. بنابراین لوله نفت و گاز ارزانترین و سالم ترین وسیله ترابری نفت و گاز به بنادر و پایانه های نفت و گاز در خلیج پارس است.

لوله های نفت از سرچاه های نفت برای تصفیه و صادرات به، آبادان، خرمشهر، معشور، خارک و ماهشهر و برخی پایانه های نفتی دیگر میرسند. برخی از این بنادر به دلیل جنگ ویا درازای زمان فرسوده و نیاز به تعمیر و بازسازی دارند.

پس از کشف نفت در جایی که بین قطر و ایران قرارداد، (نفت پارس) و جنگ خلیج پارس، جنگ عراق و ایران، غرب و عرب ها به این فکر افتادند تا خط لوله گاز و نفتی از خلیج پارس، از مسیر کویت، عراق و سوریه به ساحل دریای مدیترانه بکشند تا جریان نفت و گاز در زمان اختلاف ها و درگیری های خاورمیانه جاری باشد.



ولی اگر این لوله نفتی از کشور های عربی و در کنترل آمریکا و غرب باشد به اقتصاد ایران که ۸۰ درصد به نفت وابسته است دچار وقفه ای مادام العمر خواهد شد و هرگز ایران نخواهد توانست در هیچ زمانی نفت بفروشد. گاز و نفت ارزان در ساحل مدیترانه بدون گذر از کانال سوئز و دهانه هرمز در دسترس خواهد بود.

چنین لوله نفتی به روسیه هم که ۴۲ درصد نفت و گاز اروپا را تامین میکند ضرر جبران ناپذیری خواهد زد.

جنگی که توسط صدام حسین، سپس توسط داعش و شورشیان سوری که در پشتیبانی های زمینی و هوایی آمریکا و غربی ها قرار داشت راه انداخته شد بر سر این لوله گاز و نفت است. اگر شاه زنده بود هرگز چنین حرکتی نمیتوانست در پای میز مذاکره هم شکل بگیرد چه رسد به طرح ساختمان آن.

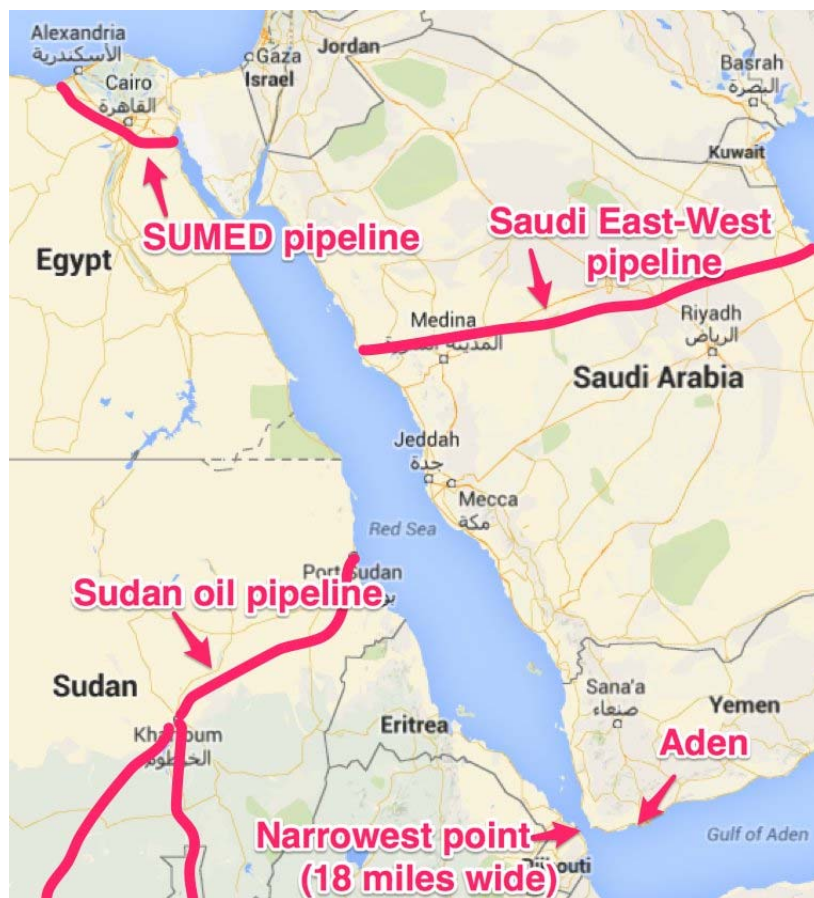
روزانه بیش از ۴۲ میلیون بشکه نفت خام، معادل ۵۳ درصد از کل نفت تولید شده در جهان از پنج تنگه حیاتی عبور داده می شود که سه مورد از آنها حدود ۴۶ درصد از کل عرضه جهانی نفت خام را به خود اختصاص داده اند. در این میان، تنگه هرمز با انتقال ۱۷ میلیون بشکه نفت در روز، بیش از ۲۰ درصد از ترانزیت کل نفت خام جهان را در اختیار دارد و در واقع نخستین و مهمترین نقش را در نقل و انتقالات نفتی در اختیار دارد و سایر گلوگاه های مهم دریایی که نقش کلیدی در مبادلات جهانی نفت خام دارند عبارتند از: تنگه مالاکا (یا همان دهانه جبل الطارق بین اسپانیا و مراکش باشد)، کانال سوئز، آبراه باب المندب (گوشه غربی یمن در جنوب عربستان با شاخ آفریقا) و تنگه بسفر (آبراه بین دریای سیاه و مدیترانه در ترکیه- استانبول).

کشورهای ایران، عربستان سعودی، کویت، عراق، امارات متحده عربی و قطر نفت خام خود را از راه تنگه هرمز به مقاصد مختلف که عمده ترین آنها آسیا و اروپا است، صادر می کنند. همچنین بیش از ۹۰ درصد از ظرفیت نفت جهان در اختیار این کشورها است که در مواقع بحرانی و کمبود در بازار نفت، باید روانه بازارهای جهانی شود.

این در حالی است که با افزایش تنش میان غرب و ایران و دخالت غیرمسئولانه برخی از کشورهای حاشیه خلیج همیشه پارس، احتمال توقف عبور و مرور کشتی‌ها از تنگه هرمز به موضوعی بحث برانگیز در محافل انرژی و سیاسی تبدیل شده است.

بنابراین کشورهای غربی و به تبع آن برخی از وابستگان آنها در منطقه بدنبال اجرای طرح‌هایی برای کاهش وابستگی صادرات نفت خود به این تنگه، بخصوص در مواقع بحرانی هستند.

مسیرهای جایگزین تنگه هرمز برای صادرات نفت خام از دو راه ممکن است یکی از راه رساندن نفت امارات به دریای عمان (۳۶۰ کیلومتر خط لوله حبشان- فجیره)؛ این خط لوله باید از ابتدای سال ۲۰۱۱ به بهره‌برداری می‌رسید اما به علت مشکلات فنی راه اندازی آن بارها به تعویق افتاد این خط لوله تا اواسط سال ۲۰۱۳ زمان نیاز داشت که آنهم به هر دلیلی در حال تاخیر است.



راه دیگر لوله نفت خام و گاز از راه کویت-عراق-سوریه به دریای مدیترانه است که جنگ خاورمیانه روی این خط لوله است که اگر روزی ساخته شود گلگناه ایران را برای همیشه خواهد بست. پدیدار شدن داعش و باز گذاشتن دست داعش در صدور نفت بصورت مستقیم به خریداران نفت از جمله طرح‌های ایلومیناتی‌ها با همکاری‌ها فنی و امنیتی موساد و پشتیبانی مالی قطر و عربستان سعودی بود.

این خط لوله هم می‌تواند از راه ترکیه که بنام خط لوله کرکوک-جیحان خوانده می‌شود انجام گیرد (این خط لوله در سال ۱۹۷۷ به بهره‌برداری رسید)، که ظرفیت انتقال تنها ۱،۶ میلیون بشکه در روز را دارد. این خط لوله پس از جنگ عراق با ایران و سپس حمله به کویت بسته شد. پس از حمله آمریکا به عراق بازگشایی شد ولی در مواردی مورد خرابکاری قرار گرفته است.

راه دیگر خط لوله کرکوک-بانیاس است که بندر بانیاس در گذشته هم بخشی از نفت خام عراق را از راه سوریه به دریای مدیترانه می‌برد. ۸۰۰ کیلومتر خط لوله که روزانه ۳۰۰ هزار بشکه نفت گذر می‌دهد در سال ۱۹۵۲ آغاز شده بود و در سال ۲۰۰۳ بجای اینکه آمریکا آنرا حفظ کند بمباران کرده و آتش سوزی چاه‌های نفت را فراهم کرد و در حال حاضر مورد استفاده نیست. ولی عراقی‌ها بازسازی خط لوله را به صرفه اقتصادی نمی‌دانند بنابراین غرب در پی آن است خط لوله تازه‌ای ساخته شود. جنگ سوریه که با کشیده شدن لوله نمی‌خواهد خود را در دردسر قرار دهد و ایران و روسیه نمی‌توانند تحمل

چنین صدمه اقتصادی را بکنند همچنان ادامه دارد. این خط لوله به روسیه هم صدمه میزند و گلوگاه اقتصادی ایران را برای همیشه میبندد.

خط لوله عراق-عربستان در سال ۱۹۸۹ با ظرفیت ۱,۶۵ میلیون بشکه در روز و با سرمایه گذاری ۲ میلیارد دلار از طرف دولت عراق و تحت مالکیت این کشور راه اندازی شد. عربستان پس از آغاز جنگ خلیج پارس صادرات نفت از طریق این خط لوله را متوقف کرد و فعالیت این خط لوله از آن زمان تاکنون به حال تعلیق درآمده است. همچنین عربستان در سال ۲۰۰۱ این خط لوله را توقیف و مالکیت عراق از این خط لوله را سلب کرد. با سرنگونی صدام و روی کار آمدن دولت جدید در عراق، عربستان به راه اندازی مجدد این خط لوله ابراز تمایل کرد اما عراق با توجه به سابقه سوء دولت عربستان در متوقف ساختن یکطرفه و سلب مالکیت این خط لوله اعلام کرد که صادرات از طریق این خط لوله جزو اولویتهای این کشور نیست.

یکی دیگر از دلایل جنگ نیابتی با شرکت کرد ها، داعش و دیگر شورشیان در عراق و سوریه به همین دلیل است. زیرا عربستان مایل به کسب مالکیت همه این کشور ها است..

عربستان در حال حاضر ۷۵ درصد از نفت خام صادراتی خود را از خلیج پارس دنبال می کند. اما با این وجود عربستان حدود ۲۵ درصد از نفت خام خود را از راه خط لوله شرق-غرب عربستان به دریای سرخ می‌رساند. این خط لوله ۱۲۰۰ کیلومتری در سال ۱۹۸۱ با ظرفیت اولیه ۱,۸۵ میلیون بشکه در روز بین منطقه اَبقیق واقع در شرق عربستان و بندر ینبع در ساحل دریای سرخ واقع در غرب این کشور احداث شد. در سال ۱۹۸۷ با بروز جنگ ایران و عراق ظرفیت این خط لوله با احداث یک خط لوله ۵۶ اینچی جدید به موازات خط لوله قبلی، به ۳,۲ میلیون بشکه در روز افزایش پیدا کرد در نهایت در سال ۱۳۹۳ این ظرفیت به ۵,۱ میلیون بشکه در روز افزایش یافت. در حال حاضر عربستان از نیمی از ظرفیت این خط لوله استفاده می کند.

خط لوله ترانس عربی

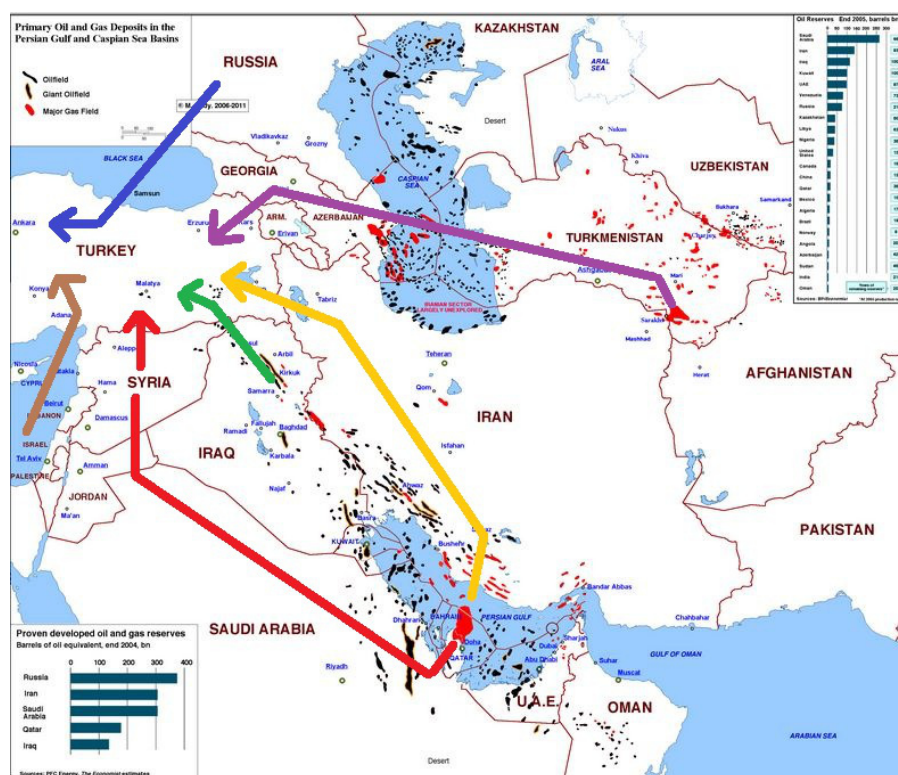
این خط لوله به درازای ۱۲۱۴ کیلومتر در سال ۱۹۴۷ احداث و از سال ۱۹۸۵ با ظرفیت اولیه ۳۰۰ هزار بشکه در روز شروع بکار کرد. این خط لوله بندر راس الجمعه در شرق عربستان را پس از عبور از اردن و سوریه به لبنان متصل می کند.

با بروز اختلاف بین کشورهای عربستان، سوریه و لبنان بر سر مسائل حق ترانزیت در سال ۱۹۷۶ بخش بعد از اردن این خط لوله از کار افتاد و در نهایت در سال ۱۹۹۰ نیز بخاطر همکاری و حمایت اردن از عراق در جنگ اول خلیج پارس، صادرات نفت عربستان از طریق این خط لوله قطع شد و در حال حاضر این خط لوله که ظرفیت آن به ۵۰۰ هزار بشکه در روز افزایش پیدا کرده، بلااستفاده مانده است.

جرای دور زدن تنگه هرمز

این تحولات نشان می‌دهد که کشورهای حاشیه خلیج پارس قصد دارند تنگه هرمز را دور بزنند و از آنچه در سال‌های گذشته به عنوان یک گزینه برای دور زدن تنگه هرمز مطرح بود اکنون به عنوان یک راه حل عملی استفاده کنند.

آنها احتمال می‌دهند که ایران در مقابله با برنامه‌های تحریم نفت صادراتی‌اش که توسط کشورهای غربی به اجرا درآمده است تنگه هرمز را ببندد و یا در عبور نفتکش‌ها از این تنگه اختلال ایجاد کند بنابراین در صدد یافتن جایگزین‌هایی برای تنگه هرمز هستند.



کشورهای یاد شده قصد دارند به این وسیله امنیت صادرات نفت خام خود را در شرایط بحرانی آینده تضمین کنند زیرا نمی‌خواهند در صورت بروز هر حادثه‌ای جریان صادرات نفتشان به بازار قطع گردد، زیرا به درآمدهای نفت صادراتی خود نیازمند هستند.

همچنین باید گفت آنها با این اقدام به غرب چراغ سبز نشان می‌دهند که در صورت تحریم نفت ایران، روند صادرات نفتی که قرار است نیاز غرب را تأمین

نماید قطع نخواهد شد. بنابراین غرب می‌تواند با اطمینان خاطر به تحریم نفت ایران مبادرت کند در واقع آنها به این ترتیب به تعهدات سیاسی خود در قبال تأمین امنیت عرضه برای غرب عمل می‌کنند.

آمار منتشر شده از سوی وزارت انرژی آمریکا نشان می‌دهد که در سال ۲۰۱۱ خالص واردات نفت خام و فرآورده آمریکا از خارج در سطح ۸,۴ میلیون بشکه در روز قرار داشت و خالص واردات نفت خام و فرآورده های نفتی، آمریکا از خلیج پارس نیز فقط به ۱,۸ میلیون بشکه در روز رسید. پیش‌بینی‌های فعلی وزارت انرژی آمریکا نشان می‌دهد که خالص واردات نفت خام و فرآورده آمریکا در سال ۲۰۳۵ به حدود ۷ میلیون بشکه در روز تنزل خواهد کرد که در حدود ۱,۵ میلیون بشکه کمتر از زمان حاضر خواهد بود. بدیهی است که آمریکا تلاش خواهد کرد وابستگی بخش نفت خود را به نفت خاورمیانه و خلیج پارس در اولین فرصت کاهش دهد زیرا امنیت عرضه آمریکا با قطع وابستگی به نفت خام خاورمیانه تقویت خواهد شد. علاوه بر آن از لحاظ اقتصادی نیز نفت خام‌هایی که از منابع نزدیکتر تأمین شوند

مقرون به صرفه‌تر خواهند بود. بنابراین در آینده وابستگی کشورهای آسیایی به نفت خلیج پارس بیش از زمان حاضر خواهد بود.

یکی از دلایلی که آریستوکراسی و طرح‌های امنیتی که در انگلستان طراحی میشوند روی مسئله آلودگی هوا، آلودگی دریاها، گرمایش زمین فشار زیاد وارد میکنند این است که با کشتادن آمریکا به باز-طراحی کارخانه بسیار بزرگی که دارد و تبدیل آنها به گازی و برقی وابستگی آمریکا به نفت و گاز را بیشتر بکنند. زیرا بزرگترین مصرف کننده نفت میباشد و جیب شرکت‌های نفتی را پر میکند.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا برنامه مقابله با شرایط بحرانی که توسط کشورهایمانند عربستان و یا امارات تدارک دیده شده است برنامه‌ای کوتاهمدت است و یا اینکه این تحولات قرار است در بلندمدت نیز ادامه یابد و تلاش برای دور زدن خلیج پارس تلاشی بلندمدت برای پاسخ به بحرانی بلند مدت است؟

در پاسخ به این پرسش به نظر می‌رسد برنامه‌های تدارک دیده شده برای دور زدن تنگه هرمز برنامه‌هایی کوتاهمدت باشد زیرا در بهترین شرایطی که این خطوط لوله برای صادرات آماده باشند، ظرفیتشان به ۹,۵ میلیون بشکه در روز خواهد رسید در حالی که در شرایط فعلی بین ۱۷ تا ۱۹ میلیون بشکه نفت در روز از این منطقه عبور می‌کند. بنابراین نفتی که قرار است از طریق این خطوط لوله عبور نماید نمی‌تواند کمبود ۱۹ میلیون بشکه در روز را برای طولانی مدت جبران کند. با این وجود هرگونه کسری از صادرات نفت ایران بدون استفاده از لوله‌های نفتی یاد شده یا از راه تنگه هرمز به ضرر ایران خواهد بود.

گروگان‌گیری سفارت آمریکا

نه ۵۲ تن بلکه ۶۶ تن آمریکایی بصورت گروگان در اعتراض به سیاست دولت آمریکا واسرائیل در سال ۱۹۷۹ در تهران به گروگان گرفته شدند. البته تنها ۵۲ تن در داخل سفارت و ۱۴ تن دیگر در بیرون از سفارت مراقب اوضاع بودند. یکی از این کسان از ماه‌ها پیش در آپارتمانی روبروی باغ سفارت آمریکا در آن سوی خیابان تخت جمشید زندگی میکرد که در همان زمان گروگانگیری ارتباط سری او با واشنگتن همچنان در جریان بود. چند تن باقیمانده در سطح خیابان‌ها مراقب اوضاع بودند.

این بحران ۴۴۴ روز به درازا کشید، همین زمان از مدت ریاست جمهوری کارتر باقی بود. با برنامه ریزی که شده بود بنا بود عدم موفقیت کارتر در نجات گروگان‌ها تا سال ۱۹۸۱ که سوگند ریاست جمهوری تازه یاد میشد به درازا بکشد. هینطور هم شد تا آنکه حزب قدیمی جمهوریخواه خاطر جمع شود رونالد ریگان به ریاست جمهوری خواهد نشست.

برای اینکار مجوزی بهتر از مورد هسته‌ای نبود. آمریکا یا همه ایران را میخواست یا نمیگذاشت کسی از آن استفاده ببرد. بانک‌ها که در اختیار روتچیلد‌ها و راکفلر‌ها بود دنبال بدست آوردن کنترل بانک مرکزی ایران بودند. ولی انگلیس و روس بیکار نبودند و با عوامل خود در درون ایران سخت مراقب اوضاع بودند.

هیچ قانونی به هیچ کشوری اجازه دخالت در امور کشور دیگری را نمیدهد و هیچ کشوری نمیتواند در امور دادگستری کشور دیگری دخالت و یا اظهار نظر بکند. ولی به بهانه هسته ای (اتم) آمریکا از همان روز هایی که ریگان بر سرکار آمد در همه امور ایران اظهار نظر و دخالت کرده است. پیش از آنهم همانگونه که در گفته های آقای اکبر اعتماد خواندیم آمریکا میخواست همه کنترل نفت و گاز و اتم ایران را در اختیار داشته باشد.

دولت آمریکا و سایر کشورهای اروپایی ایران را متهم به توسعه اسلحه کشتار جمعی میکنند که خلاف معاهده «إن - پی - تی» مبنی بر محدود کردن سلاح های هسته ای است که در سال ۱۹۷۰ تصویب شده و ایران چه پیش و چه پس از شورش ۱۹۷۹ به آن وفادار بوده است.

خوشبختانه همه راه ها برای اینکه ایران را همانند عراق به بهانه ابزار کشار جمعی درگیر جنگ کنند بی نتیجه مانده است (آوریل ۲۰۱۸).

جمهوری اسلامی هربار مدعی میشود؛ «ما درکمال اشتیاق منتظر حمله کوماندوهای آمریکائی به ایران هستیم زیرا این جوجه مرغ هاشکار خوبی برای شاهین های ما هستند»؛ این جواب وزیر اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بود که درواشنگتن پست مندرج گردیده بود. از آنجائی که نیروی امنیتی سپاه از استقرار محکمی برخوردار است هرگونه حمله به ایران حماقت محض است.

اسرائیل برای حمله به ایران که در فاصله بین ۸۰۰ تا ۹۰۰ کیلومتری ایران قرار گرفته است نمیتواند همانند حمله به سوریه ریسک بکند. هواپیما های اسراییل نیاز به یکبار سوخت گیری دارند. چون کنترل عراق در اختیار ایرانی ها است اسراییل جرات حمله را از خود سلب کرده است. تلاش دارد مواضع استراتژیکی ایران در لبنان، سوریه و عراق را هدف قرار دهد.

روسیه ضمن آنکه مایل به ازدیاد بحران نیستند در ضمن از بیگدار به آب زدن اسراییل و آمریکا هم خاطر جمع نیستند و بنابراین هر قطعنامه ای که به ترتیبی بهانه برای حمله نظامی به ایران بدهد را وتو میکنند.

میهن پرستان روسیه همچنین سران طراز اول ارتش روسیه از اسراییل بخاطر مسئولیتشان در قبال جنگ «صربستان» در خشم هستند.

از زمان بوش پسر آمریکایی ها در پی آن هستند تا با مسکو به توافقی در باره عراق و سوریه برسند ولی نه تاکتیک جنگی بوش و نه تاکتیک صلح حسین برک اوپاما هیچکدام موثر نشد و تاکتیک دانالد ترامپ هم که هر روز یک ساز میزند موثر نخواهد بود.

دخالت بی رویه آمریکا در همکاری با اوکراین و پاسخ دندان شکن پوتین بیشتر به روابط آمریکا و روسیه صدمه زده است. وساطت های آلمان، فرانسه هم کارگر نشده است.

آمریکا هربار تهدید کرده است اگر مذاکرات سیاسی به نتیجه نرسد از گزینه نظامی استفاده خواهد کرد. آمریکا به تحریک اسرائیل می‌گوید بایستی جاه طلبی ملایان برای انرژی اتمی را مهار کنیم. برای اینکار بجای مذاکره از محاصره اقتصادی که ضررش تنها متوجه مردم ایران است استفاده میکند.

وزیر امور خارجه ایران تاکید دارد که برنامه های اتمی ایران صلح جویانه است و ایران آماده هرگونه همکاری با ناظران بین المللی است. تا بحال هیچ یک از بازرسان آژانس بین المللی اتمی نتوانسته اند عمل غیر مجاز در رابطه با پژوهش های اتمی ایران پیدا کنند. ایران به دلیل برجام غنی سازی را هم متوقف کرد ولی اسرائیل و آمریکا دست از سر ایران برنمی‌دارند.

چه کسی به «جان مک کین» یا به جان بولتون حق داده است تا فریاد بکشند «بمب، بمب ایران» شگفت آور آنکه برخی از ایرانیان مغز باخته به سناتور هایی مانند لیندزی گراهام نامه فدایت شوم مینویسند تا آمریکا ایران را مورد حمله نظامی جراحی شده قرار بدهد.

هرگونه حمله نظامی به ایران موجب آشفتگی صادرات نفت خواهد شد، جمهوری ملایان بلافاصله دهانه هرمز را خواهند بست و همه دنیا در تاریکی تاریخی بدون نفت فرو خواهد رفت.

تندروی همه جانبه

بطور مطلق هیچکدام از قوانین بین المللی به هیچ کشوری اجازه حمله به کشور دیگر را نمیدهد.

واشنگتن به تحریک یهودی های اسرائیل مرتب در ترس اینکه جمهوری اسلامی دوباره دست به ساخت بمب اتم ببرد بسر میبرد. در صورتیکه ملایان هربار گفته اند برنامه هسته ای آنان فقط برای استفاده صلح جویانه است تا احتیاجات نسل آینده که روبه رشد است را فراهم آورد.

آنچه در تاریخ ثابت شده است، شنیدن حرف مقابل است. ما با گوش دادن به گفته های طرف مقابل هر قدر هم دشمن ما باشد قوی تر میشویم نه ضعیف تر. برای اینکه بتوان به مردم و یا سیاست کشور های دیگر مسلط شد، هر قدر هم با آنان مخالف باشیم، گوش کردن به آن طرف است. چیزی که بسیاری از ایرانی ها یاد نگرفته اند همین گوش کردن به گفته دیگران است، هنوز نیمی از گفتار شخصی که روبروی آنان قرار داد جلو نرفته اظهار نظر «جراحی شده» میکنند. در یک گفتگوی مهم، پیدا کردن زمینه های مشترک میتواند بنیاد توافق هایی را بگذارد که به فهمیدن همدیگر رهنمون میشود و شنونده را قادر میکند تا تاکتیک های برنده و مفید اتخاذ بکند. به این گونه است که یک فکر بسیار بحث انگیز به راحتی میتواند به یک زمینه مشترک فکری و همکاری برسد. مخالفت و ضدیت با طرف مقابل و شاخ و شانه کشی هرگز مشکل را برطرف نمیکند و آنرا کنار نمی‌زنند. برای رسیدن به مقصود مورد علاقه نیاز داریم تا به هر ژرفایی که شده طرف مقابل را بشنویم و دریابیم.

در سالهای گذشته تند روی رییس جمهور تازه کار آمریکا، آقای جورج دبلیو بوش او را بر آن داشت تا بگوید ایران هم مانند عراق «محور شیطانی» است. درحالیکه نمیدانست ایران از نظر استراتژیکی در کجا قرار گرفته است. اوکره شمالی و عراق را هم در این محور سگانه قرار داده بود.

هر پیشنهادی که نشانه‌هایی از دست بردن به حمله نظامی از سوی آمریکا باشد، توسط دولت های چین و روسیه و توخواهدشد و نقشه «ننو بلشویک» های واشنگتن نقش برآب خوا هد گردید.

رییس جمهور تازه آمریکا آقای دانالد ترامپ فرصت حرف زدن به کسی نمیدهد و پیش از شنیدن گفته دیگران او دست به نوشتن «توییت» میشود یا در جلوی دوربین اظهار نظر هایی میکند که موجب پس روی و عقب نشینی میشود و ناچار است دروغگویی بکند. اما حریف های روس، انگلیس و چین او با حوصله بدون اظهار نظر گوش میدهند و راه مناسب عقلانی پیدا میکنند.

زیاده گویی دشمن انسان ها است؛ گفته اند، تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد.

هیچ دولتی نمیتواند هیچ کشوری را مجبور به دست کشیدن از پژوهش های اتمی برای استفاده های صلح آمیز بکند.

برنامه غنی سازی حق مسلم هر کشوری برای مصارف راکتور های تولید برق میباشد. اروپا و یورودیف فرانسه حاضر به تامین سوخت اتمی نیست مسکو چنین تعهدی را نمی پذیرفت بنابراین ایران بایستی فکری برای راکتور های خود که بدون سوخت در حال فرسوده شدن هستند میکرد.

ایران وعده داد درصورت حمله به او با آتش سوزان مواجه خواهند شد.

از زمانی که «حسن روحانی» سرکار آمده تندرو های مذهبی مانع کارهای او هستند ولی او میگوید: ایران در صدد حل اختلاف ها با دولت آمریکاست.

این اشاره ای به مشکل بین اصلاح طلبان و تندروهاکه در بین آنهاشکافی ایجادشده میباشد.

تندروی تنها ویژه مسنولان جمهوری اسلامی یا آقای دانالد ترامپ رییس جمهوری آمریکا نیست بلکه در تاریخ ۱۸ آوریل ۲۰۱۸ رسانه های اسرائیل با انتشار نگاره های ماهواره ای مدعی شده اند که این تصاویر حاکی از حضور نظامی ایران در پنج پایگاه نظامی در سوریه است. یکی از این نگاره ها آشکارا از فرودگاه مهرآباد تهران است، با این حال اسرائیل بر این مساله پافشاری دارد که ایران در حال گسترش نیروی نظامی خود در سوریه است و دارد به تهدیدی جدی برای این کشور تبدیل می شود. از این رو اسرائیل نیز باید خود در برابر این تهدید را آماده کند.

البته به دلیل دوری راه و کشور های بر سرراه اسرائیل در پشت مرز های ایران قرار ندارد ولی نیروهای جمهوری اسلامی در لبنان و سوریه و عراق مستقیم با اسرائیل در تماس مرزی هستند و اسرائیل را نگران میکند.

در روزهای ۱۰ تا ۱۸ آوریل ۲۰۱۸ بمباران پایگاه‌های جبل عزان در نزدیکی حلب و تی ۴ در حمص در خاک سوریه به اسرائیل نسبت داده شد. اسرائیل مسئولیت انجام این حملات را به شکل رسمی نپذیرفت، اما اصراری هم برای تکذیب آن از خود نشان نداد.

موشک اسکندر به ایران و سوریه

موشک‌هایی که جمهوری اسلامی در اختیار دارد همگی غیر اتمی هستند. در حالیکه اسرائیل دارای حداقل دویست (۲۰۰) موشک مجهز به کلاهک اتمی است که در صحرای نِگُو Negev پنهان کرده است.

مرکز پژوهش‌های نِگُو Negev یکی از مراکز پژوهش اتمی است که در صحرای یاد شده ساخته شده. این محل ۱۳ کیلومتر جنوب شهری بنام دیمونا Dimona قرار دارد.

ساختمان این مرکز از سال ۱۹۵۸ که ساخت «آب سنگین برای راکتور» را تامین کند آغاز شده است. بین سال ۱۹۶۲-۱۹۶۴ که پرده از تلاش‌های اتمی اسرائیل برداشته شد، دولت اسرائیل اعلام کرد این پروژه پژوهشی است برای مصارف راکتورهای برق اتمی. مدعی شد یک مرکز دانشگاهی به حساب می‌آید. ولی همواره دنیا بر این باور گرایش دارد که ساخت راکتور اتمی میتواند زمینه ساخت بمب اتمی را هم فراهم کند. اسرائیل این مرکز و مراکز دیگر اتمی خود را بکلی سری



The Negev Nuclear Research Center as viewed from a Corona satellite in the late 1960s

میداند و در باره آن سخنی نمی‌گوید. درحالی دست به پژوهش و ساخت بمب اتم می‌زند که عضو آژانس بین‌المللی اتمی هم نیست و قرارداد «ان-پی-تی» را هم امضا نکرده است.

نگاره هوایی از این صحرا و مرکز اتمی در دیمونا چه با هواپیما و چه با ساتلایت به روشنی نشان میدهد آن مرکز یک مرکز ساده پژوهش نیست و سخت با سربازان و ماموران ویژه حفاظت میشود.

در هنگامه جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل برخی هواپیماهای جنگنده از بالای این مرکز گذر کرده اند.

در اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی اسرائیل با کمک فرانسه نیروگاهی اتمی دیمونا را ساخت و بصورت مخفیانه دست به ساخت تاسیسات زیر زمینی زد. در همان سال ها سلاح اتمی هم که نسخه ساده بمب اتمی اورانیومی بود زد. اسرائیل هرگز به داشتن بمب اقرار نکرده ولی آنرا رد ویا تایید هم نکرده ولی دست کم ۲۰۰ کلاهک اتمی در اختیار دارد.

اسرائیل از سال ۱۹۶۲ ساخت سلاح اتمی را بصورتی که دارای موشکی باشد تا بتواند کلاهک اتمی ۷۵۰ کیلو گرمی را تا ۵۰۰ کیلومتر جلو ببرد همچنان دنبال کرده است.

اسرائیل در سال ۱۹۶۵ موشکی بنام «ام دی ۶۲۰» را در یکی از جزایر متعلق به فرانسه آزمایش کرد و نخستین موشک دو مرحله ای دیجیتال بود. درس های زیادی هم فرانسوی ها آموختند و تاکتیک موشک بالستیک خود را پیشرفته کردند.

اسرائیل تا پیش از همکاری با فرانسوی ها آگاهی زیادی نداشت و در این همکاری هرچه میتوانست آگاهی های موشکی و اتمی را از فرانسوی ها دزدید و پس از جنگ ۱۹۶۷ با اعراب دست کم ۱۳ موشک «ام دی ۶۲۰» ساخت فرانسه تحویل گرفت. موشک بالستیکی اسرائیل در سال ۱۹۷۱ با کد «زد ۷۰۰» عملیاتی شد. موشک های اسرائیل در زیر زمینی در دامنه کوه زکریا در جنوب غربی تل آویو در سیلو های ضد بمب نگهداری میشوند.

برای نخستین بار در سال ۱۹۷۳ افشا شد که اسرائیل در خطر افتاده و گلدایر نخست وزیر وقت؛ طی گفتگو های رمزی خواهان آماده کردن موشک های بالستیک با کلاهک های اتمی است.

پیش از به انجام رسیدن مجوز بریتانیا برای تشکیل فلسطین، فرانسه هم که هم پیمان و همکار جنگی انگلیس بود به روشنی از نیت انگلستان در رابطه با سرزمینی بنام فلسطین یا اسرائیل یا تغییر جغرافیایی و استراتژیکی منطقه آگاه نبود.

منطقه ای که در فاصله جنگ جهانی اول بنام «فلسطین» شناخته میشد در آنسیکلو پدیای بریتانیکا بصورت؛ «مفهوم جغرافیایی مبهم» تعریف شده بود. قرارداد «سایکس - پیکوت» که در سال ۱۹۱۶ سرزمین های عثمانی را تجزیه کرد این بخش را بنام «فلسطین» مشخص کرد که به چهار بخش تقسیم شده بود. این بخش هنوز تحت تاثیر «مجوز بریتانیا برای فلسطین» قرار میگرفت. نخستین تقسیم بندی ژئوپولیتیکی که منطقه را مشخص میکرد از کشور بزرگی جدا شده و در کنار کشور هایی که در اطراف آن درست شده بود قرار میگرفت. علامت گذاری های مرزی در آن زمان هرگز به گونه ای مشخص سرزمینی برای یهودی ها را تعیین نمیکرد. این بخش همچنان به دلیل استراتژیکی در کنترل انگلیسی ها بود. تا ۱۴ ماه مه سال ۱۹۴۸ که کشور اسرائیل با تایید آمریکا و پیشنهاد انگلیس بوجود آمد.

«تندر» و «اسکندر-ئی» نسلی از موشکهای روسی هستند که پیشتر به بازارهای ایران و سوریه صادر شده اند. موشک های بالستیکی (اس-اس-۲۱) توشکا و (اس-اس-۲۶) اسکندر پیشتر در خدمت ارتش روسیه بوده و بصورت موشک اتمی برد کوتاه کاربرد داشته اند.



موشک (اس-اس-۲۶) اسکندر تحت اصلاحات دیگری قرار گرفته که اسلحه ایست بسیار دقیق و حساس که تاکنون توسط دولت روسیه ساخته شده و حالا هم در خدمت ارتش جمهوری اسلامی ایران است. گفته می‌شود موشک جدید اسکندر توان حمل بمب اتمی و کلاهک اتمی را دارد و همچنین گفته شده است که این موشک جانشین بسیار شایسته و خوبی بجای (اس-اس-۲۱ ب) توشکا یو، می‌باشد بدون آن که شباهتی به

توشکا داشته باشد. گفته می‌شود که (اسکندر) موشکی است که جای هر دو موشک عمل می‌کند و به راحتی میتوان آنرا مجهز نمود. (اسکندر اس-اس-۲۶) موشک بالستیکی با برد کوتاه است و طوری طراحی شده که میتواند با دقت به اهداف داخلی دشمن اصابت نموده و آنرا متلاشی نماید. موشکی است که قادر به حمل کلاهک اتمی است با ضربات نوترونی الکترومغناطیس و کلاهک اتمی رخنه گر.

(اسکندر) میتواند (پاتریوت) را از رده رزمی خارج کرده و جانشین آن گردد، تجهیز ایران و سوریه به این سلاح بنظر میرسد که برای آمریکا بطور انکار ناپذیری روشن است تجهیز این کشورها به سلاحهای بالستیکی که جزئیات آن در بالا شرح داده شد میتواند برای سایر کشورها خطرناک باشد.

نکته ظریف استراتژیکی آنکه اسرائیل جایی در نزدیکی ایران ندارد تا موشک یا حتی توپخانه مستقر کند ولی جمهوری اسلامی با گسترش دامنه نفوذ خود در لبنان و در ارتفاع های گولان سوریه میتواند با هر وسیله ای تمام خاک اسرائیل را در تیررس خود قرار بدهد.

نخست وزیر وقت اسرائیل «ارنیل شارون» در هنگام بحران روابط بین روسیه و اسرائیل از آمریکا خواست که از نظر سیاسی فشار به روسیه وارد آورد تا این مشکلات را حل و فصل نماید.

اسلحه های تهاجمی دیگری توسط دولتهای روسیه و چین به ایران تحویل داده شده تادرسورت حمله نظامی آمریکا به ایران مورد استفاده قرار گیرند.



ارتش ایران میتواند با یک اشاره دومیون تن را بلافاصله احضار نماید این رقم میتواند تا هفده میلیون تن نیز بالغ شود مدت زمان این احضار بین دو الی سه هفته خواهد بود.

حمله به ایران پراز پیچ و خم و کاری بس دشوار است و ادامه آن مشکلات فراوانی را دامن میزند. حمله نظامی به ایران به این سادگی نیست. یک حمله دهانه هرمز را برای ماه ها میبندد.

ملایان ایران دخالت ترکیه در سوریه را تحمل نخواهند کرد. همه دنیا از ارتباط بین سوریه و ایران کاملاً آگاه هستند و ایران هم کتمان نمی‌کند اگر ترکیه در رفتارش تاکید بر دخالت و قصد به ادامه این حرکت را داشته باشد مطمئناً حوادثی را به دنبال خواهد داشت و در نتیجه ملایان به راحتی ترکیه را که از ایران نفت و گاز دریافت می‌کند در محظور اقتصادی بدی خواهند گذاشت. یک مقام جمهوری اسلامی گفته است اگر ترکیه ما را در شرایطی قرار دهد که بین سوریه و ترکیه یکی را انتخاب کنیم به نفع ترکیه نخواهد بود.

روابط نظامی ایران و چین به دو دهه قبل؛ زمانی که دولت روسیه از حمایت ایران در زمینه تحویل سیستم موشک های دفاع هوایی که کاربرد علیه موشک های هوایی اسرائیل و آمریکا را دارد آغاز شد.

ایرانی ها با مساعدت چینی ها نوعی موشک بنام (نور) تولید کردند که معادل نسل چینی (سی - ۸۰۲) است با بُرد طولانی تر از موشک اصلی و قابلیت تغییر بیشتر.

(نصر) موشک میان بُرد است که میتواند از کشتی های جنگی و همچنین پایگاههای زمینی شلیک شود تولید انبوه آن افتخاری برای ایران محسوب میشود و هر زمان که ارتش ایران اراده کند آماده حمله میباشد.

نتیجه گیری

شاهنشاه در گفتگویی با دیوید فراست پس از آنکه ناچار به ترک ایران شده بودند گفته اند: «ببینید چه اتفاق افتاد، اسلام یک ایدئولوژی بسیار ویژه ای است، آنچه در ایران امروز روی میدهد بکلی با اسلام تفاوت دارد. همه میگویند تلاش کنیم اینها را درک کنیم، کدام آدم هارا؟ اینهایی را که هزاران هزار مردم را می کشند؟ هر آنکس را که نپسندند و خوششان نیاید میکشند؟ ولی در زمان من کشور ایران جزو بهترین ها دسته بندی میشد. و اکنون نگاه کنید چه روی میدهد! خدا میداند چند تن کشته شده اند و چندین تن برچیده شده اند. چندین تن بیگناه در زندان ها هستند؟ یک و نیم میلیون ایرانی ایران را ترک کرده اند نه تنها ثروتمندان بلکه مغز های متفکر و انسان های تحصیل کرده، چند میلیون دیگر کشور را ترک خواهند کرد؟...»

کشاورزان استان اصفهان در مراسم نماز جمعه بیستم مارچ ۲۰۱۸ با پشت کردن به جایگاه امام جماعت شعار دادند:

روبه میهن پشت به دشمن

شادروان استاد امیر فیض در این باره نوشت:

«این شعار کلیدی ترین شعار مبارزه سیاسی اصیل ایرانیان است؛ که در جمله ای کوتاه و پرمعنا یک فلسفه تحمیلی اعتقادی رابه چالش کشیده است. مهم در شعار مزبور اقتدای آن در مسجد و در حالت پشت کردن به جایگاه امام جماعت است؛ که مفهوم آن محکوم کردن اسلام و حاکمیت آن بر ملت ایران آنها در معتبرترین سنگر و جایگاه آن. شعار مزبور یک رویگردانی بیسابقه را در تاریخ مذهبی ایران به ثبت

رسانده است. در شعار مزبور دشمن در مفهوم تاریخی و سیاسی و اجتماعی به اشاره آمده است؛ و دامنه آن به مناسبت روبرو بودن با میهن نامحدود و قابل تسری است به آنچه که ایرانیان را آزار داده و میدهد.

از آنجا که ارزش هر چیزی با ضد آن قابل ارزیابی است و از آنجا که میهن و ارزش احساسی و اعتباری آن فوق تصور است، دشمن در قاعده بالا جمع بینهایت نفرت است.

از آنجا که شعار مزبور مصادف با آغاز سال نواست این تقارن میتواند امید بخش باشد که این شعار در سال ۲۵۵۷ (۱۳۹۷) آغازی برای فراگیری و از قوه به فعل درآمدن باشد.

در پیروزی و وزن اعتباری شعار مزبور همین کافی است که دولت اسلامی وحشت زده با تخصیص ۵۰۰ میلیارد تومان برای جبران خسارات مردم اصفهان نشان داد که مردم اصفهان دقیقاً تیر خلاص را بسوی دشمن نشانه گرفته اند و دشمن راستین ایران (اسلام) آثار این شعار را درک کرده است.»

امر نامشروع نمیتواند به مشروعیتی که نماد ۲۵۰۰ ساله یک ملت است پایان دهد؛ و اساساً امر غیر مشروع فاقد موجودیت شرعی و حقوقی است و لاجرم برداشت برخی از آنانی که به این توهم افتاده اند که «رضا پهلوی» در راستای مشروعیت تداوم سلطنت قرار نداشته و تنها فرزند شاه سابق شناخته میشود مقرون به صحت و استدلال نیست. چنین برداشتی برای کسی و یا کسانی قابل تحلیل است که قائل به دخالت خارجی در شورش ۵۷ نباشند.

عذر تقصیر، بسته به استعداد مقصراست، ولی بهرحال رابطه مستقیم با سیر جریانات و شعور و حافظه عمومی دارد؛ در خارج از کشور برخی ایرانیان از همان سالهای نخست در جهت مسیر سیاست مزبور قرار گرفتند و برخی دیرتر کسانی میان این ایرانیان هستند که هنوز با تمسک و دست به دامن شدن به «بیگانه‌ها» خیلی دیر به فراست تبعیت از سیاست آمریکا نسبت به قطع تداوم سلطنت در ایران شده اند.

اولین عذر تقصیری که در خودداری از نام شاه در تاریخ سیاسی مبارزه ایرانیان خارج از کشور وجود دارد مربوط به سال ۱۳۶۰ است که مفصل آن در سنگر شماره ۹۱ که به تنهایی از سوی شادروان استاد امیر فیض منتشر شده است پیاده شده است.

به کمک ایلومیناتی‌ها و بیلدبرگ و دست‌نشانده‌های آنان سیر جریان استراتژی محو نام شاه از سال (۲۵۲۰ = ۱۹۸۱) تاکنون در جریان و جاری بوده است.

در آن مقاله سنگر اینگونه آمده است: «تلاش برای خودداری از نام شاه در خارج از کشور در رابطه با سیاست بیگانگان ترسیم شده است؛ زیرا در آن تاریخ موضوع طرح هنری پرشت گرچه وجود داشت و دو سال قبل بنصوب وزارت خارجه آمریکا رسیده و به شخص شاهنشاه هم در مکزیک بوسیله هوشنگ نهاوندی ابلاغ شده بود ولی فراگیر نشده بود و تنی چند از جمله بختیار و آدم‌های او و سرتیپ معین زاده و غیره میدانستند و سنگر در جریان قرار نداشت.»

*** در تاریخ ۱۹/۹/۱۹۸۱ جلسه ای با حضور ۵۰۰ تن از سلطنت طلبان، در سالن شهرداری منطقه آلرزن-آلمان غربی تشکیل شد؛ در این جلسه بعد از سخنرانی چند ایرانی و آلمانی تیمسار بهرامی بطرفداری از نظام شاهنشاهی و وحدت آفرینی نام شاه سخنرانی کرد که مورد استقبال حاضرین قرار گرفت و تیمسار بروی دست ایرانیان در سالن گردانده شد.

بعد از سخنرانی تیمسار، - آقای قانع نماینده نهضت مقاومت بختیار پشت میکرفون قرار گرفت و اعتراض کرد که «قرار بود در این سالن نام کسی برده نشود» (مقصودش نام شاه و شاهنشاهی ایران بود) که اهل سالن سخت اعتراض کردند... آقای قانع گفت: «آیا ۶۰ هزار کشته در رژیم گذشته کافی نبود» که باز جلسه سخت متشنج شد و مسئول جلسه تهدید به تعطیل جلسه کرد و درخواست نمود که حاضرین اجازه دهند آقای قانع به صحبتشان ادامه دهند.

آقای قانع ادامه داد و گفت: «من برای آینده ایران حکومت نعلین را بر حکومت چکمه ترجیح میدهم **و ضمن رد قانون اساسی مشروطیت خواستار همه پرسی برای تعیین رژیم آینده کشور شد؛** که چون با اعتراض شدید حاضرین روبرو شد؛ آقای قانع به همراه ۷ نفر از نفراتش از جلسه بیرون رفت».

طرفداری از فلسفه پادشاهی و یا هر فلسفه دیگری مقید به قبول اصول آن فلسفه است و اگر طرفدار و یا پیرو، اصول آن فلسفه را قبول نداشته باشد اصلا طرفدار محسوب نمیشود مثالش در ادیان سامی (اسلام و مسیح و یهود) این میشود که یک مسلمان بگوید برای انتخاب خدا باید همه پرسی شود؛ این شخص در قالب فلسفه اسلامی از اسلام خارج است؛ لذا چون فکرو عقیده اینکه سلطنت باید به همه پرسی ارجاع شود؛ خلاف اصول سلطنت است؛ لذا فلسفه سلطنت در جامعه افکاری که خواهان همه پرسی ولاتاری گذاردن آن هستند منتزاع از اصالت سلطنت می‌گردد و در معنا آن جامعه، فلسفه و ایدئولوژی پادشاهی و حتی قانون اساسی مشروطیت را دفع و مطرود ساخته است.

تنها راه ما دست گرفتن قانون اساسی مشروطه یعنی سند مهم و تاریخی که پدران دموکراسی ایران بدست ما داده اند و بازگشت به ایران است. این تنها موردی بوده است که در ایران از سوی ایلمیناتی ها به مردم ایران تحمیل شده است و تنها وسیله بازگرداندن برگ تاریخ خواهد ماند.

و این بود و اینگونه شد که او را بردند و این را آوردند:

